حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

و

عصر ظهور

تألیف

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ و عصر ظهور

مؤلّف: سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی
ناشر: مؤلّف
چاپ: اصیل
نوبت چاپ: اوّل
تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۹
قطع و صفحه: وزیری / ۳۰۴
تیراژ: ۲۲۰۰ جلد

شابك: ۰ ـ ۳۴ ـ ۷۷۵۳ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

مرکز پخش: ۰۹۳۸۶۵۴۲۴۵۹ ـ ۳۲۶۱۳۸۲۳ ـ ۰۲۵
وبسایت مؤلّف: پایگاه علمی المنجی: www.almonji.com


بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۳
جامعه بشریّت در عصر ظهور ۱۳
همه باید در راه یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه گام برداریم ۱۴
وظیفهٔ پیروان خاندان وحی علیهم‌السلام ۱۵
معرفت و شناخت مسألهٔ ظهور ۱۵
۱ـ دستان سیاست ۱۶
۲ـ تبلیغات منفیِ دشمنان ۱۷
رحمت و رأفت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه ۱۸
جهان سرشار از مهربانی ۲۰
۳ـ اعتیاد به وضع موجود ۲۱
حکومت جهانی حقّ اهل بیت علیهم‌السلام است ۲۳
اهمیّت قلب انسان ۲۵
حال چه کنیم؟ ۲۵
محبّت اکسیر حیاتبخش است ۲۶
شکایت بسیار مهمّ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خداوند ۲۸
آماده بودن برای عصر ظهور ۳۲
دربارهٔ این کتاب ۳۴

۱ نگاهی کوتاه به شخصیّت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حاکم بر زمان و مکان هستند ۳۹
سیطرهٔ ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر زمان و مکان ۴۰
جناب قاسم پسر هارون الرشید از شیفتگان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۴۱
درس مهمّی از این جریان ۴۵
۱ـ مقام واقعی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ناشناخته بودن آن برای همه ۴۶
۲ـ گوشه‌ای از مقام ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۴۸
دعوت بزرگترین دانشگاه شرق از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۴۹

۲ سیمای جهان قبل از ظهور

اساس همهٔ نابسامانی‌ها ۵۹
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و غیبت امام عصر علیه‌السلام ۶۰
نگاهی به جهانِ قبل از ظهور از نظر تمدّنِ روز سیاست ۶۵
ترس از اتّهام تحجّر ۶۶
رابطهٔ تمدّن با خشونت ۶۷
بمب‌های نوترونی ۶۹
رابطهٔ تمدّن با فساد در جهان ۷۰
ارزش سگ در غرب ۷۰
نقش سگ در زندگی اتریشی‌ها ۷۱
رابطهٔ تمدّن با فقر و تهیدستی در جهان ۷۲
روند نظامی‌گری در جهان ۷۲
پایان یافتن خرج‌های نظامی در عصر ظهور ۷۴
نگاهی به جهانِ قبل از ظهور از نظر قرآن ۷۵
ترسیمی از سیمای جهان قبل از ظهور ۷۷

چرا مردم گرفتار جنگ و خونریزی می‌شوند؟! ۷۹
آیا وقوع جنگ جهانی در روایات وارد شده است ۸۷
تلفات جنگ جهانی اوّل ۹۰
تلفات جنگ جهانی دوّم ۹۱
پاسخ به یک سئوال مهمّ در پیرامون جنگ جهانی آینده ۹۲
اهل بیت علیهم‌السلام و نجات دادن افراد در جنگ‌ها ۹۳
از میان بردن لشکر دشمن ۹۵
ناپدیدشدن ارتش انگلیس توسط ابرهای اسرارآمیز نوری در جنگ جهانی اوّل ۹۶
یاوران قدرتمند امام زمان عجّل الله تعالی فرجه ۹۸

۳ امنیّت جهانی

امنیّت جهانی از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است ۱۰۱
امنیّت جهانی از ویژگی‌های عصر ظهور است ۱۰۴
همهٔ موجودات دارای درک و شعور هستند ۱۰۵
تحوّل جهانی اختصاص به انسان‌ها ندارد ۱۰۷
چگونه امنیّت و آسایش سراسر جهان را فرا می‌گیرد ۱۱۰
نقش مثبت و منفی فتنه‌ها ۱۱۰
توجّه به فتنه‌های آخر الزمان ۱۱۲
عظمت محمّد وآل محمّد علیهم‌السلام را نمی‌توان توصیف کرد ۱۱۳
رحمت واسعهٔ الهی و کشتن دشمنان ۱۱۴
انتقام از خونریزان جهان برای گسترش رحمت الهی است ۱۱۵
نابودی امواج غیر سالم در جهان ۱۱۶
پاسخ به یک سئوال ۱۱۷
اوج امنیّت در عصر ظهور ۱۱۸
امنیّت در همهٔ ابعاد زندگی ۱۱۹

ابعاد گوناگون امنیّت: ۱۲۰
گسترش امنیّت در جهان نیاز به قدرت جهانی دارد ۱۲۱
پاسخ دندان‌شکن به ناپلئون ۱۲۱
امنیّت جهانی نیاز به تحوّل جهانی دارد ۱۲۳
قدرت جهانی در انحصار اهل بیت علیهم‌السلام است ۱۲۴

۴ اقتصاد در عصر ظهور

پیشرفت اقتصادی ۱۲۹
زمان ظهور امام عصر علیه‌السلام آسمان همهٔ باران خود را می‌بارد ۱۳۰
توسعهٔ کشاورزی ۱۳۲
برکت در عصر ظهور ۱۳۴
پول بابرکت ۱۳۶
آشکارشدن گنج‌ها ۱۴۰
گنج قارون ۱۴۰
مهربان‌تر از همه ۱۴۴
آشکار شدن معدن‌های جهان ۱۴۵
مساوات عرب و عجم در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۵۱
توزیع و کنترل نابرابر منابع جهان ۱۵۲
ملّت‌های شمال در سال ۱۹۸۰ ۱۵۳
از میان رفتن سرقت‌های کلان ۱۵۵
کیمیاگری! ۱۵۷

۵ علم و دانش در عصر ظهور

گسترش علم و دانش در عصر ظهور ۱۶۳

شرط فراگیری علم ۱۶۴
گسترش عظیم علم و دانش در زمان ظهور ۱۶۵
کشف اسرار ۱۶۶
روایت مهمّی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۱۶۷
تکامل علم ۱۶۸
فراگیری علم از راه تحصیل ۱۶۸
بحث و اقامهٔ برهان یا راهی برای بدست آوردن علم و دانش ۱۶۹
فراگیری علم از طریق الهام ۱۷۲
پیشرفت علم و دانش، آغاز کار است ۱۷۴
فلاسفه و اشتباهاتشان ۱۷۵
پاسخ حیرت انگیز حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سؤال مشهور «علم بهتر است یا ثروت؟» ۱۷۷

۶ تکامل عقلی و معنوی

نشانه‌های قدرت در عصر ظهور ۱۸۳
آشنایی با عصر ظهور ۱۸۵
اهمیّت توجّه و تمرکز فکر ۱۸۸
قدرت و عظمت مغز ۱۸۸
نهایت قدرت بشری ۱۹۱
فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: به نهایت قدرت خود دست یابید ۱۹۵
رُشید هجری از بزرگترین اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۹۶
ولف مسینگ در روسیه ۱۹۹
ملاقات با استالین ۲۰۲
دولت شوروی لقب پرفسور بمن داد ۲۰۴

۷ آشنایی با عالم غیب

عالم نامرئی ۲۰۹
جهان نامرئی ۲۱۰
تجسّم اشیاء نامرئی ۲۱۱
نمونه‌ای از تبدیل نامرئی به مرئی ۲۱۱
پیشرفت‌های عصر ظهور ۲۱۲
خودشناسی راهی برای آگاهی از غیب ۲۱۴
یکی از مردان خودساخته که با عالم غیب در ارتباط بود ۲۱۶
قدرت‌های غیبی و نامرئی، قدرت یاوران بزرگ امام عصر ارواحنا فداه ۲۱۸
نیروی غیبی ۲۱۸
اعتقاد دیگران به عالم غیب! ۲۱۹
اشیاء نامرئی ۲۲۰
ناپدید شدن ارتشیان در جنگ‌های جهانی ۲۲۱
تلاش برای راه یافتن به عالم غیب ۲۲۵
در جستجو و تلاش برای غیب شدن! ۲۲۸

۸ «زمان» در عصر ظهور

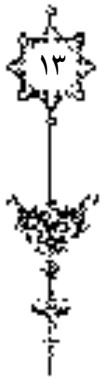
کشف اسرار در عصر ظهور ۲۳۷
معنای «صاحب الزّمان» ۲۴۱
توسعهٔ زمان ۲۴۵
آیا فقط امام عصر صاحب الزمان هستند یا معصومین دیگر نیز حاکم بر زمانند؟ ۲۴۶
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سلمان در دشت «ارژن» ۲۴۷
سفر به آینده ۲۵۱

سفرهای اسرارآمیز به آینده، در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۲۵۱
نمونه‌ای از سفر به آینده ۲۵۳
زمان و رازهای ناشناخته ۲۵۷
اسرار زمان ۲۵۷

۹ سفرهای فضایی در عصر ظهور

راه یافتن به آسمان از نظر قرآن و روایات ۲۶۳
سفرهای فضایی در عصر ظهور ۲۶۴
نکته‌های جالبِ روایت ۲۶۵
عظمت جهان هستی ۲۷۰
یک نکتهٔ مهمّ ۲۷۲
سفرهای فضایی ۲۷۶
سفرهای فضایی اهل بیت علیهم‌السلام از نظر قرآن ۲۸۵
حدیث معروف بساط ۲۸۷
تذکّر یک نکته ۲۹۲
دستور حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دربارهٔ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه به سیّد بحرالعلوم اعلی الله مقامه ۲۹۴
مدارک کتاب ۲۹۹





جامعه بشریّت در عصر ظهور

جامعه بشریّت در عصر ظهور، نظاره‌گر آرامش جهانی و تکامل همگانی خواهند بود. در آن روزگار همه می‌دانند تمامی شگفتی‌های جهان بر اثر حکومت دین و اجراء فرمان‌های الهی، سراسر عالم را تحت پوشش خود قرار داده و جهان غرق در شادمانی است.

آری در آن زمان آنچه را که جامعهٔ بشریت در طول قرنها از مکاتب و ادیان الهی انتظار داشته است، نظاره‌گر خواهد بود.

در آن زمان پیروان همهٔ ادیان جهان: یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، بودائیان و معتقدان به ادیان دیگر و مکاتب بشری، به مکتب حیاتبخش اسلام روی می‌آورند و با راهنمایی‌های حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه و یاوران فداکار آن بزرگوار، همهٔ مردمان جهان پیرو مکتب حیاتبخش خاندان وحی علیهم‌السلام

خواهند بود.

در آن زمان همهٔ آنان خواهند گفت: ای کاش منجی عالم بشریت زودتر ظهور می‌کرد و نه تنها ما، بلکه پدران و نیاکان ما نیز گام از وادی گمراهی بیرون نهاده و از دام شیطان و رهبران شیطانی نجات می‌یافتیم.

همه باید در راه یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه گام برداریم

با توجّه به عظمت عصر ظهور، و پیشرفت‌های شگفت‌انگیز در همهٔ ابعاد زندگی در آن عصر پرشکوه، ما برای فرا رسیدن آن دوران چه کنیم؟ آیا چه کاری از دست ما بر می‌آید؟

برای پاسخ به این سئوال می‌گوییم:

اگر انسان خود را بشناسد و بداند واقعاً می‌تواند کانالی برای انجام فرمان‌ها و خواسته‌های اهل بیت علیهم السلام باشد، احساس مسئولیّت می‌کند و خود را برای انجام وظیفه آماده می‌کند؛ زیرا کسی که خود را مسئول می‌داند با فردی که مسئولیّتی بر عهدهٔ خود نمی‌بیند تفاوت فراوان دارد.

قدرت‌ها و توانایی‌هایی که در ما وجود دارد، نعمت‌های خداوند هستند و ما در برابر این نعمت‌ها مسئول هستیم. بنابراین باید از امکانات خود استفاده کنیم و آنها را در راه رضای خداوند به کار بریم.

اگر از امکانات خود در راه رضای خدا و اهل بیت علیهم السلام استفاده کنید، وسیله‌ای برای انجام فرمان‌ها و خواسته‌های خداوند و خاندان وحی، در جامعه می‌گردید. آیا دوست ندارید این‌گونه باشید؟! یقین داشته باشید هر چه قدر انسان ضعیف و ناتوان باشد، باز هم می‌تواند کانالی برای انجام خواسته‌های خداوند باشد.

وظیفهٔ پیروان خاندان وحی علیهم‌السلام

همانگونه که گفتیم ما باید در راه یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه گام برداریم؛ زیرا عموم مردم می‌توانند برای فرا رسیدن عصر ظهور و رهایی از ظلم و ستم جهانی، از حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه تبلیغ کنند. و نه تنها خود بلکه دیگران را نیز برای فرا رسیدن عصر ظهور آماده سازند. برای توضیح این مطلب می‌گوییم:

پیروان مکتب وحی، دوستداران اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و شیفتگان مقام عظیم ولایت، باید به این نکتهٔ حیاتی توجّه کامل داشته و بدانند حفظ شعائر دینی و تبلیغات مذهبی، در ترویج مکتبِ حیاتبخش تشیّع بسیار مؤثّر، بانتیجه و باارزش است. یقین داشته باشند تبلیغات دینی دارای نقش بسیار ارزشمند، مؤثّر و حیاتی در تکامل عقلی و روحی افراد است.

کسی که خود را پیرو مکتب تشیّع می‌داند و دوست دارد که همهٔ مردمان جهان با این مکتبِ حیاتبخش آشنا باشند، باید از ارزش تبلیغ آگاه باشد و بداند از نظر خاندان وحی علیهم‌السلام تبلیغات دینی و تلقینات مذهبی، دارای ارزش بسیار والایی می‌باشد. و این ارزش و عظمتی که در تبلیغات وجود دارد، به خاطر تأثیر بسیار فراوان آن بر افکار و اندیشه‌های انسان‌ها و ایجاد تحوّل در آنها می‌باشد.

معرفت و شناخت مسألهٔ ظهور

متأسّفانه همانگونه که دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام در زمان حضور آنان از یاری نمودن آن بزرگواران غفلت ورزیدند؛ در روزگار سیاه غیبت نیز از انجام وظیفهٔ خود نسبت به امام زمان ارواحنا فداه غفلت نموده و به یاری امام زمان ارواحنا فداه نشتافتند.

به طور قطع می‌توان می‌گفت عواملی سبب این غفلت‌های مرگبار بوده است که آن‌ها را بیان می‌کنیم.

انسان‌ها از نظر معرفت و آگاهی و شناخت مسألهٔ ظهور و یا معرفت نداشتن نسبت به آن، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱ـ گروه اوّل کسانی هستند که از عظمت مسألهٔ ظهور و جهانگشایی و تسخیر گیتی آگاهی دارند و با شناخت و معرفت به این مسألهٔ حیاتی می‌نگرند؛ ولی این گروه تعدادشان اندک است.

۲ـ گروه دوّم کسانی هستند که از درک و معرفت مسألهٔ انتظارِ حکومت جهانی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه غفلت ورزیده‌اند و شناخت و آگاهی دربارهٔ این مسألهٔ بزرگ ندارند!

متأسّفانه بیشتر مردم ـ بلکه عموم آن‌ها، آن گونه که وظیفه داشته و دارند، از معرفتِ صحیح و شناختِ کامل نسبت به مسألهٔ ظهور برخوردار نیستند.

این واقعیّت، عوامل گوناگونی در طول تاریخ دارد که ما در اینجا به بیان سه عامل مهمّ آن می‌پردازیم:

۱ـ دستان سیاست

از صدر اسلام دست‌هایی در کار بوده است که با دسیسه‌های شیطانی مردم را از توجّه به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دور ساخته، بگونه‌ای که از حکومت عادلانه آن بزرگواران آگاهی نداشته و غافل باشند.

با توجّه به این که مسألهٔ انتظارِ حکومت جهانی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه از مسایل مهمّ اعتقادی مکتب خاندان وحی علیهم السلام می‌باشد و در روایات بسیاری این مسألهٔ اعتقادی و حیاتی از ابعاد گوناگون ارزیابی شده است و آن روایات در صدها کتاب و متن معتبر قدیم و جدید، وجود داشته و در دسترس مردم بوده و هست. با این همه، گویی که از زمان‌های گذشته، ابلیس و لشکریانش با دستانِ ناشناخته و مرموز، مردمان را از توجّه و روی آوردن به این ضرورتِ اعتقادی، دور کرده است؛ چرا که توجّه مردم و روی آوردن آنان به این اصل اعتقادی نه تنها در جامعهٔ شیعه تحوّلی بنیادی و اساسی ایجاد می‌کند؛ بلکه بر اثر آن، در

تحوّل جهان و به هم ریختن وضع سیاسیِ سیاستمدارانِ عالم، نقش عمده و اساسی خواهد داشت!

بدیهی است که سیاستمداران با نقشه‌های پلید و شیطانی خود، در راه ادامهٔ حکومت خویش تلاش و فعالیّت نموده و می‌نمایند، تا هر چه بیشتر و طولانی‌تر بتوانند بر کرسی حکومت ستمگرانهٔ خویش بنشینند.

با توجّه به این نکتهٔ مهمّ، بی‌توجّهی و کم‌توجّهی مردم به این امر ضروری و اعتقادی، یک جریان عادّی و اتّفاقی نیست؛ بلکه بسیار عمیق و ریشه‌دار است. پس باید گفت: سرچشمهٔ بی‌توجّهی و کم‌توجّهی مردم به این اصل اعتقادی از دسیسه‌هایی سرچشمه گرفته است که دستان ناشناخته و پنهان ـ که مأمورین ابلیس و شیاطین هستند ـ آن را ایجاد کرده‌اند. آن‌ها با کشاندن افکار افراد به این سو و آن سو، مردم را از توجّه به عظمت اهل بیت علیهم‌السلام و از حکومت عدالت پرور آن بزرگواران غافل نمودند.

۲ـ تبلیغات منفیِ دشمنان

نقش تبلیغات برای هر چیزی از جهت کاربرد و تأثیر آن، به قدری زیاد می‌باشد که ممکن است پست‌ترین افراد جهان بر اثر تبلیغات مثبت از چهره‌ای محبوب در میان جامعه برخوردار شود؛ همان‌گونه که با تبلیغات منفی و مخرّب می‌توان بزرگترین شخصیّت‌های جهان را در نظر مردم به گونهٔ دیگر جلوه داد.

تاریخ، شاهد ماجراهای فراوانی است که ستمگران خون‌آشام چگونه شخصیّت‌های بزرگ عصر خویش را با تبلیغات زهرآگین خود از نظر مردم انداختند و ذهن و اندیشهٔ افراد را نسبت به آن بزرگان مسموم ساختند.

آیا تاریخ بشر شخصیّتی همچون برادر و جانشین رسول گرامی خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام به یاد دارد؟

چگونه معاویه[1] با تبلیغات مسموم کننده و زهرآگین خود مردم شام و سپس ملّت‌های دیگر را فریب داد و فکر و اندیشهٔ آنان را نسبت به **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام منحرف ساخت ؟!

همین گونه دشمنان دین با تبلیغات منفی، چهرهٔ رئوف و مهربان امام زمان عجّل الله تعالی فرجه را که مظهر رحمت و رأفت خداوند هستند، بصورت فردی خونریز معرفی کردند.

به این نکته توجّه داشته باشیم: روایاتی که دربارهٔ قتل‌ها و کشتارها در عصر ظهور، وارد شده و چهرهٔ مهربان آن امام رئوف را قتّال و خونریز معرّفی می‌کند، توسّط راویانی جعل شده است که ـ از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند. افرادی مانند محمّد بن علی کوفی ـ که همهٔ علمای علم رجال او را کذّاب معرّفی کرده‌اند ـ چندین روایت در این‌باره جعل کرده‌اند که متأسّفانه حتّی بعضی از دوستان امام زمان عجّل الله تعالی فرجه را نیز تحت تأثیر قرار داده و از آمدن و ظهور آن بزرگوار وحشت دارند.

متأسّفانه دشمنان دین، با تبلیس ابلیس به ترویج این گونه روایات پرداخته و اعتقاد مردم را خراب کرده‌اند.

آنها با تبلیغات منفی خود، چهرهٔ امام زمان عجّل الله تعالی فرجه را چنان جلوه دادند، که ترس و وحشت را از ظهور آن حضرت، در قلب بسیاری از دوستان و محبّین امام عصر عجّل الله تعالی فرجه جای دادند، و از رحمت و مهربانی آن بزرگوار غافل نمودند.

رحمت و رأفت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه

یکی از خصلت‌های مهمّ امام زمان عجّل الله تعالی فرجه ـ که متأسّفانه مورد غفلت عموم افراد قرار گرفته ـ رأفت و مهربانی آن بزرگوار است.

---

۱. رجوع کنید به کتاب: «معاویه: ۲۴/۱» از مؤلّف این کتاب.

همانگونه که در ادعیه و روایات دربارهٔ آن حضرت وارد شده آن امام رئـوف رحمة للعالمین هستند؛ یعنی رحمت برای عالمیان می‌باشند و از همان آغـاز ظهور از ۳۱۳ نفر اصحاب خاص خود، عهد و پیمان می‌گیرند که تنها با کسانی جنگ کنید که به جنگ شما می‌آیند و آنان که به جنگ شما نمی‌آیند چه زن و چه مرد، چه بزرگ و چه کوچک، هیچکس از آنها را نکشید؛ حتّی اگر کسی به جنگ شما آمد و از میدان جنگ گریخت او را نباید تعقیب کنید و بکشید.

مردم جهان از هر دین و ملّتی طبق آیات و روایات، گروه گروه، و ملّت ملّت بر اثر مشاهدهٔ معجزات بسیاری که در جهان واقع می‌شود و همچنین به خـاطر امور دیگر، به آن حضرت ایمان می‌آورند و در شمار پیروان آن حضرت قرار می‌گیرند.

پس از تسخیر جهان، حضرت بقیة الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه برای تمام مردم جهان معتقد به هر دین و آئین و یا پیرو هر مسلک و مکتبی کـه بـاشند اتـمام حجّت می‌کنند و با اقامه برهان و دلیل آنـان را بـه سـوی قـرآن و عـترت فـرا می‌خوانند. آنگاه کسانی که بر اثر فطرت ناپاک خود ایمان نـمی‌آورند کشـته می‌شوند و در سراسر جهان همه پیرو آن حضرت می‌شوند.[1]

در واقع کسانی در عصر ظهور کشته می‌شوند ـ آنهم پس از اتمام حجّت و اقامهٔ برهان و دلیل ـ که توبه نمی‌کنند و وجود آن‌ها مـانع گسـترش رحـمت الهـی است. بنابراین حضرت مهدی عجّل الله تـعالی فـرجـه، بـا مـردم جـهان بـا رأفت و رحمت برخورد می‌کنند و رأفت و رحمت الهی را در سراسر جهان گسـترش

---

۱. جمع بین روایاتی که در بعضی از آنها وارد شده آن بزرگوار از اهل کتاب جـزیه و در بـعضی از روایـات دیگر وارد شده که آن حضرت از هیچکس جزیه قبول نمی‌کنند به این صورت است که پس از تسـخیر جهان آن بزرگوار همهٔ مردم جهان را با اقامه و برهان بسوی دین الهی فرا می‌خوانند در مـدّتی کـه بـرای مردم جهان استدلال و دلیل بر حقّانیت اسلام و شیعه می‌شود، مردم ادیان دیگر از کشته شـدن در امـان هستند و از اهل کتاب جزیه گرفته می‌شود، امّا پس از اتمام اقامهٔ برهان و دلیل، تنها کسـانی کـه بـر اثـر فطرت ظلمانی خود، انوار درخشان الهی در آنان بی اثر است و توبه نمی‌کنند، کشته می‌شوند و دیگر از اهل کتاب، جزیه پذیرفته نمی‌شود.

می‌دهند و کینه و دشمنی از قلب همهٔ مردمان جهان برطرف می‌شود و با یکدیگر با رأفت و مهربانی عمل می‌کنند.

جهان سرشار از مهربانی

در حکومت جهانی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه، نه تنها جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها پایان می‌یابد، بلکه آنچنان دوستی و مهربانی سراسر جهان را فرا می‌گیرد، که گویی مردمان جهان، همه خویشاوند یکدیگر و بلکه مهربان‌تر از خویشاوند می‌باشند؛ زیرا در آن روزگار، دوستی افراد با یکدیگر بر اساس داد و ستد و سایر جهات مادّی نیست؛ بلکه در آن زمان دوستی‌ها بر پایهٔ مسائل معنوی بنیان‌گذاری می‌شود و دوستی‌هایی که بر اساس جهات معنوی قرار دارد حتّی از دوستی‌هایی که بر پایهٔ خویشاوندی است، بیشتر، محکمتر و ثابت‌تر می‌باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

المودّة في الله آكد من وشيج الرحم[1]

رشتهٔ دوستی در راه خدا استوارتر از ارتباط خویشی است.

این نکته را به یاد داشته باشید که عصر ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه، عصر مهرپروری و مهربانی است و همانگونه که در روایات وارد شده است هر شهر و هر کشوری را که امام عصر عجّل الله تعالی فرجه تسخیر می‌کنند آسایش و امنیّت را جای گزین اضطراب، خشونت و ناامنی می‌کنند.

امّا شیاطین و کارگزاران آنها در طول تاریخ با تبلیغات منفی و مخرّب خود، عصر ظهور را عصر خشونت جلوه دادند، بگونه‌ای که دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام در فکر فرا رسیدن عصر رهایی نباشند و در نتیجه از اندیشهٔ ظهور و تمایل به درک ظهور سرور عالم هستی حضرت بقیّة الله

---

۱. شرح غرر الحکم ج ۱ ص ۳۹۷.

الاعظم ارواحنا فداه غافل باشند؛ کـه نـتیجهٔ آن خـوگرفتن بـه وضـع مـوجود و سوختن و ساختن است.

بدیهی است اگر مردم جهان می‌دانستند با حکومت جهانی مصلح جهان به حکومت جبّاران پایان داده می‌شود و همهٔ ملّت‌ها از نعمت آسایش و امـنیّت برخوردار می‌شوند، اندیشهٔ ظهور مصلح جهان را در سر می‌پروراندند؛ ولی شیطان و دستیاران او با تبلیغات منفی خود، توانستند عصر مهربانی را عـصر خشونت جلوه دهند؛ و در نتیجه از حکومت جهانی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه غافل بمانند و همچنان با تحمّل همهٔ سختی‌ها و گرفتاری‌های جانکاه به وضع موجود خو بگیرند و به آن معتاد شوند.

۳ـ اعتیاد به وضع موجود

با توجّه به آنچه گفتیم متأسّفانه دشمن توانسـته است بـا تـبلیغات مـنفی، افکار مردم را از توجّه به امام زمان عـجّل الله تـعالی فـرجـه و حکـومت جـهانی آن بزرگوار، غافل نماید.

بسیاری از افراد جامعهٔ ما از امام زمان ارواحنا فداه غافلند یعنی در حدّی کـه باید در فکر آن بزرگوار بوده و توجّه به آن حضرت داشته باشند، نیستند. در نتیجه از فرا رسیدن حکومت عـادلانه آن حـضرت، از پـیشرفتهای عـلمی و معنوی حکومت آن بزرگوار دور شده و از شگفتیهای بی‌شمار عـصر ظـهور آگاهی ندارد.

یک عامل مهمّ برای عدم آشنایی با عصر شگفت‌انگیز ظهور، اعتیاد و خو گرفتن ما به زندگانی خشک و بی‌روح است. و دستان ناشناخته، نقش زیادی داشته است که ما معتاد به این گونه زندگانی باشیم.

آری ما به زندگانی بی‌روح و بی‌معنویت خوگرفته و معتاد شده‌ایم وکسانی که باید جامعه را از این غفلت نجات داده و به سوی معنویت و ارتباط با آل الله بسیج نمایند متأسّفانه انجام وظیفه ننموده‌اند.

و بعضی از افرادی که توانسته‌اند تا حدّی در اندیشه اهل البیت علیهم‌السلام بوده و در سر هوای آنان را بپرورانند راه را بـه پـایان نـبرده و بـه سـر مـنزل مـقصود نرسیده‌اند؛ زیرا که موانع راه بسیار است و دشـمن از قـدرت نـفس انسـان‌ها استفاده کرده و آنان را بوسیلهٔ نـفسشان بـه زنـجیر کشـده و بـه تـحمّل هـمهٔ محرومیّت‌ها معتاد نموده است.

نفس علاوه بر آنکه همیشه انسان را به اعمال زشت و ناشایست تـحریک می‌کند از نیروی مؤثری نیز برخوردار است که در راه حیات مـعنوی انسـانها سدّی بزرگ و مانعی عظیم بشمار می‌آید، و آن عبارت است از اعتیاد نفس به آنچه به او تلقین و تبلیغ می‌شود.

دستان ناشناخته با استفاده از این نـیروی عـظیم اسـتفاده نـموده و بـا دور نمودن مردم از حکومت عادلانه و جهانی اهل بیت علیهم‌السلام و خو گرفتن آنـها بـه وضع موجود به تبلیغات گسترده دست زده‌اند.

نفس افراد جامعه با خو گرفتن به یک زنـدگی بـی روح و فـاقد مـعنویت پرورش یافته و به آن عادت گرفته است. اعتیاد جامعهٔ ما به این گونه زندگی، سلطهٔ عظیمی بر ما داشته و دارد در واقع اعتیاد تسلّط عجیبی و اثر زیادی بر ما دارد که مانع ما از روی‌آوردن به سوی عالم معنی می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

للعادة علی کلّ انسان سلطان[1]

برای عادت بر هر انسانی سلطنتی است.

وقتی که نفس انسان به کاری عادت گرفت این اعتیاد بر او مسلط شده و او را از گرایش به سوی غیر آن باز می‌دارد.

همین مسئله اعتیاد به وضع کنونی است که نه تنها مـا را از مسـائل عـظیم معنوی دور ساخته؛ بلکه از درک وضع ناهنجار خود غافل نموده است، زیرا

---

۱. شرح غررالحکم: ۲۸/۵، تصنیف غررالحکم: ۳۲۲.

اگر از وضع فعلی خود رنج می‌بردیم و از محرومیت خود از نعمتهای بزرگ روحی می‌سوختیم سرانجام به مقصود می‌رسیدیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

لن تسکن حرقة الحرمان حتّی یتحقّق الوجدان[1]

آتش محرومیت خاموش نمی‌شود تا آنچه راکه انسان از او محروم است به دست آورد.

اکنون جامعهٔ بشریت از نعمتهای بزرگ معنوی و مادّی محروم است ولی به محرومیت خود توجّهی نداشته و به این جهت، سوزی در وجود او نیست.

اگر کسی واقعاً از وضع خود ناراحت باشد و از محرومیت خویش بسوزد سرانجام به مقصود خود دست خواهد یافت همانطور که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام **در این گفتار فرمودند: سوختن از وجود محرومیّت‌ها، انسان را به کعبهٔ آمال و آرزوها می‌رساند.**

حکومت جهانی حقّ اهل بیت علیهم‌السلام است

حکومت جهانی، حق خاندان وحی علیهم‌السلام است. طبق ارادهٔ خداوند آنان باید بر جهان حکمرانی و فرمانروایی نمایند و غاصبان حکومت باید دست از مقامی که شایستهٔ آن نیستند، بردارند و حقّ را به اهل آن بسپارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

لنا حقٌّ ان أُعطیناه والاّ رکبنا أعجاز الابل وان طال السریٰ.[2]

برای ما حقّی است اگر آن به ما داده شود (آنرا می‌گیریم) وگرنه بر پشت شتر سوار شده (و برانیم) هر چند راه رفتن ما در شب (دوران محرومیّت از حقّ خود) به طول انجامد.

بنابراین شیعیان باید در راه رسیدن اهل بیت علیهم‌السلام به حکومت عادلانهٔ

---

۱. شرح غرر الحکم: ۶۴/۵.

۲. نهج البلاغهٔ (دشتی) صفحهٔ ۴۴۶ حکمت ۲۲.

جهانی آن بزرگواران تلاش کنند و خود را از این سو به آن سو رفتن و سردرگمی و حیرت نجات دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند:

«فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ»؟ «وَأَنَّی تُؤْفَکُونَ»! وَالْأَعْلاَمُ قَائِمَةٌ، وَالْآیَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَیْنَ یُتَاهُ بِکُمْ! وَکَیْفَ تَعْمَهُونَ وَبَیْنَکُمْ عِتْرَةُ نَبِیِّکُمْ! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلاَمُ الدِّینِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُم بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِیمِ الْعِطَاشِ.[1]

مردم! کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است. با اینکه چراغ‌های هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شما هستند. آنها زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین و زبان‌های راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن، جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید.

وقتی که انسان به سوی اهل بیت علیهم السلام می‌رود باید سراسر وجودش را شوق و شور و محبّت فرا گرفته باشد و با احتیاج کامل و عطش فراوان به سوی آنان برود؛ همانند شتران تشنه‌ای که تشنگی وجود آنان را فرا گرفته، چگونه با دیدن آب به سوی آن می‌شتابند و برای رسیدن به آن دست از پا نمی‌شناسند، ما نیز به هنگام تشرّف به حریم خاندان وحی علیهم السلام باید حالتی اینگونه داشته باشیم، تا بتوانیم از سرچشمهٔ وحی سیراب شویم و از عنایات و علوم و اسرار آن بزرگواران بهره‌مند گردیم.

---

۱. نهج البلاغه (دشتی): صفحه ۱۰۴، خطبه ۸۷.

اهمیّت قلب انسان

آنچه گفتیم حقیقتی است که اگر به آن عمل کنیم و با محبّت و علاقهٔ فراوان به سوی اهل بیت علیهم‌السلام بشتابیم به حیات و زندگی واقعی راه می‌یابیم ولی متأسّفانه ما قلب خود را سرشار از محبّت دنیا ساخته‌ایم و این نتیجهٔ تلاش دستهای ناپیدا و اعتیاد به وضع موجود است پس باید قلب خود را از آلودگی‌ها پاک کنیم؛ زیرا قلب وسیلهٔ ارتباط انسان با عالم غیب است در صورتی که دل انسان تیره نشده و زنگار گناه او را نیالوده باشد می‌تواند همانند یک گیرنده و فرستنده مهم در ارتباط با عالم غیب باشد، از الهامات رحمانی برخوردار بوده و وساوس شیطانی را پراکنده و نابود سازد، از فیوضات خاصّه بهره‌مند بوده و از اشراقات حقّه برخوردار باشد.

متأسّفانه محبّت دنیا ما را جذب کرده و از روی آوردن به سوی حیات معنوی باز می‌دارد محبّت دنیا با جاذبهٔ قوی خود ما را به سوی خود کشیده است و راه استفاده از نیروهایی که در ذات ما وجود دارد و ما را با عالم غیب پیوند می‌دهد به روی ما بسته است، در یک کلام دلنشین **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام می‌فرمایند:

محبّة الدنیا صمّت الأسماع عن سماع الحکمة وعمیت القلوب عن نور البصیرة[1]

محبّت دنیا گوشها را از شنیدن حکمت ناشنوا و کر می‌کند و دلها را از نور بصیرت کور می‌نماید.

حال چه کنیم؟

ما می‌توانیم با محبّت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام قلب خود را پاکسازی کنیم؛ زیرا محبّتِ خداوند و دوستی خاندان وحی علیهم‌السلام؛ اکسیر شفابخشی است که در

۱. غرر الحکم: ج ۵ ص ۴۲.

صورت ازدیاد، همهٔ کمبودها را برطرف و جبران می‌کند.

با پاکسازی قلب از علاقه‌های گوناگون و سرشار نمودن آن از محبّت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام می‌توانیم لیاقت خدمت‌گذاری و تبلیغ از حکومت جهانی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه را به دست آوریم.

محبّت اکسیر حیاتبخش است

محبّت فقط نابود کننده تمایلات نفسانی و شهوات انسان نیست، بلکه تبدیل کنندهٔ آن به صفات نیک و اخلاق ارزنده است.

محبّت به اهل بیت علیهم‌السلام اگر در سنین جوانی در انسان ایجاد شده و شدید شود اثرات بیشتری را در بر خواهد داشت چون سنین جوانی هنگام بروز تمایلات نفسانی و شدّت شهوات است. محبّت شدید به اهل بیت علیهم‌السلام اینگونه تمایلات را تبدیل خواسته‌های الهی و الهامات رحمانی می‌کند از این جهت شور و شوق جوانان نسبت به ارادت به خاندان وحی علیهم‌السلام بیشتر ظاهر می‌شود.

به این دلیل که محبّت آن بزرگواران تبدیل کنندهٔ شور و شوق و تمایلات پست، به اخلاق و رفتار پسندیده و ارزنده است، محبّت اهل بیت علیهم‌السلام اکسیر است.

بنابراین می‌توانید محبّت اهل بیت علیهم‌السلام را کیمیای روح و جان خود بدانید.

نکته‌ای که توجّه به آن مفید می‌باشد، این است که روزگار غیبت و عصری که شیطان بر جهان حکومت دارد، محبّت و دوستی اهل محبّت به خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام در حدّ ظرفیّت و توانایی آنهاست و محبّت خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام به آنان در حدّ توان و ظرفیّت اهل محبّت است.

و در روزگار ظهور، به جهت تکامل عقلی و افزایش عجیب نیروهای فکری، آمادگی، توانایی و ظرفیّت انسان‌ها گسترش یافته و به این ترتیب، انسان‌ها کاملاً مورد محبّت و علاقهٔ خداوند قرار می‌گیرند، و بر این اساس مردم عصر ظهور به مراحل عظیم و شگرفی راه می‌یابند که اکنون برای ما

قابل تصوّر نیست.

اثر محبّت اگر شدید باشد آن قدر مهمّ است که واقعاً انسان را شگفت‌زده می‌نماید. اصحاب امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا دارای محبّت شدید به آن حضرت بودند که از هستی خود گذشته و نه تنها خود را فدای آن حضرت نمودند، بلکه امیال و خواسته‌های نفسانی خود را، خواسته‌های امام حسین علیه‌السلام قرار دادند و در واقع خواسته‌های خود را فانی در خواسته‌ها و مشیّت آن بزرگوار قرار دادند.

برای توضیح این مطلب که محبّت در صورتی که شدید باشد چگونه می‌تواند محبّ را فدایی محبوب خود کند و همهٔ سختیها و مشکلاتی را که در راه محبوب وجود دارد تحمّل نماید، مثالی نقل می‌کنیم تا مطلب روشن شود محبّت چقدر تحوّل آفرین است! چه قدر تأثیرات شگفت آور دارد و چه قدر محبّ را در راه محبوب متحوّل نموده و دگرگون می‌سازد!؟ اکنون به این مطلب توجّه کنید؛ دربارهٔ تحمّل مادر هنگام تولّد فرزندش نوشته‌اند:

اگر با ساطور ساق پای کسی را که در حال هوشیاری است بشکنند، او چقدر درد می‌کشد؟ و چه قدر او را بی‌تاب می‌سازد؟ زن در وقت زایمان سی برابر کسی که در حال هوشیاری ساق پای او را بشکنند، درد را تحمّل می‌کند.

همهٔ مادرانی که دارای فرزند شده و فرزندشان طبیعی به دنیا آمده است این درد را متحمّل شده‌اند. با این‌که آن‌همه درد و رنج را برای تولّد اوّلین فرزند تحمّل کرده‌اند، باز خواستار داشتن فرزند دیگر هستند با این‌که می‌دانند باید آن‌همه درد را متحمّل شوند! چرا راضی هستند چند فرزند داشته باشند با همهٔ دردها و رنج‌هایی که می‌کشند؟! این برای محبّتی است که خداوند در قلب مادران نسبت به فرزند قرار داده است.

بنابراین ما باید با ایجاد محبّت شدید به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام قلب‌های خود را پاکسازی کنیم تا بتوانیم در راه تبلیغ از حکومت خداوند در دولت

جهانی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف تلاش و کوشش نموده و به این وسیله آن حضرت را یاری کنیم.

برای تأکید مطلب به ادامهٔ آن می‌پردازیم:

شکایت بسیار مهمّ
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند

وظیفهٔ هر انسان با ایمان این است که در راه یاری دین قدم بردارد و به امام زمانِ خود، خدمت کند.

ما باید بدانیم خدمت نمودن به امام زمان ارواحنا فداه و کمک کردن به دین مخصوص اهل علم نیست ـ هر چند حوزه‌های علوم دینی در این رابطه وظیفه‌ای بسیار سنگین دارند که باید آن را انجام دهند ـ امّا سایر مردمان نیز این وظیفه را به عهده دارند که خدمت گذار به امام زمانِ خویش بوده و در راه یاری دین قدم بردارند.

چه کسی از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بهتر می‌تواند ما را با این وظیفهٔ مهم آشنا سازد؟

به این جهت شکایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام به خداوند را که هشداری بسیار مهمّ به دوستان و تمامی جامعهٔ بشریّت می‌باشد نقل می‌کنیم تا همه بدانند مظلوم‌ترین شخصیّت عالم هستی از همهٔ دوستداران اهل بیت علیهم السلام و تمامی کسانی که دم از انسانیّت می‌زنند، چه انتظاری دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کسانی که ادّعای دوستی و طرفداری از اهل بیت علیهم السلام می‌نمایند ولی به یاری آنها بر نمی‌خیزند و از دین پشتیبانی نمی‌کنند، دلی پر درد دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه تنها از دوستان و محبّین خود انتظار پشتیبانی از عدل و عدالت دارند، بلکه از هر انسان و بندهٔ خدایی که گفتار

حق طلبانه اهل بیت علیهم‌السلام را می‌شنود و از یاری خدا و کمک به دین خدا سرباز می‌زند گله دارند. و از آنها به خداوند شکایت نموده و از او می‌خواهند که شاهد بی تفاوتی آنها و کمک نکردن او به خدا و دین او باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با دلی پر درد، از همهٔ آنها به خداوند شکایت نموده و او را چنین می‌خوانند:

أَللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِرَةِ وَالْمَصْلِحَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا غَيْرَ الْمُفْسِدَةِ فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلاَّ النُّكُوصَ عَنْ نُصْرَتِكَ وَالْإِبْطَاءَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ.

فَإِنَّا نَسْتَشْهِدُكَ عَلَيْهِ بِأَكْبَرِ الشَّاهِدِينِ شَهَادَةً وَنَسْتَشْهِدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَنْ أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَسَمَوَاتِكَ، ثُمَّ أَنْتَ بَعْدُ الْمُغْنِي عَنْ نَصْرِهِ وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ.[1]

خداوندا هر بنده‌ای از بندگان توکه سخن ما را بشنود، سخنی که از روی عدل و داد است، نه از روی جور و ستم، و به مصلحت دین و دنیا است نه در راه تباهی و فساد. (هر کس چنین سخنی را بشنود امّا) پس از شنیدن از پذیرفتن آن خودداری کند، و جز سرپیچی از یاری تو و خودداری از عزیز داشتن دین تو، کاری انجام ندهد، پس همانا ما از تو علیه چنین کسی، درخواست شهادت می‌کنیم، شهادتی که بزرگترین شهادت است.[2] و نیز همهٔ کسانی راکه در زمین و آسمان‌هایت سکونت داده‌ای، به شهادت می‌طلبیم. سپس تو، بعد از خودداری و سرپیچی چنین کسی از یاری دین تو، بی نیازکنندهٔ ما را از یاری او، و او را به علت گناهش، بازخواست کننده‌ای.

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۰۹.

۲. مقصود از بزرگترین شهادتها، شهادت خداوند است، به دلیل آیهٔ مبارکهٔ ۱۹ از سورهٔ انعام: ﴿قُل أيّ شَيءٍ أكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ﴾ (ابن ابی الحدید).





وای از آن روزی کـه شـخصی کـه خـود را دوسـتدار و شـیفتهٔ **حـضرت امیرالمؤمنین** و اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانـد، بـفهمد کـه آن حـضرت بـا دلی پـردرد شکایت او را به خداوند نموده و خدا را علیه او به شهادت طلبیده‌اند.

با اینکه **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام این کـلام را در زمـان جـنگ صـفّین فرموده‌اند ولی احتمال دارد عمومیت داشته باشد و زمان‌های دیگـر و سـایر امامان علیهم‌السلام را نیز شامل شود، زیرا نه آن را اختصاص به جنگ صفّین قرار داده و نه مخصوص کسانی دانسته‌اند که از یاری به شخص آن حضرت، خودداری کرده‌اند؛ و نفرموده‌اند هر کس گفتار عادلانه من را بشنود و به یاری و نصرت دین برنخیزد، بلکه فرموده‌اند:

اللّهم ایّما عبد من عبادك سمع مقالتنا العادلة ...

خداوندا هر بنده از بندگانت که گفتار عادلانه ما را (نه من را) بشنود ...

تعبیر **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام **«مقالتنا»** و **«انّا نستشهدك»** شامل گفتار و شکایت هر یک از امامان علیهم‌السلام که مردم را به یاری طلبیده‌انـد و آنـان سسـتی ورزیده و به کمک دین خدا نپرداخته‌اند، می‌شود.

بنابراین احتمال هر انسانی که در زمان هر یک از امامان علیهم‌السلام در راه کمک به دین و یاری امام زمانش نباشد، شامل شکایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام از او به خداوند، می‌شود.

ولی اگر این احتمال را نپذیریم و بگـوئیم گـفتار **حـضرت امـیرالمـؤمنین علی** علیه‌السلام عمومیت ندارد و در ارتباط با جنگ صفین صادر شده و مـخصوص همان زمان است.

در این صورت باید توجّه داشـته بـاشیم، چگـونه مـمکن است **حـضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام پس از بـیست و پـنج سـال خـانه‌نشینی و هـمچنین در حکومت ظاهری خود، از بی‌اعتنایی مردم زمان خویش به خداوند شکـایت

نموده‌اند امّا امام زمان عجل الله تعالی فرجه در طول دوازده قرن غربت مظلومانه خود هیچ‌گونه شکایتی از دوستان خود به خداوند ننموده‌اند ؟!

بنابراین در این روزگار که حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه بارها دوستان و شیعیان خود را به کمک و یاری طلبیده‌اند هر کس به ندای آن حضرت، پاسخ ندهد شامل گله و شکایت آن حضرت می‌شود.

آیا سزاوار نیست ـ اگر تاکنون به ندای امام زمان عجّل الله تعالی فرجه گوش فرا نداده‌ایم ـ خود را از گروهی که به یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه نشتافته‌اند، خارج کنیم و هر کس با استفاده از علم و دانش، و مال و ثروت و یا هر گونه امکاناتی که دارد به یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و به کمک دین خدا بپردازد ؟!

تاکنون برای یاری امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و کمک به دین خدا چه کرده‌ایم که نام ما، در شکایت نامه به خداوند ثبت نشده باشد ؟

اگر تاکنون کاری برای دین خدا نکرده‌ایم، و از یاری حضرت مهدی ارواحنا فداه خودداری کرده‌ایم و نسبت به آن بزرگوار غافل بوده‌ایم، سعی کنیم نام خود را از شکایت‌نامه به خداوند بزرگ پاک کنیم. و با استفاده از توانایی‌های خود برای نصرت و یاری حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه گامی شایسته برداریم؛ قلب خود را از معارف امام زمان ارواحنا فداه سیراب کنیم و همهٔ دوست‌داران اهل بیت علیهم‌السلام را با مقام عظیم ولایت آن حضرت، آشنا و آشناتر سازیم. و با پاکسازی نفس، خود را برای زندگی در عصر ظهور آماده سازیم.

این وظیفهٔ همهٔ شیعیان و دوستداران واقعی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه است که منتظر و آماده برای ظهور سرور عالم هستی باشند، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام راه آماده بودن برای عصر ظهور را به همهٔ ما تعلیم داده‌اند.

آماده بودن برای عصر ظهور

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در گفتارهای خود نکته‌های بسیار مهمّی را بیان فرموده‌اند که قسمتی از آن‌ها مربوط به دوران پایانی عصر غیبت و همچنین دربارهٔ عصر با عظمت ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه می‌باشد.

یکی از خطبه هایی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام در این باره مطالب فراوانی بیان فرموده‌اند خطبهٔ «مخزون» است که مرحوم علامهٔ مجلسی آن را در کتاب «بحارالانوار» روایت کرده و در چند مورد به توضیح آن پرداخته است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این خطبه پس از حمد الهی، بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیان نموده و گفتار خود را ادامه داده تا عصر ظهور امام عصر علیه السلام و نکته‌های مهمّی را در این باره بیان نموده‌اند. ما به خاطر طولانی بودن این خطبه، قسمتی از آن را در این کتاب می‌آوریم، تا خوانندگان محترم با خواندن آن و دقّت در گفتارهای اوّل مظلوم عالم هستی، قلب خود را روشن ساخته و راه آماده سازیِ خود را برای زندگی در عصر ظهور ـ که هدف خداوند از آفرینش انسان‌ها آن زمانِ درخشان است ـ آماده سازند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از بشارت دادن به فرا رسیدن نصرت الهی ـ که سبب چشم روشنی مؤمنین و برطرف شدن همهٔ حزن‌ها و اندوه‌های آنان است؛ ـ همگان را دستور به آماده سازی خود برای فرا رسیدن آن امر الهی می‌دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

فليعدّ امرئ لذلك عدّته، ولاعدّة له إلاّ بسبب بصيرة، وصدق نيّة، وتسليم سلامة أهل الخفّة في الطاعة، ثقّل الميزان، والميزان بالحكمة، والحكمة فضاء للبصر، والشكّ والمعصية في النّار،

وليسا منّا، ولا لنا، ولا إلينا، قلوب المؤمنين مطويّة على الإيمان، إذا أراد الله إظهار ما فيها فتحها بالوحي، وزرع فيها الحكمة، وإنّ لكلّ شيء إنّي يبلغه، لا يعجّل الله بشيء حتّى يبلغ إناه ومنتهاه. فاستبشروا ببشرى ما بشّرتم به واعترفوا بقربان ما قرّب لكم، وتنجّزوا ما وعدكم، إنَّ منّا دعوة خالصة يظهر الله بها حجّته البالغة، ويتمَّ بها نعمه السابغة ويعطي بها الكرامة الفاضلة، من استمسك بها أخذ بحكمة، منها آتاكم الله رحمته ومن رحمته نوّر القلوب، ووضع عنكم أوزار الذّنوب، وعجّل شفاء صدوركم وصلاح أُموركم، وسلام منّا دائماً عليكم، تعلمون به في دول الأيّام، وقرار الأرحام، فإنّ الله اختار لدينه أقواماً انتخبهم للقيام عليه، والنصرة له، بهم ظهرت كلمة الإسلام، وأرجاء مفترض القرآن، والعمل بالطاعة في مشارق الأرض ومغاربها.[1]

پس هرکس باید توشه خود را برای آن امر الهی مهیّا کند، و هیچ کس را توشه‌ای نیست مگر به سبب بصیرت داشتن و صدق نیّت و تسلیم سلامت بودن. کسانی که در طاعت خدا خسته نمی‌شوند، ترازوی اعمالشان سنگین است و ترازو بر معیار حکمت است و حکمت فضای بصیرت است و شك و معصیت در آتش است و اهل شك و معصیت از ما نیستند و برای ما و به سوی ما حرکت نمی‌کنند. دل‌های مؤمنان پیچیده بر ایمان است. وقتی خدا می‌خواهد که باطن دل‌ها را آشکار سازد، آن را با وحی می‌گشاید و حکمت را در آن می‌کارد و هر چیزی اجلی دارد که به آن می‌رسد و خدا در هیچ امری شتاب نمی‌کند تا به مدّت معیّن و منتهای خود برسد.

پس به بشارتی که داده شدید شادمان باشید و به تقربی که به شما نزدیك شده اعتراف کنید و به آنچه خدا به شما وعده کرده، جامه عمل

---

۱. موسوعة أحاديث أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: ۳۰۸/۱.

بپوشانید. ما اهل بیت دعوت خالصی داریم که خدا با آن حجّت بالغه خود را آشکار می‌کند و نعمت‌های سرشار خود را با آن تمام می‌کند و با آن کرامت فراوان عطا می‌کند. کسی که به آن چنگ زند، به حکمت چنگ زده است. خدا رحمتش را از خلال آن دعوت خالص می‌بخشد و از رحمتش دل‌ها را نورانی می‌کند و گزند گناهان را از شما برمی‌دارد، شفای سینه‌ها و صلاح امورتان را تسریع می‌کند و سلامی دائمی از ما به شما می‌رسد که به مدد آن، در دولت‌های روزگاران و محل استقرار نطفه اطفالتان علم به سلامت خویش دارید، زیرا خداوند برای دین خود اقوامی را انتخاب کرده تا دینش را بر پا دارند و او را یاری کنند. کلمه اسلام و نواحی واجبات قرآن، به سبب آنان آشکار می‌شود و عمل به طاعت خدا در شرق و غرب عالم، به سبب آنها صورت می‌گیرد.

توجّه به نکته‌های بسیار مهمّی که در این خطبه وجود دارد و همچنین دقّت در روایات دیگری که در این کتاب از سرور عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام نقل کرده‌ایم، راه‌گشا برای همهٔ جویندگان راه است.

دربارهٔ این کتاب

برای ایجاد محبّت و به دست آوردن مودّت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و آشنایی با آن بزرگوار به نگارش این کتاب پرداخته و **چند روایت از روایاتی که از زبانِ دل سوخته‌ترین فرد عالم هستی یعنی اوّلین مظلوم در همهٔ اعصار تاریک تاریخ، حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام **ـ که جان‌های عالمیان فدای حضرتش باد ـ صادر شده، زینت‌بخش این کتاب نموده تا با انوار درخشان فرموده‌های آن حضرت، که دربارهٔ شکوفایی عصر ظهور نقل شده ـ محبّت خداوند و آل الله بالاخص امیر عالم هستی اوّل مظلوم عالم در این زمان، حضرت بقیّة الله الاعظم** عجّل الله تعالی فرجه **در دل‌های شیعیان و دوستداران آن بزرگوار بیشتر شود.** بدیهی است گفتاری که از قلب سوخته و دردناک **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام به زبان جاری شده تأثیر بیشتری در روح و روان دوستداران خاندان وحی علیهم السلام

می‌گذارد و آنان را بیشتر به سوی خدا و آل الله جذب می‌کند.

اگر کسی بخواهد به خدا نزدیک شود باید از راه ولایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام وارد شود؛ زیرا که آن بزرگوار فرموده‌اند:

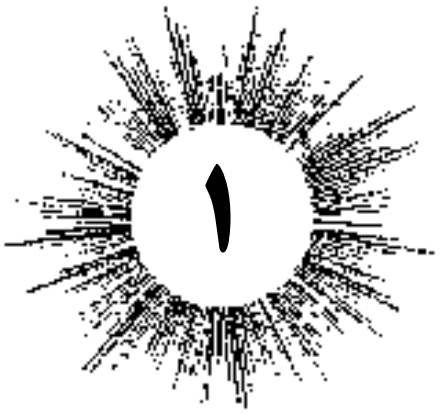
انّ لِـ«لا إله إلاّ الله» شروطاً، وإنّي وذرّيّتي من شروطها.[1]

براستی که برای لا اله إلاّالله شرطهایی است و من و ذرّیّه‌ام از شروط آن هستیم.

امیدواریم این کتاب بتواند راهگشایی برای جویندگان راه باشد و آنان را به سوی عصر ظهور فراخواند.

مرتضی مجتهدی سیستانی

۱. غررالحکم: ۵۱۴/۲.



نگاهی کوتاه به شخصیّت

حضرت امیرالمؤمنین علی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حاکم بر زمان و مکان هستند

قبل از بحث دربارهٔ شگفتی‌های عصر ظهور، سزاوار است به خاطر دو جهت اشاره‌ای به شخصیّت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام کنیم؛

۱ـ روایاتی که در این کتاب دربارهٔ عصر ظهور مورد استفاده قرار گرفته، همه از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام است.

۲ـ طبق بعضی از روایات یکی از مطالب بسیار جالب و مهمّ، نقش اساسی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام از آغاز ظهور و تأثیر وجود آن حضرت در تسخیر جهان است. این حقیقتی است که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده هر چند هنوز به صورت مفصّل به تحلیل و توضیح کامل آن پرداخته نشده است.

به خاطر این دو جهت سزاوار است کتاب را با یاد و نام امیر عوالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام آغاز کنیم.

یکی از بحث‌های بسیار مهمّ و ارزنده که قلب آدمی را سرشار از محبّت

اهل بیت علیهم‌السلام می‌کند، بحث زمان و تحوّلات عجیب آن در عصر پرشکوه ظهور می‌باشد.

ما در آینده خواهیم گفت چرا حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه را «صاحب الزمان» می‌گوییم، با اینکه همهٔ اهل بیت علیهم‌السلام صاحب زمان، مافوق زمان و مقدّم بر زمان هستند.[1]

اکنون برای آشنایی از مقام و عظمت سرور عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام و این‌که آن **شخصیت بزرگ، مافوق زمان و مقدّم و حاکم بر آن هستند**، به ذکر نکته‌ای کوتاه می‌پردازیم، تا دل‌های محزون شیفتگان آن شخصیت مظلوم در همهٔ اعصار، شاد شود.

سیطرهٔ ولایت
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بر زمان و مکان

یکی از اسرار عالم هستی جاذبه و دافعهٔ مقام عظیم ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

هر کس اندکی با مقام ولایت آشنایی داشته باشد، می‌داند جاذبهٔ **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام، افراد زیادی را در طول تاریخ از گرداب گمراهی نجات داده و آنها را به راه راست هدایت نموده است.

سیطرهٔ ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و تسلّط آن حضرت بر زمان و مکان، نمونه‌ای از قدرت عظیم ولایت آن بزرگوار است.

تسلّط امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آگاهی آن حضرت از زمان‌ها و مکان‌ها، با توجّه به قدرت ولایت و جاذبه و دافعهٔ آن مقام عظیم، سبب می‌شود، افرادی را در زمان‌ها و مکان‌های دور و نزدیک هدایت کنند، و نه تنها آنان را از هلاکت و بدبختی نجات بخشند، بلکه آنها را در حصن حصین و دژ محکم

---

۱. در بحث زمان، جریان جالب تصرّف در زمان را که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به سلمان نشان دادند، نقل می‌کنیم.

ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وارد کنند.

همه می‌دانیم در جهان اسرار زیادی همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند و تا زمانی که حکومت شیطان بر جهان ادامه دارد آن اسرار همچنان ناشناخته باقی خواهند ماند و مردم از حقیقت و واقعیت آن، آگاهی ندارند. یکی از آن اسرار مسألهٔ جاذبه و دافعه مقام ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

افرادی بوده‌اند که در ظاهر همنشین **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بوده‌اند ولی از انوار معارف آن بزرگوار بهره‌ای نبرده و از نظر روحی، دور از حضرتش بوده‌اند. و بعضی دیگر به ظاهر دارای بزرگترین موانع تقرّب به **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بوده‌اند، ولی از شیفتگان و دوستان خاص آن سرور عالم هستی شده‌اند و هیچگاه دور بودن مکان و یا زمان، مانعی برای آشنایی آنها با حضرت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام نبوده است؛ زیرا وجود آن حضرت، سیطره بر همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها دارد. و جاذبهٔ آن بزرگوار می‌تواند از هر انسانی در هر زمان و هر مکان دستگیری کند.

اکنون جریان بسیار جالبی را دربارهٔ شخصی نقل می‌کنیم که بزرگترین موانع تقرّب به **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام، برای او وجود داشته، ولی او، همهٔ موانع را از سر راه خود کنار زده داشته و یکی از شیفتگان والامقام **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام گشته؛ او جناب قاسم پسر هارون الرشید است.

جناب قاسم پسر هارون الرشید
از شیفتگان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

هارون الرشید بیست و یک پسر داشت سه نفر از آنها را پشت سر هم ولیعهد کرده بود ۱ـ محمّد امین، ۲ـ مأمون، ۳ـ قاسم مؤتمن، صاحب کتاب «ابواب الجنان» احوال جناب قاسم را چنین نوشته است:

هارون الرشید را پسری بود به زیور صلاح آراسته و گوهر پاکش از صلب

آن ناپاک چون مروارید از آب تلخ و شور برخاسته فیض مجالست زهّاد و عبّاد آن عصر را دریافته بود و از تأثیر صحبت ایشان روی دل از خواهش زخارف دنیوی برتافته.

طریقهٔ پدر و آرزوی سریر و افسر را ترک گفته و خانهٔ دل را بـه جـاروب آگاهی از خس و خاشاک اندیشهٔ پادشاهی جاروب کرده از جامه‌ها غیر کرباس و شال نپوشیدی و خون رغبتش با رنگ اطلس و دیبای دنیا نجوشیدی مـرغ دلش را از دامگاه علایق جسته بر شاخ‌های مطلب بـلندی آشـیان گـرفته بـود پیوسته به گورستان‌ها رفته و به نظر عبرت نگریستی و بر آن گلزار اعتبار مانند ابر بهار زار زار می‌گریستی.

روزی وزیر هارون در مجلس بود، در آن هنگام آن پسر که نامش قاسم و لقبش مؤتمن بود از آنجا گذشت، جعفر وزیر هارون خندید. هارون سئوال کرد که چرا خندیدی؟ گفت: بر احوال این پسر تو خندیدم که تو را رسـوا و مفتضح نمود کاش این پسر را خدا به تو نداده بود توبره ننگ است این لباسش و این وضعش که با فقراء و دراویش و مردمان نامناسب می‌نشیند.

هارون گفت: حق دارد به جهت آنکه تا حال ما منصبی و حکـومتی بـه او نداده‌ایم خوبست حکومت شهری را بـه او واگـذار نـمائیم. پس امـر نـمود ملازمان رفته قاسم را حضور هارون آوردند.

پس هـارون او را زیـاد مـوعظه و نـصیحت نـمود کـه چـرا چـنین رفـتار می‌نمائی؟ من می‌خواهم تو را به حکومت شهری بفرستم هر کجا را که میل داری خودت بگو.

گفت: ای پدر دست از من بدار و چنین خیال کن که مرا نداری و مرا به حال خود واگذار کن و بگذار میخواهم به عبادت مشغول شوم.

گفتند: می‌شود که تو در لباس سلطنت باشی و عـبادت هـم بکـنی وزیـر صالحی از برای تو قرار می‌دهم که او به امورات تو رسیدگی کـند و خـودت مشغول به عبادت باشی.

گفت: من هرگز این امر را قبول نمی‌کنم.

هارون گفت: تو پسر منی چه مناسبت دارد با مردمان بی سر و پا راه می‌روی تو مرا در میان سلاطین سر شکسته کردی.

قاسم گفت: پدر تو هم در میان مردمان اولیاء الله مرا سرشکسته کردی این همه پسر داری دلت را به آنها خوش کن اگر دست از من برنداری فرار خواهم کرد از بسکه گفتند و نصیحت کردند آخر سکوت کرد.

هارون صدا زد منشی‌ها را بگوئید بیایند حکومت مصر را نوشتند و مهر کردند از برای قاسم و مردم هم تهنیت و مبارکباد گفتند.

قاسم دید مردم دست از سرش برنمی‌دارند همان شب فرار کرد چون فردا شد دیدند پیدا نیست هر چه تفحّص کردند اثری از او نیافتند، ردّ پای قاسم را برداشتند تا لب شط دجله دیگر چیزی نفهمیدند. شبانه خودش آمده میان زورق نشسته به سمت بصره روانه شده بود. هارون الرشید نوشت به حکّام و عمّالی که در ولایات داشت که پسر من قاسم فرار کرده است و از بغداد بیرون آمده هر کجا که او را دیدید کمال محبّت را به او بنمائید و اگر بتوانید به خوبی روانهٔ بغدادش نمائید.

عبدالله بصری گوید: من در بصره خانه‌ای داشتم دیوار خانه‌ام خراب شده بود روزی آمدم کارگری بگیرم تا دیوار را درست کند رسیدم در مسجدی دیدم جوانی آنجا نشسته و قرآن می‌خواند بیل و زنبیلی هم در پیش رویش گذاشته.

گفتم: کار میکنی؟ گفت: بلی خداوند ما را برای همین خلقت فرموده که کار کنیم و زحمت بکشیم.

گفتم: بیا به خانهٔ من کار کن.

گفت: اوّل اجرتم را معیّن کن تا بیایم، قرار دادم یک درهم به او بدهم. قبول نموده همراه من آمد. آن روز را کار کرد غروب که دست از کار کشید مقابل دو نفر کار کرده بود خواستم از یک درهم زیادترش بدهم قبول نکرد

گفت بیشتر نمی‌خواهم پس اجرتش را گرفته رفت.

روز دیگر رفتم عقبش در جای دیروز نبود از حال او جویا شدم گفتند که این جوان غیر از روز شنبه کار نمی‌کند زیرا مشغول عبادت است.

عبدالله گوید: صبر کردم تا شنبهٔ دیگر شد رفتم در آن مسجد دیدم آن جوان همانجا نشسته او را برداشته همراه آوردم از برای تمام آن دیوار چون مشغول به کار شد گویا کسی بود از غیب او را مدد می‌کرد، چون وقت نماز شد دست و پای خود را شسته وضو ساخته مشغول نماز شد بعد از فراغ از اداء فریضه باز مشغول به کار شد تا غروب آفتاب پس اجرت خود را گرفته و رفت.

روز شنبهٔ دیگر عقبش رفتم زیرا دیوارم هنوز ساخته و تمام نشده بود چون به درب مسجد آمدم او را ندیدم احوال پرسیدم چرا امروز نیامده گفتند دو سه روز است که آن جوان مریض شده است.

پرسیدم منزلش کجاست؟ گفتند: در فلان خرابه است.

در آن خرابه رفتم او را مریض یافتم بر بالینش نشستم و سرش را به دامن گرفتم ناگاه چشم باز نمود پرسید تو کیستی؟ گفتم: من آن مردی هستم که دو روز آمدی و در خانه‌ام عملگی کردی، من عبدالله بصریم.

گفت: من تو را شناختم، آیا تو هم می‌خواهی مرا بشناسی؟ گفتم: بلی بگو تو کیستی؟

گفت: من قاسم بن هارون الرشیدم تا این حرف را زد من برخاستم و بر خود لرزیدم و رنگ از صورتم پرید و با خود گفتم که اگر هارون الرشید بفهمد که پسر او در خانهٔ من عملگی می‌کرده ریشهٔ مرا به آب می‌رساند و خانه‌ام را خراب می‌کند آن جوان فهمید که من ترسیدم.

گفت: نترس و وحشت نکن تا بحال خود را به کسی نشان نداده‌ام و معرّفی نکرده‌ام، اکنون هم اگر آثار مردن در خود نمی‌دیدم باز خود را معرّفی نمی‌کردم، از تو خواهشی دارم.

گفتم: بگوی، گفت: هر گاه دنیا را وداع نمودم این بیل و زنبیل مرا به کسی

بده که از برای من قبر می‌کند و این قرآن را هم که مونس من بود به کسی بده که از او تلاوت نماید و مونسش باشد.

پس انگشتری در انگشتش بود او را بیرون آورده و گفت: این انگشتر را به بغداد می‌بری پدرم هارون روزهای دوشنبه ملاقات عمومی دارد و هر کس بخواهد نزد او برود و آن روز حاجب و مانع و پاسبانی نیست تو آن روز می‌روی و این انگشتر را می‌بری و پیش روی او می‌گذاری خودش می‌شناسد او را، چه انگشتر را خودش از دستش بیرون آورده و به من داده و می‌گوئی پسرت قاسم از دنیا رفت در بصره و گفت پدر جرأت تو در جمع کردن مال زیاد است این انگشتر را هم بگذار روی آن‌ها، جوابش را هم روز قیامت خودت بده من طاقت حساب ندارم.

این را گفت و حرکت کرد که برخیزد نتوانست دو مرتبه خواست برخیزد نتوانست، گفت: عبدالله بیا زیر بغلم را بگیر که **آقایم حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام آمده بلندش کردم فی الفور روح از بدنش مفارقت کرد (کأنّما سراج طفئت او حصاة سقطت) گویا چراغی بود که پف کردند و خاموش شد.[1]

درس مهمّی از این جریان

جریان جناب قاسم، درس بزرگی است برای جوانان ما **زیرا او با دور بودنش از حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام **از جهت زمان و مکان و با داشتن آن همه امکانات و پول و ثروت و قدرت، دست از ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام **برنداشت، و با ارادهٔ قوی همهٔ آنها را کنار زده و در صف شیفتگان و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام **باقی ماند.**

امّا متأسّفانه در جامعهٔ ما بسیارند کسانی که تا به اندکی مال و ثروت دست می‌یابند، طغیان کرده و راه و روش خود را تغییر داده و آینده خود را دگرگون

---

۱. کشکول امامت: ۱۴/۳.

می‌سازند. و نیز بسیارند کسانی که به خاطر نداشتن مال و ثروت، بـه شکـوه پرداخته و به خـاطر کـمبودها و گـرفتاری‌ها، گـویا از خـدا و اهـل بـیت علیهم‌السلام طلب‌کار شده‌اند.

آیا جناب قاسم که همهٔ امکانات خـود را کـنار زد، مـرد خـدا و از مـردان صاحب اراده است؟ یا اینان که به خـاطر ضـعف اراده بـه ایـن سـو و آن سـو می‌روند؟!

کسانی که با ارادت به صاحب ایوان نجف، شرف و جوانمردی را از آنِ خود ساخته‌اند، نباید با کم و کاست دنیا و یا ازدیاد ثروت و جاه آن، خود را باخته و ارادت خود را به **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام **کم کنند، بـلکه بـاید بـا تـلاش مردانه و اراده خستگی‌ناپذیر به افزایش دوستی و مودّت خود بـه آن** حـضرت بپردازند تا بتوانند در حصن حصین **ولایت امیر عوالم هستی** قرار گـرفته و از معجزه‌های ارادهٔ صاحبان ولایت خوشه چینند.

هر چند معرفت کامل مـقام **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بـرای هـیچ کس ممکن نیست امّا با اینهمه، جریان جناب قاسم بن هارون الرشید ثابت می‌کند حتّی افرادی مانند قاسم بن هارون ـ که موانع معرفت گرداگرد وجود او را فرا گرفته بود ـ اگر چه از نظر زمان و مکان دور از آن حضرت باشند، می‌توانند خوشه‌چین مقام معرفت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام شوند و در حدّ ظرفیت خود از معرفت نسبی بهره‌مند شوند. اکنون به ذکر دو نکتهٔ مهمّ می‌پردازیم:

۱ـ مقام واقعی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ناشناخته بودن آن برای همه

۱ـ شخصیّت **حضرت امـیرالمـؤمنین عـلی** علیه‌السلام هـمیشه و هـمیشه و بـرای همگان مخفی بوده و همچنان پنهان خواهد ماند؛ زیرا هیچکس ظرفیت درک و شناخت کامل آن حضرت را نـداشـته و نـدارد و فـقط خـداونـد و پـیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر معصومین علیهم‌السلام، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام را می‌شناسند.

«یک روز ابوذر از خدمت حضرت رسول ﷺ بیرون آمد، عمر به جناب ابوذر رسید و از او سؤال کرد چه کسی در خدمت پیغمبر ﷺ بود؟ ابوذر گفت: مردی بود که او را نمی‌شناسم. چون عمر به خدمت آن حضرت رسید؛ دید **حضرت امیرالمؤمنین علی** ؑ آن جا حضور دارند. عرض کرد: یا رسول الله! آیا شما نفرمودید که آسمان سبز سایه نینداخته و زمین نیلگون برنداشته راستگوتر از ابوذر؟ آن حضرت فرمود: چنین است، من گفته‌ام. عمر عرض کرد که: من امروز از ابوذر دروغ شنیدم، سؤال کردم از او: چه کسی در خدمت حضرت رسول ﷺ است؟ گفت: مردی که او را نمی‌شناسم! و حال آن که علی را خوب می‌شناسد. حضرت رسول ﷺ فرمود: ابوذر راست گفته. نمی‌شناسد علی ؑ را، مگر من و خداوند عزّوجلّ».[1]

به این جهت هیچ‌گاه نه انسان‌ها و نه غیر آنها، توان درک ومعرفت شخصیّت باطنی **حضرت امیرالمؤمنین علی** ؑ را نداشته و ندارند.

با این همه، خداوند به اندازهٔ طاقت و ظرفیّت بشری انسانها، معرفت و شناخت آن حضرت و سایر معصومین ؑ را به مردم عنایت می‌کند.

مرحوم آیة الله نمازی می‌نویسد: شیخ مفید ؒ به اسناد خود از سلمان فارسی، از مولای متّقیان **حضرت امیرالمؤمنین علی** ؑ نقل کرده که فرمود:

ای سلمان؛ محمّد ﷺ افضل است یا سلیمان؟

عرض کرد: محمّد ﷺ افضل است. فرمود:

ای سلمان؛ چگونه می‌شود آصف ـ وصیّ حضرت سلیمان ـ تخت بلقیس را از فارس به یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند، با آن که فقط بخشی از علم کتاب را داشت، و من که (وصیّ محمّدم و) علم هزار کتاب را می‌دانم نتوانم چندین مقابل کار او انجام دهم؟! بلی،

---

۱. کبریت احمر في شرایط المنبر: ۴۷۷.

می‌توانم.[1]

پس قدرت و سلطنت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و یازده فرزند پاک او علیهم السلام به درجات بسیار، بلکه بی‌شمار، از سلیمان بیشتر است؛ چون از ناحیهٔ پدر بزرگوارشان دارای علم هزار کتاب شدند، و هفتاد و دو حرفِ اسم اعظم را دانا گشتند. پس توانایی و اقتدار آنان بیشتر از توانایی و اقتدار تمام انبیاء و مرسلین می‌باشد. پس می‌توانند به اذن پروردگار، مرده‌ها را زنده کنند، و کور مادر زاد و پیس را شفا دهند، و هر چه از هر جای دنیا بخواهند، بردارند.

مثلاً **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام در کوفه دست دراز کند و از کوه شام برف حاضر نماید؛ چنان‌که در قضاوت‌های آن حضرت ذکر شده است. و نیز به هر جا بخواهند، می‌توانند به یک چشم بر هم زدن بروند، و افرادی را همراه خود ببرند.[2]

۲ـ گوشه‌ای از مقام ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای افزایش معرفت و علم و دانش مردم بارها به آنها می‌فرمودند: «**سلوني قبل أن تفقدوني**» از من سئوال کنید قبل از آنکه مرا نیابید.

امّا متأسّفانه افرادی که در حضور آن حضرت بودند گویی که میل و رغبتی به فراگرفتن علوم و اسرار و معارف دین نداشتند؛ و آنها که از اصحاب خاصّ آن بزرگوار بودند محرمانه از علوم بی‌پایان **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بهره‌مند می‌شدند.

خوشبختانه آوازهٔ شخصیت باعظمت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام از

---

۱. بحار الأنوار: ۲۸/۲۷.

۲. اثبات ولایت: ۷۲.

مرزهای حجاز و عربستان گذشته بوده و بسیاری از اندیشمندان جهان در آن روزگار، از عظمت شخصیّت علمی آن حضرت آگاه شده بودند.

در آن زمان دانشگاه گندی شاپور در ایران بزرگترین دانشگاه مشرق بود و استادان آن دانشگاه در آرزوی ملاقات با **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بودند، تا از دریای دانش آن حضرت بهره‌مند شوند؛ به این جهت از آن حضرت دعوت کردند تا با حضور در دانشگاه گندی شاپور از علوم بی‌کران آن حضرت استفاده کنند.

دعوت بزرگترین دانشگاه شرق از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

«آوازهٔ کارهای طبّی و علمی (حضرت) علی علیه‌السلام به گوش استادان دانشگاه گندی‌شاپور رسیده بود و چون از کارهای ادبی او هم آگاهی داشتند، از وی دعوت کردند که به آن دانشگاه برود...

بعضی از ابتکارات (حضرت) علی علیه‌السلام در تداوی، باعث حیرت اطبّای آن روز می‌شد و نمی‌توانستند به خاصیّت آن پی ببرند.

یکی از ابتکارات مزبور این بود که (حضرت) علی علیه‌السلام به بیمار می‌گفت یک سکّهٔ نقره را در یک ظرف آب بیندازد و آن سکّه را چند دقیقه در آب تکان بدهد و آنگاه سکّه را خارج کند و آب را بنوشد.

پزشکان آن دوره نمی‌توانستند به فایدهٔ این مداوا پی ببرند. آن‌ها برای فلزّات، معتقد به هیچ نوع فایده‌ای برای درمان نبودند و به فرض اینکه عقیده داشتند که فلزّات سبب مداوای امراض می‌شود، با آن شکل که (حضرت) علی علیه‌السلام از نقره برای مداوا استفاده می‌کرد، موافقت نمی‌کردند؛ چون یک سکّهٔ نقره که در یک ظرف آب انداخته می‌شد، چون ترنجبین نبود که در آب حل شود و محلولی به دست بیاید که خاصیّت مداوا داشته باشد.

ولی همان آب، سبب شفای بیمار می‌گردید و استادان دانشگاه گندی‌شاپور

می‌خواستند بفهمند که (حضرت) علی ﷺ به چه مناسبت به بیمار توصیه می‌کند که یک سکّهٔ نقره را در یک ظرف آب بیندازد و تکان بدهد و بعد، آن آب را بنوشد.

ولی امروز ما می‌دانیم که اگر یک سکّهٔ نقره یا یک قطعهٔ نقرهٔ دیگر را در ظرف آب بیندازیم و تکان بدهیم، مقداری از آن نقره با آب حل می‌شود و دلیلش این است که بعد از این‌که نقره را از آب بیرون می‌آوریم، اگر آب را از لحاظ وجود نقره مورد آزمایش قرار بدهیم، در یک لحظه قرمزرنگ (به رنگ آلبالوئی روشن) می‌شود؛ در صورتی که آبی که در آن سکّهٔ نقره وجود نداشته، به رنگ قرمز درنمی‌آید و نیز امروز ما می‌دانیم که محلول نقره دارای خاصیّت ضدعفونی؛ یعنی میکروب‌کش است و در طب امروزی یک قسمت از قوی‌ترین داروهای میکروب‌کش از نقره به دست می‌آید که یکی از آن‌ها «نیترات دارژان» (سنگ جهنّم) می‌باشد.

(حضرت) علی ﷺ در چهارده قرن قبل از این، از خاصیّت تداوی محلول نقره آگاه بود و ما در قرن نوزدهم میلادی به این موضوع پی بردیم؛ ولی نه با آن شکل ساده؛ بلکه از راه تجزیه و ترکیب‌ها و آزمایش‌های شیمیایی.

نظریّهٔ دیگر (حضرت) علی ﷺ در طب، مربوط بود به داروی مداوای مرض جذام و (حضرت) علی ﷺ می‌فرمود که: اگر آهن خالص را در آب بیندازند و تکان بدهند و آب را بنوشند و خود آهن خالص را روی زخم‌های جذامی بمالند، مریض بهبود حاصل می‌کند.

در گندی‌شاپور این نظریّه مورد تردید قرار گرفته بود، چون آهن را در آب می‌انداختند و تکان می‌دادند و آب را به مریض جذامی می‌نوشانیدند و به او می‌گفتند که آهن را روی زخم‌های خود بمالد؛ امّا وی معالجه نمی‌شد و پزشکان گندی‌شاپور در عقیدهٔ خود مشعر بر این‌که فلزّات دارای خاصیّت تداوی نیست، ثابت‌قدم‌تر می‌شدند و نامه‌ای هم به (حضرت) علی ﷺ

نوشتند و گفتند که داروی او برای مداوای مرض جذام کوچکترین اثری نکرد و (حضرت) علی علیه‌السلام در جواب نوشت: برای اینکه شما آهن خالص را در آب نینداختید.

پزشکان از او پرسیدند: مگر آهنی که ما در آب می‌اندازیم خالص نیست؟

(حضرت) علی علیه‌السلام در جواب فرمود: نه، آهن شما غش دارد و تصوّر می‌کنم که آهن خالص فقط در یک نقطه از هندوستان موجود می‌باشد و آن، منطقهٔ «سومنات» است.

این نظریّهٔ طبّی که در آن دوره ابراز شد، یکی از بدیع‌ترین نظریّه‌های طبّی و حتّی شیمیایی است و اگر (حضرت) علی علیه‌السلام غیر از این چیزی نمی‌فرمود، شایسته بود که او را خداوند علم بدانیم.

بعد از چهارده قرن، امروز ثابت شده که آهن خالص دارای خواصّ عدیده است؛ امّا به دست آوردن آهن خالص کاری آسان نیست و تا امروز دانشمندان این عصر نتوانسته‌اند آهن خالص به دست بیاورند و میزان خلوص آهن نسبی بوده نه مطلق؛ یعنی بعد از مدّتی زحمت‌کشیدن آهنی به دست می‌آورند که یک در پانصدم، یا یک در هزارم غش دارد.

ما نمی‌خواهیم که این بحث، مبدّل به یک بحث شیمیایی و فلزشناسی شود و به همین جهت به یک در هزارم (من باب مثال) اکتفا کردیم و گرنه برای به دست آوردن آهن خالص، آنقدر زحمت کشیده‌اند که به (یک‌درصد هزارم) رسیده‌اند و آهنی به دست آورده‌اند که در یکصد هزار قسمت آن فقط یک قسمت غش می‌باشد؛ ولی همان غش ناچیز یک قسمت از خواصّ آهن را از بین می‌برد؛ همچنانکه اگر یک رشته سیم تلفن، از برلین به نیویورک به طول هشت‌هزار کیلومتر بکشند و در آن سیم یک شکاف و انقطاع به اندازهٔ یکصدم میلی‌متر وجود داشته باشد، تلفن از کار می‌افتد و صدا از برلین به نیویورک نمی‌رسد.

استادان گندی‌شاپور درصدد برنیامدند که روش تداوی (حضرت) علی علیه السلام را در مورد معالجهٔ مرض جذام تعقیب کنند و این نظریّه فراموش شد.

بعد از اینکه مسلمین به هندوستان رفتند، مشاهده کردند که نزدیک بتکدهٔ معروف سومنات، یک ستون باریک آهنین هست که گفته می‌شود برای مداوای مرض جذام مفید می‌باشد و جذامی‌ها، زخم خود را به آن ستون می‌مالیدند و در زخم، علایم بهبودی حاصل می‌شد؛ ولی بعد از چندی، زخم عود می‌کرد.

جذامی‌ها و خدام بتکدهٔ سومنات خاصیّت تداوی آن ستون آهنین را ناشی از کرامات بتها می‌دانستند! چون در جاهای دیگر، جذامی‌ها زخم خود را به ستون‌ها و میله‌های آهنین می‌مالیدند و نتیجه نمی‌گرفتند.

ستون مزبور قرن‌ها باقی ماند بدون اینکه زنگ بزند. در صورتی که آهن در هوای آزاد، آن هم هوای مرطوب منطقهٔ سومنات (نزدیک شهر بمبئی امروزی) زنگ می‌زند و حتّی رنگ‌کردن آهن هم نمی‌تواند به کلّی از زنگ‌زدن آن جلوگیری نماید.

بعد از اینکه انگلیسی‌ها وارد هندوستان شدند، پای دانشمندان انگلستان هم به آن کشور باز شد و از مشاهدهٔ ستون مزبور که هرگز زنگ نمی‌زد، حیرت کردند و خواستند بفهمند چرا آن ستون آهنین در هوای مرطوب و گرم منطقهٔ سومنات که آهن زودتر از هوای مرطوب و سرد انگلستان زنگ می‌زند، دچار زنگ‌زدگی نمی‌شود.

یک شب یک دانشمند انگلیسی که ذکر اسم و شرح حالش ما را وارد مباحث فرعی و خارج از موضوع می‌کند با یک ارّهٔ فلزبری قطعه‌ای کوچک از آهن را برید و با خود به انگلستان برد و در آزمایشگاه، مورد آزمایش قرار داد و با حیرتی بسیار دریافت که آهن مزبور خالص؛ یعنی صددرصد آهن و بدون غش است.

دانشمند انگلیسی نمی‌توانست بفهمد چگونه هندی‌ها آن‌هم در هزار یا دو هزار سال قبل از آن تاریخ، توانسته‌اند آهن خالص به دست بیاورند در صورتی که دانشمندان و صنعتگران اروپا، با داشتن وسایل علمی و صنعتی بسیار از عهدهٔ به دست آوردن آهن خالص برنمی‌آیند.

این بود که مرتبه‌ای دیگر راه هندوستان را پیش گرفت و با دانشمندان و به خصوص برهمن‌های هندی مذاکره کرد و برهمن‌ها به او گفتند: **آهنی که ستون مزبور با آن ساخته شده، آهن زمینی نمی‌باشد؛ بلکه آهن آسمانی است.**

دانشمند انگلیسی با اینکه مردی بود عالم و در خارج از حدود و قوانین علم به چیزی عقیده نداشت، آن حرف را پذیرفت و یقین حاصل کرد که یک سنگ آسمانی از آهن، از آسمان هندوستان افتاده و هندی‌ها آن را مقدّس دانستند و با آن ستونی مقابل بتکدهٔ سومنات ساختند چون در زمین، این‌گونه آهن خالص آن‌هم در عهدی که هندی‌ها ابزار صنعتی نداشتند، به دستشان نمی‌رسید.

ستون آهنی مزبور تا سال ۱۸۵۷ میلادی هم بود و در آن سال که شورش معروف به سپاهی در هندوستان درگرفت و سپاهیان هندی علیه انگلیسی‌ها شوریدند و آن‌ها را قتل عام کردند، آن ستون که از نظر علمی و صنعتی به معنای واقعی کیمیا به شمار می‌آمد، ناپدید گردید و (حضرت) علی علیه‌السلام در سیزده قرن قبل از آن تاریخ، می‌دانست که آن ستون از آهن خالص است و جدیدترین استنباط‌های طبّی در مورد مداوای مرض جذام نظریّهٔ (حضرت) علی علیه‌السلام را تأیید می‌نماید.[1]

این نمونهٔ کوچکی از علم و شخصیّت ظاهری آن حضرت می‌باشد و دلیل محکمی است بر مظلومیّت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام؛ زیرا بر اثر عوامل گوناگون، آن حضرت خانه‌نشین شدند و عموم مردم از علوم ولایی و معارف

---

۱. زندگی پرافتخار حضرت علی علیه‌السلام؛ خداوند علم و شمشیر: ۷۸.

عظیم آن حضرت بی‌بهره ماندند.

از جریان گذشته می‌توان مطالب مهمّی استفاده نمود: نکته‌ای که به صورت کوتاه در اینجا بیان می‌کنیم این است که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بارها به مردم فرمودند از من از راه‌های آسمان سؤال کنید من از آن‌ها آگاه‌تر از راه‌های زمین هستم.

چرا **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام مردم را تحریک و ترغیب می‌نمودند که با آسمان‌ها آشنا شوند و از اموری که در کهکشان‌ها، سحابی‌ها و... وجود دارد آگاه شوند. این بحث بسیار مهمّ و جالبی است که انشاء الله آن را در بخش «سفرهای فضایی در عصر ظهور» عنوان می‌کنیم.

مطلبی که مناسب است در اینجا عنوان کنیم این است: جریانی که نقل کردیم گویای آنست که افراد زیادی در آن زمان در جستجوی علم و دانش بوده‌اند و آرزوی دیدار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام را داشته‌اند تا از دریای دانش بیکران آن بزرگوار بهره‌مند شوند، ولی متأسّفانه بر اثر وضع اجتماعی و سیاسی آن زمان از دیدار آن حضرت محروم ماندند و فقط با نوشتن نامه ـ آنگونه که در این گزارش آمده ـ به اندکی از علوم **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام که در حدّ فکر آنها بوده استفاده کردند.

امّا در روزگار پرشکوه ظهور که مردم جهان بر اثر تکامل عقل، نه تنها در پی پیشرفت علم و دانش بلکه در اندیشهٔ تکامل علوم گوناگون هستند، از هر گوشهٔ جهان در پی گوش فرا دادن به سخنان ارزنده و نکات ناگفته‌ای که حضرت صاحب الزمان عجّل الله تعالی فرجه **بیان می‌کند، می‌باشند.**

ناگفته باقی‌ماندن ۲۵ حرف از علوم، و آشکار شدن آنها در عصر ظهور، هر چه بیشتر میل و رغبت مردم جهان را از آگاه شدن آنها به علوم و اسرار ناگفته افزایش می‌دهد تا نه تنها از طریق خواندن و شنیدن بلکه از راه‌های تازه‌ای که در آن عصر برای مردم جهان جهت فراگیری علم و دانش آشکار می‌شود،

آگاه شوند.

اسرار زمین و رازهای آسمان گشوده می‌شود همانطور که می‌دانید حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بارها به مردم می‌فرمودند: از من دربارهٔ راه‌های آسمان سئوال کنید ـ و کسی جز چند تن از خواص گوش به فرمایش آن حضرت نمی‌داد، ولی در عصر ظهور با تکامل عقل‌ها و به کار افتادن کامل خردها ـ همانگونه که در این کتاب خواهیم گفت ـ انسان‌ها از رازهای زمین و آسمان آگاه خواهند شد.



سیمای جهان قبل از ظهور

اساس همهٔ نابسامانی‌ها

از صدر اسلام که خورشید دین در جهان درخشید و پایه‌های کفر و بی‌دینی را متزلزل ساخت، تنی چند از پلیدان نه از باب ایمان و اعتقاد، بلکه به خاطر طمع برای به دست گرفتن حکومت، به اسلام و مسلمانی تظاهر نمودند و با اتّحاد و پیوستن به یکدیگر، خشونت را با نرمش عجین ساخته و آتشی را روشن نمودند که تا عصر انتقام همچنان شعله‌ور است و دود آن جهان را به سیاهی و تباهی کشیده و می‌کشاند.

غصب خلافت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام و امتداد آن تا غیبت صغری و غیبت کبریٰ، نه تنها اهل بیت علیهم‌السلام را خانه‌نشین ساخت و آنان را از حقّ مسلّم خویش محروم نمود بلکه دوستان و یاوران آن بزرگواران را نیز، از انجام وظایف بزرگی که داشتند محروم نمود.

این سایهٔ شوم از روز غصب خلافت در سقیفه بر سر جامعه استقرار یافت و خاندان وحی و شیفتگان آنان را از حقوق آسمانی محروم ساخت و سرزمین وحی را در اختیار دشمن قرار داد. این جنایت همچنان ادامه خواهد یافت تا

روزگاری که منجی عالم بشریّت از پردهٔ غیبت درآمده و نه تنها خانهٔ خدا بلکه همهٔ اماکن مقدّس را از دست غاصبان بیرون آورد.

آن‌گاه که اذن الهی صادر شود و حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه، دشمنان خدا را از خاک تیره درآورند و انتقام حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را از آنان بگیرند، شیعیان همچون شیران خروشان بر دشمنان حمله‌ور می‌شوند و پیروان غاصبان فدک را به درک می‌فرستند.

در آن زمان، شیعیان و دوستان خاندان وحی علیهم السلام عظمت و اصالت خود را می‌یابند و وحشتی که تا آن زمان در قلب آنان خواهد بود ریشه‌کن می‌شود و دلاوری و شهامت جایگزین آن می‌شود.

در آن زمان فتنه‌های گمراه کننده ریشه‌کن خواهد شد و نشانی از فتنه انگیزان باقی نخواهد.

در آن روزگار، با نابودی کسانی که فتنه‌ها را در جهان، رواج می‌دهد، فتنه‌ای در سراسر جهان وجود نخواهد داشت. امّا در عصر ظلمانی غیبت، چه بسیارند انسان هایی که ناخودآگاه یا خودآگاه در گرداب فتنه‌ها می‌افتند.

روایتی که می‌آوریم برای این است که بدانید فتنه‌های کورکننده چگونه مردم را گمراه کرده و به هلاکت رسانده وچگونه دوستان خاندان وحی علیهم السلام را در زنجیر کشیده و آنان را از فضای آزاد محروم ساخته است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و غیبت امام عصر علیه السلام

نعمانی در کتاب «غیبت» از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که به مفضّل فرمود:

> یک روایت را که درست بفهمی و به آن به طور عمیق آگاهی پیدا کنی، بهتر است از ده روایت که آن را فقط نقل کنی، همانا برای هر حقّی حقیقتی است و برای هر راستی و درستی نوری است.

سپس فرمود: بخدا قسم؛ ما هیچ یک از شیعیان خود را فقیه نمی‌دانیم تا اینکه اگر با کنایه و رمز گفتگو کردیم مقصود ما را بفهمد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کوفه بر روی منبر فرمود:

وإنّ من ورآئكم فتناً مظلمة عمياء منكسفة لاينجو منها إلّا النُوَمة.

بدانید در آینده فتنهٔ تاریک کور پوشیده‌ای پیش آید که فقط اشخاص ناشناس و گمنام از آن نجات پیدا می‌کنند.

گفته شد: ای امیر مؤمنان؛ اشخاص گمنام چه کسانی هستند؟ فرمود:

الّذي يعرف الناس ولايعرفونه.

کسی که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند.

واعلموا أنّ الأرض لاتخلو من حجّة لله عزّ وجلّ، ولكنّ الله سيعمي خلقه منها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم.

بدانید زمین هیچ‌گاه از حجّت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند آن‌ها را بخاطر ظلم و ستم و اسرافی که بخود می‌کنند از دیدار او محروم می‌فرماید. و اگر زمین ساعتی از حجّت خدا خالی بماند اهلش را در خود فرو می‌برد، ولی او در دوران غیبت مردم را می‌شناسد و آن‌ها او را نمی‌شناسند همان‌طور که حضرت یوسف مردم را می‌شناخت ولی آن‌ها او را نمی‌شناختند.

سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُون﴾[1].

وای بر این مردم، دچار چه حسرت و اندوهی خواهند شد که هر رسولی برای آن‌ها فرستادیم او را مسخره کردند.[2]

---

۱. سورهٔ یس، آیهٔ ۳۰.

۲. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم‌السلام: ۷۷۸/۱ به نقل از غیبة نعمانی: ۱۴۱ ح ۲، بحار الأنوار: ۱۱۲/۵۱ ح ۸.

در روایت دیگر **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام می‌فرمایند:

لَيَخرُجَنَّ رَجُلٌ مِن وُلدي عِندَ اقتِرابِ السّاعَةِ حينَ تَموتُ قُلوبُ المُؤمِنينَ كَما تَموتُ الأَبدانُ، لِما لَحِقَهُم مِنَ الضُّرِّ وَالشِّدَّةِ وَالجوعِ وَالقَتلِ، وتَواتُرِ الفِتَنِ وَالمَلاحِمِ العِظامِ، وإماتَةِ السُّنَنِ وإحياءِ البِدَعِ، وتَركِ الأَمرِ بِالمَعروفِ وَالنَّهيِ عَنِ المُنكَرِ، فَيُحيِي اللّهُ بِالمَهدِيِّ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللّهِ السُّنَنَ الَّتي قَد اُميتَت، ويُسَرُّ بِعَدلِهِ وبَرَكَتِهِ قُلوبُ المُؤمِنينَ.[1]

مردی از فرزندان من قیام خواهد نمود در هنگامی که دل‌های مؤمنان مرده است همانگونه که بدن‌ها می‌میرند، به خاطر زیان‌ها و سختی‌ها و گرسنگی‌ها و کشتارهایی که می‌بینند.

و در هنگامی که آشوب‌ها پیاپی خواهد بود و عظیم و از میان رفتن سنّت‌های دین و زنده شدن بدعت‌ها و ترک امر به معروف و نهی از منکر واقع می‌شود. پس خداوند به وسیلهٔ حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه سنّت‌هایی را که نابود شده زنده می‌کند و به خاطر عدالت و برکت آن حضرت، دلهای مؤمنان مسرور می‌شود.

اصبغ بن نباته می‌گوید:

خدمت مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، آن حضرت را دیدم که در فکر فرو رفته است و با انگشت بر زمین می‌زند.

عرض کردم: ای امیر مؤمنان، چه شده است شما را در حال فکر و اندیشه می‌بینم و با انگشت به زمین می‌زنی، آیا تمایلی به دنیا پیدا کرده‌ای؟ فرمود:

نه بخدا سوگند، حتی یک روز هم به این آب و خاک و به دنیا مایل نشدم، ولی دربارهٔ فرزندی که از نسل من به دنیا خواهد آمد و یازدهمین فرزند من است، فکر می‌کردم.

هو المهديّ يملأُها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له حيرة

۱. احقاق الحق ج ۱۳ ص ۳۲۷.

وغيبة، يضلّ فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون.

او مهدی است و زمین را پر از عدل و داد کند همان گونه که از جور و ستم پر شده باشد، او را غیبتی و حیرتی است که در آن گروهی دچار گمراهی شوند و گروهی دیگر هدایت یابند.

اصبغ گوید: عرض کردم: ای امیر مؤمنان، آیا آنچه می‌فرمایید واقع خواهد شد؟

فرمود: آری وقوع آن حتمی است، و تو چه می‌دانی که این امر چگونه خواهد بود؟ ای اصبغ، آنها بهترین افراد این امت هستند که با برترین این عترت خروج خواهند کرد.

اصبغ سؤال کرد: پس از آن چه خواهد شد؟

فرمود: آنگاه خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد که برای او اختیار و اراده هدف‌ها و حکمت‌ها است.[1]

در روایتی دیگر اصبغ بن نباته می‌گوید:

خرج علينا أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ذات يوم ويده في يد ابنه الحسن عليه السلام وهو يقول: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم ويدي في يده هكذا و هو يقول خير الخلق بعدي وسيّدهم أخي هذا وهو إمام كلّ مسلم و مولى (أمير خ ل) كلّ مؤمن بعد وفاتي الا وإني أقول ان خير الخلق بعدي وسيّدهم ابني هذا وهو إمام كلّ مؤمن ومولى كلّ مؤمن بعد وفاتي أَلاٰ وانّه سيظلم بعدي كما ظلمت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وخير الخلق وسيّدهم بعد الحسن ابني اخوه الحسين المظلوم بعد أخيه المقتول في أرض كربلا أما انّه وأصحابه من سادة الشهداء يوم القيامة ومن بعد الحسين تسعة من صلبه خلفاء الله في أرضه وحججه على عباده وأمناؤه

---

۱. کمال الدین: ۲۸۹/۱ ح۱، بحار الأنوار: ۱۱۷/۵۱ ح ۱۸، إثبات الهداة: ۴۶۲/۳ ح ۱۰۸، الکافی: ۳۳۸/۱ ح۷، غیبة نعمانی: ۶۰ ح۴، الإختصاص: ۲۰۴، إعلام الوری: ۴۲۵، ترجمه القطره: ۷۵۴/۱.

على وحيه وأئـمّة المسـلمين وقـادة المـؤمنين وسـادة المـتّقين وتاسعهم القائم الّذي يملاء الله به الأرض نوراً بعد ظلمتها وعدلاً بعد جورها وعلما بعد جهلها والّذي بعث مـحمّداً أخـي بـالنبوّة واختصني بالإمامة لقد نزل بذلك الوحي من السماء على لسـان روح الأمين جبرئيل.[1]

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام دست حسن علیه السلام را گرفته بود و ما را بیرون برد و فرمود: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا در دست گـرفت هـمچنین و فرمود بهترین خلق بعد از من و سیّد آنان برادرم همین است، او امـام هـر مسلمان و مولای هر مؤمن است بعد از وفاتم، آگاه باشید من هم می‌گویم بعد از من بهترین خلق و سیّد آنها این پسر منست او امام هر مؤمن و مولای هر مؤمنست بعد از وفاتم و آگاه باشید او بعد از من مظلوم می‌شود چنانچه به من بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ستم شد و بهترین خلق و سید آنها بـعد از حسن پسرم، برادر او حسین علیه السلام است که بعد از برادرش مظلوم گردیده و در زمین کربلاء کشته می‌شود آگاه باشید که او و اصحاب او روز قـیامت سادات شهداء می‌باشند و بعد از حسین نُه نفر از نسل او خلفای خدایند در زمینش و حجج اویند بر بـندگانش و امـنای اویـند بـر وحـیش و امـامان مسلمانانند و پیشوای مؤمنان و سادات متقیان و نهمین آنها همان قـائمی است که خدا زمین را بوسیله او نورانی کند پس از آنکه تاریک بوده و پر از عدل کند پس از آنکه به جور کشیده شده و **پر از دانش کند بعد از جهل و نادانی**. بحق آنکه برادرم محمّد را به نبوّت فـرستاد و مـرا مـخصوص بـه امامت ساخت هر آینه به همین مضمون از آسمان وحی نازل شده به زبان روح الامین جبرئیل.

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة: ۱/۳۷۳.

نگاهی به جهانِ قبل از ظهور
از نظر تمدّنِ روز سیاست

از نظر سیاست روز، آیندهٔ جهان چگونه خواهد بود، آیا جنگ جهانی، جهانیان را نابود می‌سازد. آیا برخورد، سنگ‌های عظیم فضایی یا برخورد ستارگان دیگر با کرهٔ زمین، زمین را نابود می‌سازد؟ آیا... این‌ها احتمال هایی است که دانشمندان عصر غیبت دربارهٔ آیندهٔ جهان بیان می‌کنند؛ ولی هیچگاه دلیلی برای ادّعای خود ندارند.

بنابراین احتمال‌های مختلف که دلیلی بر صحّت هیچیک از آن‌ها اقامه نشده، جهل آنان را نسبت به آینده ثابت می‌کند.

به این دلیل هیچ‌یک از دانشمندان عصر غیبت نمی‌تواند پاسخی قطعی به این سئوال که جهان در آینده چه خواهد شد بیان کند. بنابراین آنگاه که از نظر علم روز به آینده می‌نگریم، می‌بینیم هیچ‌گونه آگاهی از آن ندارد و نسبت به زمان گذشته، و حال و آینده، معلومات بشر نسبت به مجهولات آن بسیار ناچیز است.

آنچه تاکنون گفتیم مربوط به مسایل مادّی جهان است. بدیهی است آگاهی آنان در رابطه با مسایل معنوی جهان، بسیار اندک است همانگونه که قرآن کریم در این باره تصریح نموده است. به این دلیل اکنون عصر جاهلیت است و تا غیبت ادامه داشته باشد، جهان از درک مسایل بسیار مهمّ علمی محروم خواهد بود؛ ولی در عصر ظهور با تکامل عقل‌ها، علوم عظیم جهان آشکار خواهد شد و همانگونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام فرموده‌اند: «**ویملأ الأرض ... بعد الجهل علماء**»، حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه جهان را از جهالت و نادانی نجات داده و عالم را سرشار از علم و دانش می‌کند.

بنابراین آیا صحیح نیست که بگوییم جهان هنوز در عصر جاهلیّت به سر می‌برد؟!

پس همان‌گونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام این زمان را عصر جهل و نادانی دانسته‌اند، اکنون عصر جاهلیّت است!

بدیهی است با تبلیغات گستردهٔ بازیگرانِ سیاست، این زمان به عنوان عصر علم و دانش در ذهن بسیاری از مردم شناخته شده است، ولی افرادی که با اندیشه و خرد، به خورد و کلان تبلیغات خودکامگانِ خودفروخته می‌نگرند، می‌دانند هنوز بشریّت با توجّه به عظمت جهان هستی و اسرار و علوم بیکران آن، جز به چیزی اندک از علم و دانش پی نبرده است و به همین جهت قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّٰا قَلِيلاً﴾ [1].

از علم داده نشده‌اید مگر اندکی.

به همین جهت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام این زمان را عصر جهل و نادانی نام نهاده‌اند. پس از نظر مکتب وحی نمی‌توانیم خود را در زمان علم و دانش بدانیم، همان‌گونه که با توجّه به گستردگی جهان آفرینش و عدم آگاهی از امور مربوط به آن، این نکته ثابت و مبرهن است. ولی متأسّفانه بسیاری از مردم نه تنها از این حقیقت آگاه نیستند؛ بلکه تکنولوژی جدید را با همهٔ عواقب شومش، علم و دانش می‌دانند، و به آثار و عواقب آن نمی‌اندیشند.

ترس از اتّهام تحجّر

ترس از اتّهام تحجّر و انگ از زمان عقب بودن، متأسّفانه باعث شده است که بسیاری از اهل فکر و اندیشه از بررسی جدّی آثار و عواقب علوم و تکنولوژی‌های مدرن شانه خالی کنند؛ حال آنکه چنین وظیفهٔ خطیر و سنگینی و بر عهده گرفتن آن، نه تنها نشان از عقب‌ماندگی ندارد؛ بلکه حاکی از آن است که «فرزند زمان خویشتن» هستیم.

---

۱. سورهٔ إسراء، آیهٔ ۸۵.

به عبارت بهتر: عالم به زمان و زمانه بودن، پیروی کورکورانه و شیداگونه از علم و تکنولوژی غربی نیست؛ بلکه عالم به زمان کسی است که کوشش خود را در فهم آثار و عواقب این شیوهٔ جدید زندگی بذل کرده باشد.[1]

متأسّفانه آنچه را که اکنون علم و دانش می‌نامند به جای آن که در راه حیات انسان‌ها و تکمیل وسایل ضروری آنها به کار گرفته شود در راه جنگ و خونریزی و خشونت از آن استفاده می‌شود.

رابطهٔ تمدّن با خشونت

رابطهٔ تمدّن با خشونت، در سطحی بسیار آشکارتر نسبت به رابطهٔ علم با فجایع صنعتی قرار دارد. به عنوان مثال: در جنگ ویتنام، علم رابطه‌ای کاملاً نزدیک با برنامه‌های نظامی نفرت‌انگیز مبتنی بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک داشت که در نهایت به تخریب کامل محیط زیست زنده و مردم ویتنام منجر شد.

با این همه، هیچ یک از این «توسعه»ها، هرچه قدر هم که نتایج آن فجیع و وحشتناک باشد، قابل مقایسه با آنچه از اتّحاد علوم مدرن و صنایع تسلیحات هسته‌ای و رقابت تسلیحات هسته‌ای حاصل می‌شود، نیست. باید در نظر داشت که این استدلال که سلاح‌های هسته‌ای تاکنون مورد استفاده وسیع قرار نگرفته‌اند، چیزی از خشونت برنامه‌ریزی شدهٔ موجود در این عرصه نمی‌کاهد بلکه بالعکس، همکاری روزانهٔ علم مدرن برای تقویت مداوم این سلاح‌های کشتار جمعی مزخرف، شاهدی دیگر بر مشکلات علم مدرن است.

با گسترش علم و تکنولوژی مدرن در جهان سوّم، جنون دسترسی به سلاح‌های هسته‌ای نیز به دولت‌های جهان سوّم، و علوم مورد حمایت آن‌ها سرایت کرده است. بنابراین شاهد آن هستیم که علم مدرن، منبع اصلی

---

۱. بحران علم مدرن: ۷.

خشونت فعّال علیه بشریّت و همهٔ موجودات زندهٔ عصر ما شده است.[1]

دولت‌های بزرگ تمام نیروهای علمی و ذخایر طبیعی را که در اختیار دارند به کار می‌اندازند تا با ساخت سلاح‌های هر چه مدرن‌تر و ویران کننده‌تر، بر قدرت آدم‌کشی و تخریب خود بیفزایند و در صحنهٔ مسابقات تسلیحاتی از رقبای خویش پیشی گیرند.

امنیّتی که از این راه به دست می‌آید، امنیّتی است نامقدّس و خون‌آلود، امنیّتی است ناشی از وحشت و ترس، امنیّتی است که لایق جهان درندگان است نه شایستهٔ انسان عاقل و وظیفه‌شناس.

بدبختانه دنیای امروز، به این انحطاط و پستی اخلاقی گراییده و پیوسته از عوارض ناراحت‌کنندهٔ آن در رنج و عذاب است.

«سازمان ملل متّحد: کمیسیون ویژهٔ سازمان ملل متّحد اعلام داشت که هزینه‌های نظامی در جهان، اکنون سالانه به دویست میلیارد دلار، که شش و نیم درصد تولید موادّ خام را در دنیا تشکیل می‌دهد، می‌رسد.

این آمار، در گزارشی که از طرف سازمان ملل متّحد دربارهٔ نتایج اقتصادی و اجتماعی مسابقهٔ تسلیحاتی و هزینه‌های نظامی انتشار یافته، عنوان گردیده است. این مبلغ، دو برابر و نیم پول‌هایی است که دولت‌های جهان برای مصارف بهداشتی خرج می‌کنند.

در این گزارش خاطرنشان شده است که از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، دولت‌های جهان، ۱۹۰۰ میلیارد دلار در راه مسابقهٔ تسلیحاتی خرج کرده‌اند. در گزارش گفته شده است که در هیچ دوره‌ای سابقه نداشته است که در زمان صلح، دولت‌ها چنین مبالغ هنگفتی در راه هزینه‌های تسلیحاتی خرج کرده باشند.»

دنیای امروز با سرعت سرسام‌آوری به سوی فساد و تباهی و اعمال ضدّ انسانی روان است. کشورهای توسعه‌یافته، هر روز قدم تازه‌ای در این راه

---

۱. بحران علم مدرن: ۴۹.

برمی‌دارند. نتایجی که از تکامل علمی و ترقیات صنعتی نصیب بشر شده، قسمت اعظمش، در تهیّهٔ وسایل کشتارهای دسته‌جمعی و نابود کردن انسان‌ها به کار افتاده است.[1]

بمب‌های نوترونی یکی از خطرناک‌ترین بمب‌هایی است که تاکنون ساخته شده است.

بمب‌های نوترونی

بمب‌های نوترونی را می‌توان خطرناکتر از بمب‌های اتمی بشمار آورد، زیرا علاوه بر قدرت تخریبی و مرگبار خود، اکسیژن هوا را از بین می‌برد.

اگر این بمب بر روی کشوری یا شهری انداخته شود، در مدّت کوتاهی تمام جانداران از بین خواهند رفت و هیچ کس به علّت مرگ آنان پی نخواهد برد و طرف متجاوز نیز معلوم نخواهد شد. و حتّی کسی از شروع جنگ، مثل خاتمهٔ آن، آگاه نخواهد گشت، **و بهتر بگوئیم هیچ موجودی زنده نمی‌ماند تا به پیگیری قضایا و یا انتقام‌گیری برآید. هر چند از آن پس سلاح‌هایی بس مهیب‌تر و مهلك‌تر در زرّادخانهٔ کشورهای بزرگ جهان ساخته شده‌اند که به طور نمونه به یکی از وحشتناکترین آن به نام سلاح بیولوژیکی اشاره می‌کنیم که آن نیز همچون بمب نوترونی اثری بس نابودکننده بر روی جانداران دارد.**

اسلحهٔ بیولوژیکی در وحلهٔ نخست بر جسم تأثیر نمی‌گذارد، بلکه بر نفسانیّات اثر می‌بخشد: مثلاً اراده را از بین می‌برد و یا ایجاد هراس و اضطراب می‌کند و یا تعادل و جهت‌یابی را مختل می‌سازد.

این سلاح را توسّط ابر یا مه بر آسمان شهری می‌گسترانند و ساکنان شهر بی‌آن‌که خود بخواهند و یا علّت آن را بدانند، ظرف چند هفته تمام نیروی ارادی خود را از دست می‌دهند و یا به خواب و چرت فرو می‌روند و از کار و

---

۱. آیة الکرسی: ۲۱۰.

فعّالیت باز می‌مانند. کسانی که مبتلا می‌شوند هیچ عارضه و علامتی نشان نمی‌دهد و فاقد هر گونه عفونت و درد هستند، ولی ابتداء به ضعف شدید دچار می‌شوند و سپس قدرت درونی و باطنی خود را از دست می‌دهند.

با آزمایشی که توسط گاز «ال. اس. دی ۲۵» بر روی گربه‌ها صورت گرفت قسمتی از غشا مغزی آن‌ها از کار افتاد و واکنش‌های‌شان از بین رفت. آنگاه با دیدن موش‌ها چنان وحشت زده شدند که پا به فرار گذاشتند.

یکی از کارشناسان نظامی آمریکا در مورد تأثیر این دارو می‌گوید: فقط مقدار نیم کیلو از این گاز برای فلج کردن ساکنان شهری به وسعت نیویورک کفایت می‌کند. یا اگر دشمن در سنگر آمادهٔ دفاع باشد، قدرت هر نوع حرکتی از او سلب می‌شود.[1]

رابطهٔ تمدّن با فساد در جهان

فساد و فحشاء جهانی و همچنین خونخواری و خونریزی سردمداران حکومت شیطانی، به خوبی سیمای تاریک عصر غیبت را آشکار می‌کند.

اگر بخواهیم همهٔ نابسامانی‌های عصر تمدن! و انواع فساد در جهان را بیان کنیم با موضوع این کتاب، تناسب ندارد، به این جهت از فساد و فحشاء جهانی و... سخنی نمی‌گوئیم و دربارهٔ انحطاط فکری بسیاری از مردم متمدّن! فقط به نمونه‌ای از آمار دربارهٔ سگ‌پروری آنها می‌آوریم:

ارزش سگ در غرب

چنین به نظر می‌رسد که در غرب، فرزند موی دماغ و مزاحم به حساب می‌آید و شگفت این‌که مردم به حیوانات بیش‌تر دل‌خوش کرده‌اند تا فرزند!

در پاریس سخن از وجود ۷ میلیون سگ و در توکیو سخن از وجود ۱/۵ میلیون گربه در خانواده‌ها است که مورد پذیرایی هستند.

---

۱. تاریخ ناشناختهٔ بشر: ۲۰۶.

در غرب هتل‌های گران‌قیمتی با برنامه‌ریزی برای گردش و شنا و غذای سگ‌ها وجود دارد.

در یک کشور کوچک اروپایی مثل بلژیک با ۳۰ میلیون جمعیّت، در درون خانواده‌ها ۱۴ میلیون قلاده سگ نگه‌داری می‌شود.[۱]

نقش سگ در زندگی اتریشی‌ها

گزارش تلویزیون دولتی اتریش (DRF) در دسامبر ۱۹۹۵ میلادی از میزان دخالت سگ در زندگی انسان:

۶۵٪ زنان و مردان متأهل اعلام کردند که سگ‌های‌شان را بیش از همسران‌شان دوست دارند.

۴۳٪ مادران گفتند که سگ‌شان را به کودک‌شان ترجیح می‌دهند.

۷۰٪ اعلام کردند غم از دست دادن سگ‌شان، برایشان ناگوارتر از فوت والدین‌شان است.

۳۰٪ گفتند که درد دل‌های‌شان را با سگ‌های‌شان می‌کنند.

۲۰٪ هم سگ‌های‌شان را با خود به رختخواب می‌برند.

۴۲٪ گفتند حاضرند بمیرند اما سگ‌شان نمیرد.

۳۰٪ اعلام کردند که بدون وجود سگ قادر به ادامه حیات نیستند.

اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها گفتند: دیدن مرگ سگ‌شان سخت‌تر از دیدن مرگ انسانی در مقابل چشم‌های‌شان است.[۲]

این نمونه‌ای از سگ‌پروری دوستداران سگ می‌باشد.

آیا در جهان آفرینش بهترین چیزی که یافته‌اند سگ هست؛ پستی و انحطاط فکر تا چه حدّ؟!

---

۱. آمارها پرده برمی‌دارند: ۱۸۹.

۲. آمارها پرده برمی‌دارند: ۲۲۵.

رابطهٔ تمدّن با فقر و تهیدستی در جهان

یکی از اموری که جان مردم جهان را به لب می‌رساند، فقر و تهیدستی است.

قبل از عصر ظهور، فقر و ناداری چنان مردم را به ستوه می‌آورد که دنیا هر روز شاهد خودکشی‌های انسان‌های فقیر می‌باشد.

جهانخواران با همهٔ ادّعاهای تمدّن و پیشرفت نه تنها مردم تهیدست و فقیر را از فقر و فلاکت نجات نمی‌دهند، بلکه با وجود ادّعاهای بشر دوستانهٔ آنها، خودشان عوامل فقر و ناداری را در سراسر جهان ایجاد نموده و یا بیشتر می‌کنند. در سراسر جهان تعداد انسان‌های محروم و تهیدست رو به افزایش است.

فقر و ناداری در میان ملّت‌های جهان عوامل گوناگونی دارد که به بیان یکی از مهمترین آنها می‌پردازیم:

روند نظامی‌گری در جهان

روند نظامی‌گری در جهان یکی از عوامل بسیار مهمّ ایجاد فقر و افزایش آن در میان ملّت‌های جهان است. و سیاستمداران خودکامه برای هر چه بیشتر محکم کردن حکومت‌های خود نه تنها به روند نظامی‌گری می‌پردازند بلکه به سرعت به افزایش آن و بیشتر نمودن مخارج تسلیحاتی می‌پردازند.

برای آگاهی از آنچه گفتیم به این گزارش توجّه کنید:

روند نظامی‌گری در جهان به نسبت فزاینده‌ای در حال رشد است. بودجهٔ نظامی صرف‌شده در کلّ جهان در سال ۱۹۸۵، ۹۰۰ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که بودجهٔ نظامی صرف‌شده در سال ۲۰۰۳ میلادی در کلّ جهان بالغ بر ۹۵۶ میلیارد دلار بوده است. شایان ذکر است که با تحوّلات جدید در عرصهٔ روابط بین‌الملل، این بودجه روندی تصاعدی و بالاتر از ۱۱٪

پیدا کرده است که اکثر آن نیز از سوی کشورهای ثروتمند دنیا صرف می‌شود.

به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۳ میلادی، ۷۵٪ از مصارف نظامی دنیا توسّط کشورهای پردرآمد صورت گرفته است. در حالی که این کشورها فقط ۱۶٪ از جمعیّت دنیا را تشکیل می‌دهند.

ایالات متّحدهٔ آمریکا به تنهایی نزدیک به نیمی از کلّ بودجهٔ نظامی دنیا را صرف می‌کند. روند تصاعدی بودجهٔ نظامی در آمریکا، پس از سال ۲۰۰۱ میلادی شدّت یافته است. مطابق آمارهای رسمی، در سال ۲۰۰۰ میلادی، بودجهٔ نظامی آمریکا ۲۸۸/۸ میلیارد دلار بوده است، در حالی که این بودجه برای سال‌های بعد به ترتیب ۳۱۰، ۳۴۳/۲، ۳۹۶/۱، ۳۹۹/۱ و در سال ۲۰۰۵ میلادی ۴۲۰/۷ میلیارد دلار بوده است. بودجهٔ تصویب شدهٔ ایالات متّحده برای مصارف نظامی در سال ۲۰۰۶ میلادی، ۴۴۱/۶ میلیارد دلار است.

ایالات متّحدهٔ آمریکا پس از جنگ سرد، اصلی‌ترین عامل افزایش مصارف نظامی در دنیا بوده است. در یک بررسی مقایسه‌ای می‌توان مشاهده کرد که این کشور بیش از ۶ برابر روسیه ـ دوّمین کشوری که بیشترین بودجهٔ نظامی را دارد ـ صرف مخارج نظامی و تسلیحات می‌کند.

آمارهای سال ۲۰۰۴ میلادی حاکی از آن است که ایالات متّحده ۳۹۹/۱ میلیارد دلار صرف مخارج نظامی کرده است. این هزینه برای روسیه ۶۵/۲ میلیارد دلار بوده است. بزرگ‌ترین کشورهای بعدی هزینه کننده در زمینهٔ تسلیحات، به ترتیب عبارتند از چین ۵۶ میلیارد دلار، انگلیس ۴۹ میلیارد دلار، ژاپن ۴۵/۱ میلیارد دلار، فرانسه ۴۰ میلیارد دلار، آلمان ۲۹/۷ میلیارد دلار، عربستان ۱۹/۳ میلیارد دلار، هند ۱۹/۱ میلیارد دلار و ایتالیا ۱۷/۵ میلیارد دلار. این ۱۰ کشور، در مجموع ۷۴۰ میلیارد دلار از هزینه‌های نظامی دنیا را مصرف می‌کنند.[1]

---

۱. بحران علم مدرن: ۶۸.

پایان یافتن خرج‌های نظامی
در عصر ظهور

اگر پول و ثروتی که خرج تسلیحات جنگ می‌شود، برای صلح و سازش ملّت‌ها و نجات آنها از فقر و ناداری صرف می‌شد چه می‌شد؟! اگر برنامه‌هائی که برای جنگ و خونریزی و نابود کردن ملّت‌ها طرح می‌شود و سپس به آن عمل می‌شود، حذف می‌شد، چه می‌شد؟

اینها همه دلیل بر این است که دولت‌های جهان را گروهی از افراد خودکامه و خونریز اداره می‌کنند.

ولی در عصر ظهور نه از خودکامگان خون‌ریز، اثری باقی می‌ماند و نه از دولت‌های آنان، و نه از جنگ و تباهی نشانی خواهد ماند.

با ایجاد صلح و صفا و آسایش و آرامش در سراسر جهان نه از روند نظامی‌گری اثری خواهد ماند و نه از فقر و ناداری و تهیدستی ـ که خرج‌های تسلیحاتی و جنگ‌های خانمانسوز یکی از عوامل آنست ـ نشانی دیده نخواهد شد.

همانگونه که گفتیم پول‌هایی که خرج تسلیحات نظامی شود، یکی از عوامل فقر جهانی است. عوامل مهمّ دیگری وجود دارد که به جهاتی از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

در عصر ظهور نه تنها با پایان یافتن جنگ‌ها، پولی صرف تسلیحات نظامی نمی‌شود، بلکه همه عوامل فقر و ناداری در جهان ریشه‌کن شده و همانگونه که در بحث پیشرفت اقتصادی خواهیم گفت، نشانی از فقر و تنگدستی در سراسر جهان دیده نمی‌شود.

به امید آن روز که با ریشه‌کن شدن عوامل فقر و ناداری، آرامش و آسایش بر مردم سراسر جهان حکومت کند.

نگاهی به
جهانِ قبل از ظهور از نظر قرآن

قرآن کتابی است آسمانی که بر اساس وحی بر رسول خدا ﷺ نازل شده و هدف از ارسال آن، هدایت تمامی مردم و خارج ساختن همهٔ انسان‌ها از وادی ظلمت و تاریکی به سوی نور و روشنایی می‌باشد. خداوند کریم در قرآن می‌فرماید:

﴿كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلىٰ صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.[1]

قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به اذن خدایشان از ظلمات (جهل و کفر) بیرون آوری و به عالم نور برسانی و به راه خدایِ مقتدرِ ستوده صفات رهسپار گردانی.

بنابراین آیهٔ شریفه، قرآن برای رهاساختن انسان‌ها از همهٔ ظلمت‌ها نازل شده است.

این وعده‌ای است که خداوند برای مردم بیان نموده است که هدف از فرستادن قرآن کریم به رسول خدا ﷺ، خارج ساختن انسان‌ها از ظلمت و تاریکیِ جهل و کفر به سوی نور و روشنایی علم و ایمان می‌باشد.

بدیهی است تاکنون این وعدهٔ الهی جامهٔ عمل به خود نپوشیده و هنوز قرآن، انسان‌های جهان را از ظلمت جهل، نادانی و کفر نجات نداده و به نورِ ایمان نرسانیده است.

آنچه با تلاش و جستجو در قرآن کریم دربارهٔ تحقّقِ این وعدهٔ الهی به دست می‌آوریم این است که قرآن صریحاً فرموده است که وعدهٔ الهی ـ هدایت شدن انسان‌ها ـ در زمانی واقع خواهد شد که منافقین و کفّار جهان زندگی خود را از دست داده و مرگ و نابودی گریبانگیر آنان شود؛ زیرا

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۱.

بسیاری از کفّار آن‌چنان زمینهٔ کفر و الحاد در آنان فراهم گشته که به هیچ گونه، حاضر به پذیرش حکومت نور و روشنایی نخواهند بود، آنان خفّاش‌گونه از دیدن نور خورشید ناتوانند و آن‌چنان تاریکیِ جهل و کفر در اعماق جان آنان ریشه دوانده است که امکان بازگشت به سوی روشنایی و پذیرش حکـومت پرفروغ نور را ندارند.

بر این اساس، امیدی برای هدایت شدن آنان و برافروخته شدن روشنایی در قلب‌های تیرهٔ آنان وجود ندارد. به این دلیل، این‌گونه افـراد بـاید قـبل از تسلّط حکومت پرفروغ نور در سراسر جهان، از صحنهٔ گیتی نـابود شـوند و هیچ‌گاه افراد باایمان امید هدایت شدن آنان را نداشته باشند.

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللهُ لَهَدَى النّاسَ جَمِيعاً وَلايَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللهِ إِنَّ اللهَ لايُخْلِفُ الْمِيعادَ﴾.[1]

مؤمنان هنوز ندانسته‌اند که خدا اگر بخواهد همهٔ مردم را هدایت می‌کند کافران باید پیوسته از کردار زشت‌شان به کیفر و سرکوبی برسند یا مصیبتی بـر دیـار آن‌ها زود فرود آید تا آنگاه که وعدهٔ خدا فرا رسد که خدا خلاف وعده نخواهد نمود.

بنابراین به تصریح قرآن کریم حکومت‌های سرکشِ جهان باید بر اثر کردار زشت و فتنه‌هایی که ایجاد نموده‌اند سرکوب شده قدرت، سلطه و یکّه‌تازی خویش را از دست بدهند، و یا مصیبتی بر آنان وارد شود، تا بـه ایـن وسـیله فرعون‌گری خود را از دست بدهند و با فرا رسیدن وعدهٔ الهی و درخشش نور پرفروغ حکومتِ الهی حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه سـر تسـلیم فـرود آورند. همان‌گونه که در روایات خاندان وحی علیهم‌السلام بسیاری از کشورهای جهان

---

۱. سورهٔ رعد، آیهٔ ۳۱.

بدون جنگ تسلیم آن بزرگوار می‌شوند و آنان که به جنگ آن حضرت می‌آیند نیز چاره‌ای جز تسلیم یا مرگ ندارند.

بنابراین انسان‌ها باید پذیرای حکومت الهی حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه باشند تا آن بزرگوار دریاهای بی‌ساحلی از علوم و معارف قرآن را برای همهٔ مردم جهان بیان فرمایند!

ترسیمی از سیمای جهان قبل از ظهور

جنگهای خانمانسوز جهان را فرا می‌گیرد.

موشکهای قاره‌پیما میلیونها نفر را به خاک هلاکت می‌کشاند.

بمب‌های اتمی، توده‌های انبوه را در کام مرگ فرو می‌برد.

صحنه‌های نبرد آرامگاه نسل جوان خواهد شد.

کودکان بی‌گناه در زاغه‌های بی‌پناه مرگ را در آغوش می‌گیرند.

پدران و مادران داغدار در دریای غم و اندوه غوطه ور می‌شوند.

پنجهٔ خون آلود جنایتکاران حلقوم مجروح ستمدیدگان را سخت می‌فشارد.

کمبود مواد غذائی انسانها را از پای در می‌آورد و ناله‌های جانسوز مردم گرسنه دل سنگ را آب می‌کند.

سیه‌روزی و تباهی همه افراد جامعه را فرا می‌گیرد و مصیبتهای جانگاه انسانها را به ستوه می‌آورد.

همه آرامش خاطر را از دست داده و کابوس وحشتناک مرگ را در برابر خود جلوه‌گر می‌بینند!

بلاهای آسمانی قلب خون شدهٔ داغداران را می‌فشارد!

امراض و ویروس‌های جدید جان میلیون‌ها نفر را می‌گیرد و سرانجام گرفتاری‌ها و تباهی‌های یادشده، زمینهٔ تحوّلی عظیم و ناخودآگاه می‌شود و مسألهٔ امداد غیبی و ظهور مصلح جهان بشریت را در اندیشهٔ انسان‌های

هوشمند می‌پروراند؛ زیرا انسان‌ها بر اساس فطرت خویش در هنگام نابسامانی‌های شدید و هلاک کننده به سوی خدا روی می‌آورند و از قدرت بی‌پایان او خواهان نجات و رهایی می‌شوند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿**واذا مسَّ الإنْسانَ الضرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْقاعِداً أَوْ قائِماً...**﴾[1]

هرگاه انسان را بلائی فرا رسد ما را می‌خواند در حالی‌که به پهلویش خوابیده یا نشسته یا ایستاده باشد.

یعنی انسان در هنگام گرفتاری‌های خانمانسوز برای رهایی یافتن از آنها در هر حالتی که هست از خداوند راه نجات را می‌طلبد.

بنابراین، آن گاه که سیه روزی جامعهٔ بشریت را فرا گیرد و ظلم و ستم همهٔ انسان‌ها را از پای درآورد، آمادگی و انتظار ظهور موعود ملل در همهٔ ملّتها راه می‌یابد و برای رسیدن امداد غیبی روزشماری می‌کنند.

ندای آسمانی مردم را آماده برای فرا رسیدن ظهور حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه می‌نماید و محبّت آن حضرت را در قلب آنان زیاد می‌کند.

در آن روز توده‌هایی انبوه از مردم جهان در آرزو و انتظار قیام شخصیّتی آسمانی که ظلم و ستم را از صحنهٔ گیتی براندازد و نابسامانیها را سامان بخشد به سر می‌برند.

در این صورت حالت انتظار در آنان برخواسته از عقده‌ها و ناراحتی‌های شدیدی است که گریبانگیر آنها شده و در واقع اضطرار، در آنان حالت انتظار و گرایش به سوی قیام آسمانی را فراهم می‌کند.

پس انتظار زمینه‌ای مهم برای پابرجائی و تسلّط حکومت جهانی امام عصر علیه السلام است.

از این رو آنگاه که از کنار کهن‌ترین معبد تاریخ ندای حیاتبخش منجی

---

۱. سورهٔ یونس آیهٔ ۱۲.

انسانها حضرت مهدی ارواحنا فداه به گوش جهانیان می‌رسد، همهٔ پاک‌طینتان از هر آئین و ملّتی پذیرای استقرار حکومت عادلانه آن بزرگوار در سراسر جهان می‌شوند.

چرا مردم گرفتار جنگ و خونریزی می‌شوند؟!

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا در طول تاریخ، مردم گرفتار جنگ‌های فراوانی شده و خون بسیاری از مردم جهان به زمین ریخته است؟

چرا جنگ‌های جهانی اوّل و دوّم به زندگی میلیون‌ها نفر خاتمه داده است؟

آیا جنگ جهانی سوّم در پیش رو است و جان میلیاردها انسان را تهدید می‌کند؟

چرا از گذشته‌های دور تا آینده‌های نزدیک، مردم فدایی اهداف قدرتمندان و دولت‌های ستم‌پیشه شده و می‌شوند؟!

آیا این همه ظلم و ستم برای چیست؟ و چرا این همه بازار فتنه گران گرم است.

در پاسخ به این سؤال باید گفت: تنها دولت‌های ستمگر و خونریز عامل به وجود آمدن جنگ‌ها و خونریزی‌ها نیستند، بلکه ملّت‌های گناه‌کار که از خداوند و اهل بیت رسالت علیهم‌السلام فاصله گرفته‌اند و سخنان و دستورات آنان را فراموش کرده‌اند، در ایجاد جنگ‌ها و خونریزی‌های جهان نقش دارند.

به این نکته ما باید اعتقاد داشته باشیم که یکی از علل مهمّ به قدرت رسیدن افراد خونخوار و ستمگر ملّت‌هایی هستند که عموماً یا از راه راست فاصله گرفته‌اند و یا اگر در صراط مستقیم قرار دارند از نظر کردار و رفتار همچون افرادی هستند که در صراط مستقیم نیستند. به این جهت در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که **هرگونه باشید، افرادی که بر شما حکومت می‌کنند همانگونه‌اند.**

در زمانی که امیر عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام در کوفه حکومت می‌کردند، مردم کوفه و سایر شهرهایی که آن حضرت بر آن‌ها حکومت می‌کردند از اطاعت و پیروی از آن بزرگوار خودداری می‌کردند و به فرموده‌های آن حضرت اهمیّت نمی‌دادند.

و با رفتارها و کردارهای زشت و ناپسند خود قلب مظلوم‌ترین فرد عالم هستی را می‌آزردند و در نتیجه به خاطر بی‌اعتنایی به فرموده‌های **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و انجام دادن گناهان و کارهای حرام سرنوشت خود را تغییر داده و به جای آنکه بزرگترین شخصیت‌های جهان بر آنها حکومت کنند، افراد ستمگر و خونریز بر آنان حاکم شدند و برای جان و مال و ناموس آنان ارزش و احترامی قائل نشدند. و به جای آنکه بزرگترین شخصیت عالم هستی بر آنان حکومت کند، خونریزترین فرد تاریخ برای حکومت بر آنان انتخاب شد و آن چنان بر مردم آن سامان ظلم و ستم روا داشت که اعمال ننگین او تاریخ بشریت را سیاه نموده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که قلب مبارکشان جریحه‌دار از اعمال و رفتار مردم بود این حقیقت را برای آنان پیشگویی کردند و آنان را از آیندهٔ تاریکشان آگاه ساختند، ولی باز هم راهنمایی‌های آن حضرت بر آن مردم سنگدل اثر نگذاشت، تا افرادی چون حجّاج و دیگران بر آنها حکومت کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از بیان ویژگی‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نصیحت به اصحاب خود چنین می‌فرمایند:

أما والله؛ لیُسلَّطنَّ علیکم غلام ثقیف الذَّیّال، (المیّال) یأکل خَضِرَتَکُم ویُذیبُ شَحْمَتَکُم، اِیهٍ أَباوذَحَة.[1]

---

۱. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۱۶.

یعنی: بدانید به خدا سوگند مردی از ثقیف[۱] بر شما مسلّط می‌شود، مردی متکبّر و ستمگر (روی‌گردان از حقّ و عدالت) که مالتان را بگیرد و پیهٔ تنتان را آب کند، ای اباوذحه؛ هر چه (در توان) داری بیاور.

همهٔ شارحان «نهج البلاغه» کلام فوق را در مورد حجّاج بن یوسف ثقفی دانسته‌اند.

مسعودی در «مروج الذهب» گوید: چون حجّاج متولّد شد سوراخ دبر نداشت و سینهٔ هیچ زنی را به دهان نمی‌گرفت، شیطان به صورت شوهر سابق مادرش یعنی حارث بن کلده درآمد و گفت: بزغالهٔ سیاهی بکشید و با خونش کامش را بردارید و صورتش را از خون همان بزغاله، خونین کنید تا روز چهارم، سینهٔ زنان را به دهان خواهد گرفت. چنین کردند، از این رو حجّاج در خونریزی بی‌اختیار بود، و می‌گفت: **بهترین لذّت برایم خونریزی است.**[۲]

شریف رضی در شرح مختصر «وَذَحه» گوید: وذحه همان خُنفَساء است و امیرالمؤمنین ﷺ در این گفته به حجّاج اشاره می‌کند و برای حجّاج با این جانور، داستانی است که اکنون جای ذکر آن نیست.

خنفساء نام حشره‌ای است کوچک و گزنده و این نامی است که حجّاج بر آن نهاد.

ابن ابی الحدید گوید: روزی حشرهٔ کوچکی به طرف مصلاّی حجّاج رفت، حجّاج سعی کرد تا حشره را از مصلاّی خود دور کند و چنین کرد ولی آن حشره باز به سوی حجّاج حرکت کرد، در این هنگام با دستانش حشره را گرفت و له کرد، حشره دست حجّاج را گزید، دستش ورم کرد ورمی که بر اثر آن مرد.

---

۱. قبیلهٔ ثقیف در جنوب مکّه یعنی در شهر طائف ساکن بودند، بت معروف لات در بین این دو قبیله پرستش می‌شد، بنی‌ثقیف به سختی اسلام را پذیرفتند.

۲. مروج الذهب، علیّ بن الحسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده: ۱۲۹/۲.

بر کوفه سه تن از بنی‌ثقیف حکومت کردند، اوّل (جناب) مختار بن ابی عبید ثقفی، دوّم حجّاج بن یوسف ثقفی در دوران حکومت عبدالملک مروان، و سوّم یوسف بن عمر ثقفی در دوران حکومت هشام بن عبدالملک.

حجّاج بن یوسف قاتل سادات و علماء و زهّاد و مردم بسیار در زمان خود بود، جنایات، یوسف بن عمر قاتل زید بن علی علیه السلام یعنی فرزند امام سجّاد علیه السلام است.

مسعودی در «مروج الذهب» گوید: روزی حجّاج به عبدالله بن هانی که از قوم اود[1] و از قبایل یمن و از اشراف قوم خود بود و در همهٔ جنگ‌ها از جمله در حمله به خانهٔ کعبه و آتش‌زدن بیت الله الحرام همراه حجّاج بود و از یاوران و نزدیکان حجّاج به شمار می‌رفت، گفت: ای عبدالله؛ به خدا سوگند ما هنوز پاداش تو را نداده‌ایم.

بدین منظور حجّاج، اسماء بن خارجه را که از سران قوم فزاره بود فراخواند و گفت: دخترت را جهت همسری به عبدالله بن هانی بده.

اسماء پسر خارجه گفت: به خدا سوگند ای امیر؛ این کار شایسته نیست (چون عبدالله بسیار بدشکل و معیوب بود). حجّاج تازیانهٔ خود را طلب کرد، اسماء از ترس گفت: باشد، هر چه فرمان امیر باشد. و دختر جوان خود را به عبدالله بن هانی داد.

سپس حجّاج، سعید بن قیس همْدانی را که سالار و بزرگ برخی از قبایل یمن بود طلب کرد، چون سعید نزد حجّاج حاضر شد به او نیز گفت: دختر خود را به عبدالله بن هانی بده.

سعید بن قیس که از تقاضای بی‌مورد حجّاج جا خورده بود گفت: ای امیر؛ دختر خود را به مردی از طایفهٔ اود، بدهم؟ به خدا هرگز این کار را

---

۱. اکثریت قوم اود، دشمن کینه‌توز حضرت علی علیه السلام بودند، برعکس قبیلهٔ همْدان که این قبیله هم از یمن بود ولی اکثر همْدانی‌ها دوستدار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند.

نخواهم کرد.

حجّاج گفت: شمشیرم را بیاورید. سعید چون چنین دید، گفت: پس اجازه بده تا با کسانم مشورت کنم. سپس از مجلس حجّاج بیرون رفت و تقاضای ناروای حجّاج را با قوم خود در میان گذاشت، آنان گفتند: ای سعید؛ دختر خود را بده و جان خود را حفظ کن تا این فاسق تو را نکشد.

سعید بن قیس نزد حجّاج بازگشت و گفت: دختر خود را به عبدالله می‌دهم.

بدین ترتیب حجّاج بن یوسف دو دختر از سران قبایل عرب را به جهت پاداش جنایات عبدالله بن هانی بدو داد تا از وی قدردانی کرده باشد.

روزی حجّاج به عبدالله بن هانی روی کرد و گفت: ای عبدالله؛ دختر سالار بنی‌فزاره و دختر سالار همْدان و سرور کهلان را به همسریت درآوردم، طایفهٔ (اود) را با آن‌ها چه مناسبت است؟ از جهت پستی و فرومایگی طایفهٔ (اود)، که عبدالله بن هانی از آن طایفه بود.

عبدالله روی به حجّاج کرد و گفت: خدا امیر را قرین صلاح کند (اصلحك الله)، چنین مگو؛ زیرا ما فضایلی داریم که هیچ کس در عرب ندارد!

حجّاج گفت: آن فضایل کدام است؟

عبدالله گفت: هرگز در جمع قبیلهٔ ما به امیر مؤمنان عثمان! دشنام نداده‌اند.

حجّاج گفت: به خدا راست گفتی، این فضیلتی است.

عبدالله گفت: فضیلت دیگر آنکه هفتاد تن از طایفهٔ ما در صفّین همراه امیر مؤمنان معاویه! بودند و با ابوتراب جز یکی از ما نبود و او هم به طوری که می‌دانیم مرد بدی بود!

حجّاج گفت: به خدا این هم فضیلتی است، دیگر چه؟

عبدالله گفت: هیچ یک از ما، زنی را که دوستدار ابوتراب باشد به زنی نگرفته است!

حجّاج گفت: این هم فضیلتی است.

باز عبدالله گفت: در میان ما زنی نیست که نذر نکرده باشد اگر حسین علیه السلام کشته شد ده شتر قربانی کند و همه به نذر خود وفا کرده‌اند!!

حجّاج بن یوسف گفت: بسیار خوب، این هم فضیلتی دیگر.

عبدالله گفت: چون به هر یک از طایفهٔ ما (طایفهٔ اود) گفته‌اند، ابوتراب را ناسزا گویید و دشنام دهید این کار را کردیم و حسن و حسین (علیهما السلام) را با مادرشان (علیها السلام) دشنام داده‌ایم!!

حجّاج گفت: به خدا سوگند! این نیز فضیلتی برای شما است.

در پایان، عبدالله بن هانی گفت: ای امیر؛ هیچ یک از مردم عرب، ملاحت و زیبایی ما را ندارد!

چون این را گفت، بخندید؛ زیرا بسیار زشت و تیره‌رنگ و آبله‌رو و قوزی و کج‌دهن و لوچ و بدقیافه بود و منظری وحشت‌انگیز داشت.[1]

مسعودی گوید: چون حکومت شام بر عبدالملک مروان استقرار یافت، در بین یاران خود گفت: کار عراق (کوفه و بصره) از چه کسی ساخته است؟ هیچ‌کس سخنی نگفت جز حجّاج بن یوسف که بلند شد و گفت: می‌توانم عراق را برایت روبراه کنم.

عبدالملک اعتنا نکرد و باز سخن خود را دوبار دیگر تکرار کرد، هر سه بار همه ساکت بودند جز حجّاج که هر بار بلند می‌شد و می‌گفت: من این کار را انجام می‌دهم. بدین ترتیب عبدالملک مروان فرمان حکومت عراق را برای حجّاج نوشت.

حجّاج همراه سپاه از شام به سوی کوفه حرکت کرد، چون به قادسیّه رسید، سپاه را نگه داشت و خود تنها وارد کوفه شد و اعلام کرد تا مردم جهت نماز در مسجد جمع شوند. در این هنگام حجّاج با چهرهٔ پوشیده بر منبر رفت و مدّتی چیزی نگفت و ساکت بود و مردم را خیره نگاه می‌کرد، یکی گفت: گویا لال

---

۱. مروج الذهب مسعودی، ترجمهٔ پاینده: ۲/ ۱۴۷ ـ ۱۴۶.

است، دیگری گفت: هالویی است که چیزی نمی‌داند و هر کس چیزی می‌گفت که ناگهان حجّاج حایل از چهره برداشت و بر منبر ایستاد و عمامه از سر دور کرد و بدون حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا ﷺ سخن آغاز کرد و گفت: ای مردم کوفه؛ کار من روشن است و از بالا می‌نگرم، به خدا چشم‌ها می‌بینم که خیره است و گردن‌ها افراشته و سرها که کشیده و هنگام چیدن آن فرا رسیده است و این کار من است، گویا می‌بینم که خون‌ها میان عمامه‌ها و ریش‌ها جاریست. امیر مؤمنان! (عبدالملک) تیرهای خود را بریخت و مرا از همه تلخ‌تر و تیزتر و محکم‌تر دید. اگر راست باشید کارتان نیز راست آید و اگر راه‌ها را بر من ببندید مرا در مقابل هر کمینگاهی مراقب خواهید دید. به خدا؛ از گناهتان نمی‌گذرم و عذرتان را نمی‌پذیرم.

ای مردم عراق؛ ای اهل شقاق و نفاق و اخلاق بد؛ به خدا سوگند شما را چون چوب پوست می‌کنم و چون کلوخ به هم می‌کوبم و چون شتر شلاّق می‌زنم و چون سنگ در هم می‌شکنم.

ای اهل عراق؛ مدّت‌هاست که در ضلالت کوشیده‌اید و در جهالت فرورفته‌اید! ای بندگان عصا و فرزندان کنیز؛ من حجّاج بن یوسفم.

حجّاج چندی از این نوع سخنان بگفت و سپس در ادامهٔ سخنان خود گفت: من شمشیرم را از نیام کشیده و در زمستان و تابستان آن را غلاف نمی‌کنم، امیر مؤمنان! (عبدالملک) به من دستور داده تا مستمری‌تان را بدهم و شما را به کمک مهلب روانه کنم[1] تا با دشمنان بجنگد، به شما سه روز مهلت می‌دهم تا آماده شوید و پس از آن هر کس را اینجا بیابم، گردنش را خواهم زد و مالش را غارت می‌کنم، ای غلام؛ نامهٔ امیر مؤمنان! را بخوان.

غلام حجّاج نامه را گرفت و خواند:

---

۱. در آن زمان بصره در دست خوارج ازارقه بود و عبدالملک، مهلب بن ابی صفره را به جنگ آنان فرستاده بود.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

از بندهٔ خدا عبدالملک بن مروان امیر مؤمنان! به سوی مسلمانان و مؤمنان عراق؛ سلام بر شما که من با شما حمد خدا می‌کنم.

در این هنگام حجّاج به غلام خود گفت: ساکت باش. آنگاه به مردم گفت: ای مردم عراق؛ ای اهل نفاق؛ ای اهل تفرقه و ضلال؛ امیر مؤمنان به شما سلام می‌کند و شما جواب نمی‌دهید، به خدا اگر اینجا بمانم شما را چون چوب پوست می‌کنم و شما را ادب می‌کنم، ای غلام؛ مجدّد نامه را از ابتدا بخوان.

غلام مجدّد نامه را آغاز کرد و چون به سلام رسید، مردم همگی گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر امیر مؤمنان باد!

سپس حجّاج از منبر به زیر آمد و مردم سراسیمه خود را آمادهٔ حرکت به سوی مهلب بن ابی صفره کردند. روز سوّم حجّاج سپاهیان کوفه را سان دید. عمیر بن ضابی تمیمی که از اشراف کوفه و مردی مسن بود گفت: خدا امیر را قرین صلاح بدارد، من پیری فرتوتم و زبون و علیلم، چند فرزند دارم، هر کدام را بخواهی به جای من باشد.

حجّاج گفت: جوانی به جای پیری مانعی ندارد.

عمیر برفت، در این هنگام عتبة بن سعید و مالک بن اسماء گفتند: این را می‌شناختی؟

حجّاج گفت: نه.

گفتند: این مرد همان است که هنگامی که امیر مؤمنان عثمان! کشته شد بر پیکرش جست و یک دنده‌اش را شکست.

حجّاج گفت: او را بیاورید، او را بیاورید.

چون وی را آوردند، گفت: ای پیرمرد؛ تویی که پس از کشتن امیر مؤمنان عثمان! بر پیکرش جستی و دنده‌اش را شکستی؟

گفت: او پدر پیر مرا حبس کرده بود و او را رها نکرد تا در زندان مرد.

حجّاج گفت: تو شخصاً به جنگ امیر مؤمنان! (عثمان) می‌روی ولی برای

جنگ با خوارج عوض می‌فرستی؟ به خدا ای پیرمرد؛ مرگ تو به صلاح بصره و کوفه است. در حالی که حجّاج ریش خود را می‌جوید، غلام خود را فراخواند و گفت: گردنش را بزن و غلام چنین کرد.

مردم چون این صحنه را دیدند، آن‌چنان به سوی مهلب هجوم آوردند که عبورشان از پل فرات مشکل شد به طوری که بعضی در رودخانه افتادند، نگهبان پل نزد حجّاج آمد و گفت: ای امیر؛ بعضی از مردم در رودخانه افتادند.

حجّاج گفت: چرا؟

نگهبان گفت: به جهت هجوم مردم.

گفت: برو و پل دیگر ببند.

چون هجوم مردم به سوی مهلب زیاد شد و گروه گروه به جهت پیوستن به او عجله می‌کردند، مهلب سئوال کرد: کیست که حاکم عراق شده است؟ به خدا؛ مرد نری است، انشاء الله کار دشمن زار است.[1]

جریانی که نقل کردیم به این جهت بود که بدانیم مردم زمینه‌ساز به حکومت رسیدن جبّاران و ستمگران جهان می‌شوند.

آیا وقوع جنگ جهانی در روایات وارد شده است

اکنون نابسامانی سراسر جهان را فرا گرفته و با شعله ور شدن جنگ جهانی، امکان نابود شدن بسیاری از مردم جهان فراهم می شود؛ آیا در روایات اهل بیت علیهم‌السلام از وقوع جنگ جهانی، سخنی به میان آمده است؟

جواب:

در کلمات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ جنگ جهانی و نابودی بسیاری از افراد و یا اکثریت مردم جهان، سخن به میان آمده است. کشته شدن یک سوّم یا

---

۱. مروج الذهب: ۱۳۴/۲ ـ ۱۳۱، پیشگویی‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۳۶۴.

دو سوّم یا نه دهم افراد جهان در روایات وارد شده است.

بدیهی است اینگونه روایات دربارهٔ حرب عالمی یا جنگ جهانی است که قبل از ظهور حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه اتّفاق می افتد، نه در ابتدای ظهور آن بزرگوار.

بر مردم جهان واجب است که با توجه به درگاه خداوند متعال از ظلم و ستم و فساد و فحشا و... که باعث شعله ور شدن جنگ جهانی می شود، دست بردارند و از وقوع جنگ جهانی پیشگیری کنند. متأسّفانه در سراسر جهان دولت ها که باید پاسدار هدایت افکار مردم باشند و همچنین مردم که باید خواستار نجات خود باشند، از این امر غفلت ورزیده و خواسته یا ناخواسته به سوی جنگ جهانی گام برمی دارند!

پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله و **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و سایر امامان ما علیهم السلام، همیشه با پیشگویی های خود مردم را دربارهٔ آیندهٔ خود آگاه می‌نمودند؛ ولی از صدر اسلام متأسّفانه افرادی بسیار اندک از این پیشگویی‌ها درس گرفته اند و تاکنون بسیاری از مردم در گرداب حوادث ویرانگر و گمراه کنندهٔ اعتقادی و غیر آن، غرق گشته اند.

مردم می توانند با توبه به درگاه الهی و توسّل به اهل بیت علیهم السلام جهان را از وقوع جنگ جهانی نجات دهند.

اگر مردم آن گونه که خدا از آنها می خواهد رفتار کنند هیچگاه خون آشامان نمی‌توانند بر آنان حکومت کنند. اکنون به روایت بسیار مهمّی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام دربارهٔ حوادث مرگبار قبل از ظهور بیان فرموده‌اند توجّه کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

لا یَخرُجُ المَهدیُّ حتّی یُقْتَلَ ثُلثٌ وَیَموتَ ثُلثٌ، وَیَبْقیٰ ثُلثٌ.[1]

---

۱. عقد الدرر: ۹۶.

حضرت مهدی علیه‌السلام قیام نمی‌کند تا آنکه یک سوّم مردم کشته شوند و یک سوّم آنان بمیرند و یک سوّم دیگر باقی بمانند!

اینگونه تعبیرات که از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام و سایر ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام وارد شده قتل و کشتارهای میلیونی و میلیاردی را بیان می‌کند و نیز اشاره است به وسیله‌های ویرانگر و نابودکننده‌ای که قدرت این گونه کشتارهای دسته جمعی را دارا می‌باشد.

این‌گونه کشتارها، گواه روشن و گویایی است بر آنکه جامعهٔ انسانها در جهان در سایهٔ رهبری رهبرانِ شایسته و آگاه به سر نمی‌برد، بلکه کسانی زمام امور جهان را به عهده گرفته و خود را مالک جهان می‌دانند که نه تنها توانایی اصلاح جهان را ندارند بلکه خود به اصلاح و ایجاد صلاحیت نیازمندند! و پیشرفت‌هایی که در جهان صنعت فراهم شده تاکنون یک بُعدی بوده و شرافت انسانی در آن در نظر گرفته نشده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این روایت کوتاه چند پیشگویی بسیار مهمّ را دربارهٔ زمان قبل از ظهور بیان فرموده‌اند با توجّه به این نکته که اکنون جهان دارای بیش از هشت میلیارد جمعیّت است و همچنان رو به افزایش می‌باشد. اکنون چند پیشگویی بسیار مهمّ و نیز چند نکتهٔ دیگری را پیرامون این روایت ذکر می‌کنیم:

۱ـ کشتار $\frac{۱}{۳}$ مردم جهان با توجّه به جمعیّت کنونی جهان و افزایش همیشگی آن دلالت بر کشته شدن چند میلیارد انسان قبل از ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می‌نماید و ترسیمی از جنگ جهانی در آینده است.

۲ـ مردن $\frac{۱}{۳}$ مردم جهان نیز دلالت بر مرگ و میر میلیاردی نموده و دلالت می‌کند که مردن $\frac{۱}{۳}$ مردم جهان بر اثر قحطی و گرسنگی و همچنین بیماری‌ها و ویروس‌هایی که به سرعت واگیر هستند، جان خود را از دست می‌دهند.

۳ـ کشتار $\frac{۱}{۳}$ مردم جهان بر اثر وسایل جنگی خشونت‌بار جدیدی می‌باشد

که در جنگ جهانی دوّم به کار گرفته نشده است، زیرا کشته شدن $\frac{1}{3}$ مردم جهان و مردن $\frac{1}{3}$ دیگر آنها در زمانی طولانی واقع نمی‌شود.

اگر جنگ جهانی قبل از ظهور همچون جنگ اوّل جهانی و دوّم جهانی طولانی شود، با تکثیر نسل، جهان $\frac{2}{3}$ از جمعیّت خود را از دست نخواهد داد برای روشن شدن این مطلب به گزارشی از جنگ جهانی اوّل توجّه کنید:

تلفات جنگ جهانی اوّل

تلفات انسانی ناشی از جنگ به حدود هشت میلیون و نیم رسیده است که تقریباً همگی به جمعیّت فعّال تعلّق دارند: کشورهای روسیه، آلمان و به ویژه فرانسه، که ۲۰ درصد از جمعیّت فعّال خود را از دست داده است، به شدیدترین وجه صدمه دیده‌اند. در زندگی اقتصادی، وجه مشخّص، بحران کمبود تولید است: تمام شدن ذخایر مواد اولیه، نقصان کودهای شیمیایی، فرسودگی یا نابودی تجهیزات مکانیکی، نبود سازمان در ترابری و کمبود نیروی کار. با این همه، بیش از پیامدهای جمعیّتی و اقتصادی جنگ، دگرگونی نقشهٔ سیاسی قارّهٔ اروپاست که جلب توجّه می‌کند.[1]

در جنگ جهانی اوّل چهار میلیون و نیم از مردم جهان، جان خود را در مدّت ۴ سال از دست دادند.

بدیهی است با افزایش مردم جهان، در طول چهار سال ده‌ها برابر افرادی که در جنگ جهانی اوّل جان خود را از دست دادند می‌شود. بنابراین به طور قطع می‌توان گفت روند جنگ جهانی آینده همچون جنگ جهانی اوّل نیست.

در مقایسه جنگ جهانی دوّم با جنگ جهانی قبل از ظهور باید گفت: اگر چه چند کشور قسمت عمده‌ای از هستی خود را از دست دادند امّا به طور کامل به نیستی کشانده نشدند به این گزارش دربارهٔ جنگ جهانی دوّم توجّه کنید:

---

۱. جنگ جهانی اوّل: ۱۲۸.

تلفات جنگ جهانی دوّم

در اتّحاد شوروی ۲۰ میلیون نفر کشته، یعنی ۱۰٪ جمعیّت شمارش شده است؛ در لهستان، این نسبت به ۱۵٪ بالغ می‌شود. آلمانی‌ها پنج میلیون نفر از دست داده‌اند، سه چهارم این عدّه در جبههٔ شرق که ۵۰۰۰۰۰ نفر آن قربانی بمباران‌ها بوده‌اند.

در اروپای غربی ارقام به این اهمیّت نیستند، لیکن یکی دیگر از ویژگیهای این جنگ این است که قربانیان جنایات نازی‌ها به همان اندازهٔ قربانیان نبردها متعدّدند. شناخت ضایعات انسانی در چین به علّت فقدان ثبت احوال غیر ممکن است، بین سه تا هشت میلیون نفر. قتل عامّ یهودیان به شش میلیون نفر بالغ می‌شود. آمریکائیان که در دو جبهه درگیر بوده‌اند، تنها ۳۰۰۰۰۰ نفر سرباز از دست داده‌اند. روشن است که آن‌ها در زمینهٔ جنگ‌افزارها، نسبت به متّفقین و دشمنان خود، پیشرفته‌تر بوده‌اند. امّا همگان با وحشت به خاطر ۲۰۰۰۰۰ نفری که در هیروشیما و ناکازاکی ظرف چند ثانیه کشته شدند، چشم‌انداز جنگی دیگر را می‌دیدند که می‌توانست به بشر تحمیل شود.[1]

امّا در جنگ جهانی قبل از ظهور با توجّه به قتل‌ها و کشتارهای میلیاردی بسیاری از کشورهای جهان بطور کامل در کام نیستی قرار خواهند گرفت.

۴ـ نکته دیگری که در این روایت و امثال آن باید متوجّه باشیم این است که این روایات هشدارهای مهمّی است که از اهل بیت علیهم‌السلام به انسان‌ها رسیده تا برای برطرف سازی آن تلاش کنند و انسان‌ها و بالاخص شیعیان و دوستان خاندان وحی علیهم‌السلام نگذارند، چنین جنایات عظیمی در جهان اتّفاق بیفتد.

۵ـ این روایت جزء علائم حتمیّه نیست و هیچگونه تضمینی در وقوع آن وجود ندارد. حتّی علائم حتمیّه نیز هیچگونه ضمانت دربارهٔ واقع شدن آنها وجود ندارد.

---

۱. جنگ جهانی دوّم: ۱۱۹.

تنها چیزی که تضمین شده است اصل ظهور حضرت بقیّة الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه می‌باشد، و دربارهٔ علائم هیچگونه ضمانتی وجود ندارد.

۶ـ آنچه در کلام اهل بیت علیهم السلام به ما آموخته‌اند این است که منتظر ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه باشیم و نه تنها ما بلکه آباء و نیاکان ما نیز وظیفه داشته و داریم که در دوران غیبت آمادهٔ ظهور امیر عالم هستی حضرت بقیة الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه باشیم.

پس وظیفه داریم منتظر ظهور امام زمان ارواحنا فداه باشیم ولی وظیفه نداریم منتظر علائم ظهور آن حضرت باشیم زیرا در روایات به آن امر نشده‌ایم و در برخی از روایات، وارد شده است که ظهور آن حضرت ممکن است ناگهانی و بغتةً واقع شود.

انشاء الله شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام با انتظار و آماده سازی خود برای ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و با دعا به درگاه خداوند و توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام، نگذارند ابلیس و دستیاران جنّی و انسی او، جهان را از خون میلیاردها انسان رنگین کنند.

پاسخ به یک سئوال مهمّ
در پیرامون جنگ جهانی آینده

در صورتی که جنگ جهانی واقع شود، بدیهی است دامن‌گیر بسیاری از افراد بی‌گناه نیز خواهد شد و به اصطلاح تر و خشک با هم خواهند سوخت؛ آیا با توجّه به قدرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه و سایر اهل بیت علیهم السلام از بعضی از دوستان و افراد بی گناه دستگیری خواهد شد و یا آن بزرگواران با قدرتی که دارند از بکار گرفتن قدرت‌های آنان جلوگیری خواهند کرد؟ یا هیچگونه تصرّفی نخواهند نمود و مردم را همچنان به حال خود وا می‌گذارند؟ این سئوال مهمّی است که باید پاسخی قابل توجّه به آن داده شود.

برای پاسخ به این سئوال می‌گوییم: هر چند خداوند به شیطان تا آغاز

ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه مهلت داده است؛ ولی این مهلت و فرصتی که شیطان دارد به این معنی نیست، که خداوند دستان خود را بسته و اولیاء و جانشینان او هیچگونه دخالتی در امور جهان نمی‌نمایند. دلیل بر این نکته دخالت‌ها و تصرّف‌هایی است که اهل بیت علیهم السلام در جنگ جهانی اوّل و... انجام داده‌اند و افراد را از کام مرگ نجات بخشیده‌اند.

آن بزرگواران نه تنها دوستان بلکه گاهی بیگانگانی که لیاقت رهایی از مرگ را داشته‌اند، نجات داده‌اند. اکنون به این جریان بسیار جالب که در کتاب «سراج المعانی» نقل شده توجّه کنید:

اهل بیت علیهم‌السلام
و نجات دادن افراد در جنگ‌ها

عالم ربّانی و سالک سبحانی محدّث جلیل و ثقهٔ نبیل مرحوم حاج ملاّ محمود زنجانی مشهور به حاج ملاّ آقا جان که پس از جنگ بین‌المللی اوّل پیاده به عراق و زیارت عتبات عالیات مسافرت نمودم و در خانقین برای نماز به مسجد آنجا رفتم، مردی سفیدپوست و بسیار فربه را دیدم مشغول نماز است به طریق شیعه، تعجّب کردم؛ زیرا دانستم اهل شمال روسیه است.

پس صبر کردم تا از اعمالش فارغ شد نزد وی رفتم سلام کردم، از لهجهٔ او یافتم روسی است، از محلّ او و اسلام و تشیّع او پرسیدم.

گفت: من اهل لنینگراد هستم و در جنگ بین‌المللی افسر و فرماندهٔ دو هزار سرباز روسی بودم و مأموریّت تسخیر کربلا را داشتم و در خارج شهر کربلا اردو زده و انتظار دستور و حمله به شهر را داشتم.

شبی در عالم خواب شخص بزرگواری را دیدم که به زبان روسی با من تکلّم نموده و گفت: دولت روس در این جبهه شکست می‌خورد و فردا این خبر منتشر شده و تمام سربازهای روس که در عراق هستند به دست عرب‌ها کشته می‌شوند، حیف است تو کشته شوی بیا و مسلمان شو تا تو

را نجات دهم.

گفتم: شما کیستید که مانند شما را در اخلاق و زیبایی و شجاعت ندیده‌ام.

فرمود: **من ابوالفضل العبّاس هستم که مسلمین به من سوگند می‌خورند.**

پس مجذوب و مرغوب بیانات او شدم و به تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم و فرمود: برخیز و از میان اردو بیرون برو.

گفتم: به کجا بروم، جایی را نمی‌دانم.

فرمود: در نزدیکی خیمهٔ تو اسبی است سوار شو، تو را به شهر پدرم نجف نزد وکیل ما سیّد ابوالحسن اصفهانی می‌برد.

گفتم: من ده نفر سرباز مراقب دارم.

گفت: آن‌ها اکنون مست و مخمور افتاده و تو را نمی‌بینند.

پس برخاستم و خیمهٔ خود را منوّر و معطّر یافتم، به عجله لباس پوشیده بیرون آمدم، دیدم اسبی آماده است. سوار شدم و آن اسب به شتاب رفت و پس از چند ساعت به شهری وارد و از کوچه‌ها گذشت و درِ خانه‌ای ایستاد.

متحیّر بودم که دیدم درب منزل باز شد و سیّد پیرمردی نورانی بیرون آمد با شیخی که با من به زبان روسی تعارف کرده و مرا به منزل برد. گفتم: آقا کیست؟

گفت: همان کسی که حضرت عبّاس علیه السلام فرمود و سفارش تو را به آقا نمود. پس مجدّداً به دست آقا اسلام آوردم و آقا به آن شخص امر فرمود که احکام اسلام را به من بیاموزد و روز بعد خبر شکست دولت «بلشویکِ روس» به گوش عرب‌ها رسید، تمام سربازان روسی به دست عرب‌ها نابود شدند و جز من کسی جان به سلامت نبرد.

گفتم: اینجا چه می‌کنی؟

گفت: هوای نجف گرم است، آیة الله اصفهانی تابستان مرا به اینجا می‌فرستد که هوایش نسبتاً خنک است و در سایر اوقات به خرج آیة الله در

نجف زندگی می‌کنم.[1]

از میان بردن لشکر دشمن

برخی از سیاستمداران جهان اعتراف نموده اند که قدرتی برتر و مافوقِ توانایی آنها، آنها را زیر نظر دارد و این گونه نیست که هر برنامه و طرحی که می خواهند، بتوانند آن را انجام دهند.

جالب توجّه است که گاهی این قدرت نمایی به وسیلهٔ ابرهای هوشیار و اسرارآمیز نوری انجام گرفته است. و به این وسیله برای طرّاحانِ نابودی جهان روشن شده است که جهان و جهانیان به حال خود واگذار نشده اند بلکه قدرتی مافوق قدرت آنها، در تدبیر جهان دارای نقشی مؤثر است.

در جنگ جهانی اوّل که ارتش انگلیس و متحدین، بسیاری از کشورها را اشغال نموده و سربازان خود را در سرزمین دیگران مستقر نموده بودند، قسمتی از ارتش انگلیس وارد ترکیه شده و در یک قسمت کوهستانی جای گرفته بود که شاید برای ورود به ایران و افزایش قدرت خود در ایران خود را آماده می کردند. ارتش انگلستان که از تانک و توپ های فراوان و سربازان بسیار تشکیل شده بود تصمیم داشتند که شب را در کوهپایهٔ بزرگی به سر ببرند، و فردای آن روز به مأموریت خود ادامه دهند. ولی آن شب به پایان نرسید که قدرتی مافوقِ قدرت آنان، به سراغشان رفت و تمامی سربازان و توپ و تانک و همهٔ وسایل آنان را بدون نیاز به قطره ای خونریزی ناپدید ساخت.

یک قطعه ابر بزرگ نوری به سوی آنان رفت و در لحظه ای که ابر اسرارآمیز نوری تمامی سربازان و تانک ها و توپ های آنان را احاطه کرده بود، با همهٔ آنها از کوهپایه بلند شد و کوچکترین اثری از ارتش بزرگ انگلیس

---

۱. سراج المعانی: ۲۴۰.

و سلاح های جنگی آنها باقی نماند؛ نه از سربازانِ انگلیس اثری ماند و نـه از توپ و تانک ها نشانه‌ای!

و به این وسیله نقشه های مکارانهٔ انگلیس که با بسیج نمودن لشکر خـود می خواست انجام دهد، نقش بر آب شد و همهٔ قدرت های جهان فهمیدند، که خداوند بزرگ، تدبیر جهان را به حال خود رها نساخته است.

ما از نمونه های مهم دیگری که در این باره اتفاق افـتاده آگـاه هسـتیم کـه ابرهای قدرتمند و اسرارآمیز نوری کارهایی بسیار شگفت انگیزی انجام داده اند که نقل آنها مطلب را طولانی می کند.

اکنون به گزارش کامل ناپدید شدن ارتش انگلیس تـوسط ابـرهای اسـرار آمیز نوری در جنگ جهانی اول، توجه کنید:

ناپدید شدن ارتش انگلیس توسط ابرهای اسرارآمیز نوری در جنگ جهانی اوّل

در زمان جنگ جهانی اوّل، همزمان با نبرد خونین «گالیپولی» در ترکیه که در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۱۵ میلادی صورت گرفت، کلیه افراد یک هنگ انگلیسی به طرز اسرارآمیزی ناپدید شـدند و ایـن مـوضوع کـنجکاوی دانشـمندان را برانگیخت.

همانطور که گفتیم هنگ کامل سربازان بـریتانیائی بـه طـرز اسـرارآمـیزی ناپدید شد. نیروهای استرالیائی و افراد ارتش «زلاندنو» و هـمچنین سـربازان ترک اظهار داشتند که نیروهای انگلیسی که در حال پیشروی بودند، هیچگاه با سربازان ترک برخورد نکردند، بلکه آنها به درون توده اسرارآمیزی کـه مـانند یک تکه ابر در نزدیک تپه شـماره ۶۰ زمـین را پـوشانده بـود رفـتند و دیگـر هیچگاه ظاهر نشدند. کسانی که شاهد این واقعه بودند، اظهار می داشتند که در بامداد روز ۲۸ اوت ۱۹۱۵ میلادی هوا عالی بود و ابر زیادی در آسمان دیـده نمی شد.

یکی از افراد ارتش که شاهد این حادثه بوده است ماجرا را این طور تعریف می کند:

... سپیده دم آن روز هوا صاف و بدون ابر بود. فقط در ساعت ۶ تا ۸، تکه های کوچک ابر که هر یک از آنها به اندازه یک قرص نان بود، بر فراز تپه شماره ۶۰ ظاهر شدند. با وجود آنکه نسیمی به سرعت ۴ یا ۵ مایل در ساعت از سمت جنوب می وزید، در وضع این ابرها تغییری به وجود نمی آورد و آنها را جابجا نمی کرد. یک توده ابر مشابه نیز درست در زیر این توده ابرها قرار داشت که تقریبا یک کیلومتر طول، ۳۵۰ متر عرض و ۳۵۰ متر ارتفاع داشت. این توده ابر، یک توده یکپارچه به نظر می رسید. رنگ آن خاکستری روشن بود و بستر یک نهر خشک را که به صورت جاده ناهمواری درآمده بود فرا گرفته بود.

یک هنگ انگلیسی، مرکب از چند صد نفر، بر روی این جاده طبیعی به سوی تپه شماره ۶۰ در حال پیشروی بود. سربازان هنگامی که به این توده ابر رسیدند، بی آنکه لحظه ای درنگ کنند به حرکت ادامه دادند و به درون این توده ابر رفتند. هیچ یک از افراد هنگ انگلیسی از آن سوی توده ابر بیرون نیامد. در حدود یک ساعت بعد، هنگامی که آخرین صف ناپدید شد، این توده ابر شگفت انگیز به طرز اسرارآمیزی از روی زمین برخاست و به آرامی به سوی بالا رفت تا آنکه به توده های ابر مشابه که شرح آنها قبلا گفته شد پیوست. تا آن هنگام این توده های ابر، بی حرکت بر فراز آن نقطه قرار داشتند، ولی به محض آنکه توده ابر واحد از زمین برخاست و در سطح ابرهای بالائی قرار گرفت، همه ابرها از آنجا دور شدند به سوی شمال به حرکت درآمده و ظرف مدت سه ربع ساعت به کلی از نظر ناپدید شدند.

به هر حال، همهٔ افراد هنگ انگلیسی برای همیشه مفقود شدند و نخستین چیزی که دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۸ میلادی پس از شکست ترکیه از آن کشور درخواست کرد این بود که این هنگ را به بریتانیا پس دهد. ترکیه در پاسخ اعلام داشت که نه تنها افراد این هنگ را به اسارت نگرفته، بلکه اصلاً

برخوردی بین نیروهای ترکیه و افراد این هنگ صورت نگرفته است. تعداد افراد یک هنگ انگلیسی در آن سالها، معمولا بین ۴۰۰ تا ۸۰۰نفر بود. ما که شاهد این ماجرا بودیم اطمینان داریم که ترکیه هیچگاه افراد این هنگ را به اسارت نگرفته و اصلا برخوردی با آنها نداشته است...

بهر تقدیر، هیچگونه اثری از افراد گمشده هنگ انگلیسی به دست نیامد و اکنون این تصور وجود دارد که کلیه این افراد احتمالا به «بُعد» دیگری منتقل شده‌اند.[1]

یاوران قدرتمند امام زمان عجّل الله تعالی فرجه

باید بدانیم که یاوران قدرت‌مند امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف در انحصار جنّ و انس و ملائکه نیستند، بلکه موجودات بسیار قدرت‌مند دیگری از فضا و کرات دیگر در اختیار امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند که همچنان ناشناخته باقی مانده‌اند انشاء الله در کتاب «**امام زمان و تسخیر جهان**» مطالب مهمّی دربارهٔ یاوران قدرت‌مند آن حضرت بیان می‌کنیم و ثابت می‌کنیم ارتش جهانی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف در انحصار ملائکه، جن و انس نیستند؛ بلکه موجوداتی که هنوز برای عموم جامعهٔ بشریّت ناشناخته‌اند، در صف یاوران قدرتمند حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند.

ابرهای فوق العاده قدرت‌مند نوری نمونه‌ای از آن‌ها هستند که حتّی در صدر اسلام نیز به کمک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافته‌اند.

جریانات متعددی وجود دارد که در عصر غیبت، امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف فرمان کمک و دستگیری از دوستان خود را به یاوران قدرتمندشان صادر فرموده‌اند.

---

۱. گمشدگان مثلث برمودا: ۲۰۲.



امنیّت جهانی



امنیّت جهانی
از مهم‌ترین نعمت‌های الهی است

امنیّت از مهمّترین نعمت‌های بزرگ خداوند است که متأسّفانه نه معنای آن ـ آنگونه که باید ـ مورد توجّه و درک مردم قرار گرفته است و نه اهمیّت آن روشن شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دربارهٔ عظمت امنیّت می‌فرمایند:

لا نعمة أهنأ من الأمن.[1]

نعمتی گواراتر از امنیّت وجود ندارد.

در روایت دیگر، آن حضرت سرزمینی را که امنیّت ندارد بدترین سرزمین‌ها دانسته و می‌فرمایند:

شرّ البلاد بلد لا أمن فیه ولا خِصْبَ.[2]

بدترین شهرها، شهری است که نه در آن امنیّت باشد و نه ارزانی.

---

۱. شرح غررالحکم: ج ۱۰۹۱۱/۶.

۲. شرح غررالحکم: ج ۵۶۸۴/۴.

به این دلیل، در عصر درخشان ظهور که در بردارندهٔ همهٔ خوبی‌ها و نعمت‌های خداوند است، امنیّت نیز که به فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ گواراترین نعمت است، به گونهٔ کامل در سراسر جهان وجود دارد.

اگر به معنای امنیّت و ابعاد آن توجّه کنیم، متوجّه می‌شویم که چرا **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ امنیّت را گواراترین نعمت الهی شمرده‌اند. ولی متأسّفانه در ذهن عموم آنگونه که باید اهمیّتِ امنیّت روشن شود ترسیم نشده و گمان می‌کنند امنیّت فقط به معنای نبودن جنگ و خونریزی و راحت بودن مردم در زندگی ظاهری است؛ در حالی که این، یکی از ابعاد امنیّت و گوشه‌ای از آنست، نه معنای کاملِ آن.

اگر در جامعه‌ای جنگ و خونریزی نباشد مردم از نظر جانی در آرامش و امنیّت هستند ولی ممکن است افراد همان جامعه از نظر اقتصادی در آتش فقر بسوزند.

در این صورت آیا می‌توان آنان را دارای آرامش و آسایش خاطر دانست؟ بدیهی است که نه؛ زیرا همان‌طور که در کتاب‌های لغت وارد شده، امنیّت به معنای آسایش، آرامش و اطمینان خاطر است. بنابراین چگونه می‌توان جامعه‌ای را که از جهتی در آرامش است ولی از جهات گوناگونِ دیگر دارای ترس و بیم است و آسایش و آرامش خاطر ندارد، دارای امنیّت دانست؟!

به این جهت، **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ در روایتی که عصر درخشان ظهور را در آن ترسیم می‌نمایند به ابعاد مسألهٔ امنیّت اشاره فرموده و امنیّتِ فراگیر در عصر ظهور را در ابعاد گوناگون بیان می‌فرمایند.

ما در اینجا فرمایش آن حضرت را نقل می‌کنیم و سپس به توضیح دربارهٔ آن می‌پردازیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌فرمایند:

فیبعث المهدي ﷺ إلى أُمرائه بسائر الأمصار بالعدل بين الناس، وترعى الشاة والذئب في مكان واحد، وتلعب الصبيان بالحيّات

والعقارب لايضرّهم شيء، ويذهب الشرّ ويبقى الخير، ويزرع الإنسان مدّاً يخرج له سبعمائة مدّ كما قال الله تعالى: ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ﴾[1].

ويذهب الربا والزنا وشرب الخمر والرياء، وتقبل الناس على العبادة والمشروع والديانة والصلاة في الجماعات، وتطول الأعمار، وتؤدّى الأمانة وتحمل الأشجار وتتضاعف البركات، وتهلك الأشرار، ويبقى الأخيار، ولايبقى من يبغض أهل البيت عليهم السلام.[2]

آنگاه مهدی علیه السلام فرماندهان خود را به شهرها می‌فرستد تا به عدل و دادگری میان مردم بپردازند. گوسفند و گرگ باهم در یک مکان به چریدن می‌پردازند، کودکان با مارها و عقرب‌ها بازی می‌کنند، چیزی به آنان زیان نمی‌رساند. شرّ و بدی از میان می‌رود و خیر و نیکی باقی می‌ماند. انسان یک مدّ[3] بذر می‌پاشد و هفتصد مدّ برای او حاصل می‌دهد همانگونه که خداوند بزرگ فرموده است: «همانند دانه‌ای که از آن، هفت شاخه می‌روید و در هر یک از آن، صد دانه وجود دارد و خداوند برای هر که بخواهد افزایش می‌دهد».

ربا، زنا، شراب خواری، و ریاء از بین می‌رود، و مردم به سوی بندگی خدا، کارهای مشروع و دینداری و نمازهای جماعت روی می‌آورند. عمرها طولانی می‌گردد، و امانت پرداخته می‌شود، درختان میوه‌دار می‌شوند و برکت‌ها افزوده می‌شود. افراد بد هلاک می‌شوند و خوبان باقی می‌مانند و کسی که دارای کینهٔ اهل بیت علیهم السلام باشد باقی نمی‌ماند.

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۱.

۲. موسوعة أحاديث أميرالمؤمنين عليه السلام: ۳۲۸، عقد الدرر: ۲۱۱ و ۲۵۷.

۳. مُدّ: ده سیر.

امنیّت جهانی
از ویژگی‌های عصر ظهور است

امنیّت جهانی از ویژگی‌های عصر ظهور است، و پادشاهانی که مدّعی ایجاد امنیّت بوده‌اند، گامی بیش از ادّعا برنداشته‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

... یسیر المهدي علیه السلام **بمن معه ولایحدث في بلَد حادثةً إلاّ الأمن والأمان و البُشریٰ، وعن یمینه جبریل، وعن شماله میکائیل** علیهما السلام **والنّاس یلحقونه من الآفاق.**[1]

حضرت مهدی علیه السلام با کسانی که در خدمت او هستند در زمین سیر می‌کنند و در هیچ بَلَدی حادثه‌ای به وجود نمی‌آورند مگر امن و امان و بشارت (به فرارسیدن تحوّلات عظیم جهانی و دگرگونی‌های مهمّ در جسم و جان همه) در حالی که جبرائیل در طرف راست آن حضرت و میکائیل علیهما السلام در طرف چپ آن بزرگوار هستند و مردم از سراسر افق‌های زمین به آن حضرت می‌پیوندند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این روایت تصریح فرموده‌اند که از سراسر جهان، مردم به آن حضرت ملحق می‌شوند. و این گواه بر آنست که پیوستن مردم جهان به آن بزرگوار، بر اساس امن و امان، آسایش و امنیّت، و آگاهی فرارسیدن تحوّل و تکاملِ انسانهاست.

از فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام چنین نتیجه می‌گیریم که پیوستن مردم جهان بر اساس مشاهدهٔ برنامهٔ حیاتبخش و نجات‌دهندهٔ حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه می‌باشد.

* * *

با ظرفیّت‌های کم و کوچک، قلب‌های آشفته و مغزهای خفتهٔ مردم،

---

۱. عقد الدرر: ۱۳۶.

چگونه می‌توان رازهای بزرگ و اسرار شگفت‌انگیز را برای آنان بیان نمود. اگر در ظرفی بیشتر از ظرفیّت آن، آب یا چیز دیگری بریزیم آیا سرریز نخواهد شد؟! همینگونه، گفتن مطالب مهمّی که بیشتر از ظرفیّت مردم است، آنان را دچار لغزش، تردید و انکار خواهد نمود، به این جهت تا زمانی که غیبت ادامه داشته باشد و مغزها خفته و افکار آشفته است، کشف رازهای بزرگ برای جامعه‌ای که از توانِ فکری محدودی برخوردار است صحیح نیست.

نه تنها رازهای مهمّ معنوی بلکه نکته‌های ارزشمند علمی از عموم مردم پوشیده خواهد ماند؛ تا روزگاری که با تابش انوار تحوّل‌بخش ولایت، مردمِ گیتی از محدودیّت‌های فکری نجات یابند و آمادگی برای درک و فهم مطالب را پیدا نمایند.

به این جهت، خاندان وحی علیهم‌السلام از کشف رازهای مهمّ برای عموم مردم خودداری می‌نمودند. این واقعیّتی است که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بارها به آن تصریح فرموده‌اند. جریانی را که نقل می‌کنیم بیانگر این حقیقت است:

همهٔ موجودات دارای درک و شعور هستند

در کتاب «الأربعین» ـ نوشتهٔ یکی از اهل سنّت ـ آمده است: ابن أبقع اسدی، یکی از غلامان امیر مؤمنان حضرت علی علیه‌السلام گوید:

با گروهی از مردم به همراه **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در صحرای بی‌آب و علفی بودیم، شب فرا رسید، حضرتش در جستجوی محلّی بودند که فرود آیند. آن حضرت در موضعی فرود آمده و مردم نیز فرود آمدند.

من نیز افسار قاطرش را گرفتم، ساعتی نگذشت ناگاه دیدم قاطر از ترس به هیجان درآمده گوشهایش را بالا می‌برد و پاهایش را بر زمین می‌زند و مرا می‌کشاند.

حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ از این حرکت از خواب بیدار شده و فرمود:

چه خبر است؟

عرض کردم: قاطر به هیجان آمده و بی‌قراری می‌کند.

حضرت فرمود: احساس می‌کنم که حیوان درنده‌ای در این نزدیکی‌ها دیده باشد.

آنگاه حضرتش برخاست و شمشیرش را حمایل نمود و نگاه کرد و حیوان درنده‌ای را دید و به او فریاد زد. حیوان درنده توقّف کرد، حضرت به طرفش رفت، وقتی حضرت به کنار حیوان رسید، درنده پاهای حضرتش را ـ همانند گربه که ته دیگ را می‌لیسد ـ می‌لیسید. حضرت کنار گوش او ایستاد و فرمود:

برای چه اینجا آمده‌ای؟

ما از آن حیوان همهمه‌ای شنیدیم، ولی منظورش را نفهمیدیم.

حضرت رو به ما کرد و فرمود: آیا می‌دانید چه می‌گوید؟

عرض کردیم: نه.

فرمود: او از من اجازه می‌خواهد که همین امشب به قادسیّه رفته و سنان بن وابل را بخورد.

و نیز می‌گوید: من بر کسانی که با محمّد و آل محمّد ﷺ دشمنی دارند مسلّط هستم. و این در حالی است که سنان با من به جنگ برخاست در حالی که با من معاهده بسته بود و اکنون پیمان شکسته است.

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ﷺ به درنده گفت: برو و کارت را انجام بده.

درنده رفت و ما شب را در همانجا ماندیم و امیر مؤمنان علی ﷺ به جایگاه خود بازگشت. بعد، از قادسیّه خبر رسید که شب گذشته درنده‌ای سنان را دریده و خورده است.

همراهان حضرت علی ﷺ به همراه حضرتش به سوی قادسیّه رفتند و اهالی قادسیّه را از قضیّهٔ گفت و گوی علی ﷺ با درّنده آگاه نمودند، من از این جریان شگفت‌زده شدم.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام فرمود:

ممّا تعجّب؟ هذا أعجب أم الشمس أم العين أم الكواكب؟ فوالّذي فلق الحبّة وبرئ النسمة لو أحببت أن أرى الناس ممّا علّمني رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من الآيات والمعجزات والعجائب لكان يرجعون كلّهم كفّاراً.

از چه تعجّب می‌کنی؟ آیا این شفگت‌انگیزتر است یا خورشید یا ماه یا ستارگان؟ سوگند خدایی راکه دانه را شکافت و موجود زنده را آفرید؛ اگر بخواهم آیات، نشانه‌ها، معجزات و شگفتی‌هایی راکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من یاد داده به مردم نشان دهم هر آینه مردم همه (به جهت نداشتن ظرفیّت) کافر خواهند شد... .[1]

این روایت، یک نمونه از مواردی است که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آن تصریح فرموده‌اند که از بیان نشانه‌ها، عجایب و معجزات بسیاری خودداری می‌کنند، زیرا اگر آن‌ها را برای مردم بیان کنند نه‌تنها نمی‌پذیرند، بلکه به انکار آن‌ها برمی‌خیزند.

ولی سرانجام با تحوّلی که در سراسر عالم هستی ایجاد می‌شود، انسان‌ها آمادهٔ دانش و بینش جدید خواهند شد؛ آری در آن زمانِ پرشکوه انسان‌ها با تمام وجود پذیرای نکته‌ها و اسرار بزرگی که به قلب آنها الهام می‌شود خواهد بود.

تحوّل جهانی اختصاص به انسان‌ها ندارد

این تحوّلِ شگفت‌انگیز نه‌تنها انسان‌ها، بلکه حیوانات و جمادات را نیز در برمی‌گیرد. به این گفتار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام توجّه کنید:

در کتاب «منتخب البصائر» می‌نویسد: کتابی را دیدم که در آن خطبه‌های

---

۱. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم‌السلام: ۲۲۱/۲ به نقل از المجموع الرائق: ۳۶۹/۲ ح ۳۷. نظیر این روایت را ابن شاذان رحمه‌الله در الفضائل: ۱۷۰ آورده است.

مولایمان **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام را گرد آورده بودند، در پایان یکی از خطبه‌ها، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام اشاره‌ای به زمان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه نموده و می‌فرماید:

ثمّ یسیر إلی مصر فیصعد منبره فیخطب الناس، فستبشر الأرض بالعدل، وتعطي السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتتزیّن لأهلها، وتأمن الوحوش حتّی ترتعي في طرق الأرض کأنعامهم، ویقذف في قلوب المؤمنین العلم، فلا یحتاج مؤمن إلی ما عند أخیه من علم.

(آنگاه که حضرتش ظهور کند ...) به سوی مصر می‌رود، (وارد مسجد جامع آن شهر شده) بالای منبرش قرار می‌گیرد و برای مردم خطبه می‌خواند، پس بشارت می‌دهد به زودی عدالت سراسر جهان فرا می‌گیرد و آسمان باران خویش را می‌بخشد.

درختان میوه می‌دهند و زمین گیاهانش را برای مردم عرضه می‌کند، زمین برای اهل آن زینت داده می‌شود، مردم از درندگان در امان می‌شوند تا جایی که در میان راه همانند چهارپایان می‌چرند، علم و دانش در دل‌های مؤمنان القاء می‌شود، تا جایی که مؤمنی نیازمند دانش برادرش نمی‌شود.

در آن روز، تأویل این آیهٔ شریفه محقّق می‌شود که می‌فرماید:

﴿یُغْنِ اللهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾[1].

«خداوند هر کدام از آن‌ها را با فضل و کرم خود بی‌نیاز می‌کند».

زمین گنج‌های خود را آشکار می‌سازد و حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

کلوا هنیئاً بما أسلفتم في الأیّام الخالیة.

بخورید، گوارای وجودتان باشد، به سبب اعمالی که در روزگاران گذشته انجام دادید.[2]

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۰.

۲. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۷۸۴/۲ به نقل از بحار الأنوار: ۸۵/۵۳ و ۸۶ ضمن ح ۸۶.

در طول تاریخ افراد زیادی از کسانی که به قدرت رسیده‌اند ادّعای اصلاح جامعه و پاکسازی آن را داشته‌اند. ولی این گفته از مرز ادّعا نگذشته و هیچگاه به حقیقت نپیوسته است.

هیچ زمانی نبوده است که جهان از مظلومان، محرومان و ستمدیدگان خالی باشد و این بهترین دلیل و گواه بر این نکته است که تاکنون هیچ حکومتی نتوانسته است عدالت و امنیّت را در جهان حاکم سازد.

چون وجود مظلومان و محرومان دلیل بر عدم وجود دولت مصلح و اصلاحگر است، لازمهٔ حکومت عدالت‌گستر و اصلاحگر، عدم وجود افراد مظلوم در میان جامعه است. بنابراین در دولت جهانی مصلح عالم حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه ـ که تنها حکومت اصلاحگر جهانی است ـ در هیچ نقطهٔ گیتی فردی مظلوم و ستمدیده وجود نخواهد داشت؛ زیرا همهٔ مظلومان بر اساس اجرای عدالت به حقّ خود می‌رسند و همهٔ مظلومان جهان از ظلم و ستمِ ستمگران نجات می‌یابند و در پناه حکومت دادگر و عدالت‌گستر امام عصر عجّل الله تعالی فرجه از آسایش و امنیّت کامل برخوردار می‌شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در «نهج البلاغه» اصلاح کشور را در صورتی می‌دانند که مظلومان جامعه در امنیّت قرار گرفته و از ظلم و ستم زورگویان در امان باشند. پس وجود امنیّت در جامعه، از شرایط حکومت اصلاحگر است و هر حکومتی که خواستار اصلاح است باید بندگان مظلوم و افراد ستمدیده را در پناه حکومت عادلانه در امنیّت قرار دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

أللّهمّ إنّا أردنا ... أن نظهر الإصلاح في بلادك فيأمن المظلومون من عبادك.[1]

---

۱. نهج البلاغه: خطبهٔ ۱۳۱.

خداوندا؛ ما اراده نمودیم ... که اصلاح را در میان شهرهای تو ظاهر سازیم تا افراد مظلوم از بندگان تو در امنیّت قرار گیرند.

بنابراین در امنیّت قرار گرفتن مظلومان و ستمدیدگان، در گرو وجود حکومت صالح است وگرنه وجود افراد ستمدیده و مظلوم در جامعه همچنان ادامه خواهد داشت.

اکنون که لزوم وجود امنیّت را بیان کردیم، مناسب است به ابعاد امنیّت نیز پرداخته و اندکی به توضیح آن بپردازیم:

چگونه امنیّت و آسایش سراسر جهان را فرا می‌گیرد

بدیهی است که امنیّت و آسایش سراسر جهان را در صورتی فرا خواهد گرفت که موانع ایجاد امنیّت در جهان ریشه‌کن شود، زیرا تا آنچه مانع ایجاد امنیّت است در جهان وجود داشته باشد، جهان از این نعمت بزرگ بی‌بهره خواهد ماند؛ یکی از عوامل مهمّی که مانع گسترش امنیّت در سراسر جهان است وجود فتنه‌ها و فتنه‌گران است برای روشن شدن این مطالب اوّل به نقش مثبت و منفی فتنه‌ها پرداخته و سپس به لزوم ریشه‌کن ساختن فتنه‌ها و نابودی آشوبگران و فتنه برانگیزان خواهیم پرداخت.

نقش مثبت و منفی فتنه‌ها

آشوب‌ها و فتنه‌های بزرگ، نقش بسیار مهمّی در سازندگی مردان بزرگ و پاکسازی و تطهیر دوستان خدا دارد. اگر چه بسیاری از مردم در فتنه‌های ویرانگر گمراه می‌شوند و هستی و ارزش خود را به باد می‌دهند، ولی انسان‌های اصیل نه تنها گرفتار فتنه‌ها نمی‌شوند، بلکه ساخته می‌شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

ستكون فتنة يُحصّل الناسَ كما يُحصّل الذهب في المعدن.[1]

به زودی فتنه‌ای به پا می‌شود که مردم را خالص می‌کند؛ همان‌گونه که طلا در معدن خالص می‌شود.

هزاران سال طول می‌کشد تا معدن، گوهر کم‌ارزش یا طلای مغشوش را تبدیل به طلای ناب کند. ولی گاهی فتنه‌ها آنچنان مهمّ و مؤثّر هستند که در مدّتی کوتاه، انسان‌های اصیل را پاک می‌سازند همان‌گونه که در زمانی اندک بسیاری از افراد بی‌ارزش را به هلاکت رسانده، گمراه و نابود می‌نمایند.

در واقع این‌گونه فتنه‌های عظیم، کمبودهای مردان بزرگ را جبران می‌کند و صفات و خصلت‌های بی‌ارزش آن‌ها را تبدیل به ویژگی‌های پرثمر می‌کند؛ زیرا آنان با فتنه‌ها سازش نمی‌کنند و با آشوب‌ها نمی‌سازند، بلکه می‌سوزند و این سوختن نه‌تنها آن‌ها را می‌سازد بلکه به سرعت ساخته‌شدن آنان می‌افزاید.

اگر هزاران سال طول می‌کشد تا طلای مغشوش در معدن به طلای خالص تبدیل شود[2]، ولی آتش و کوره در کمتر از ساعتی آن را تبدیل به طلای ناب می‌کند. همچنین مردانی که برای خودسازی و تهذیب نیاز به گذشت سال‌ها و مرور زمان‌های طولانی دارند، گاهی آتش فتنه‌ها و گرفتاری‌ها، آنان را در زمانی کوتاه می‌سازد.

بدیهی است فتنه‌ها برای تعداد کمی دارای نقش مثبت می‌باشد و متأسّفانه اینگونه افراد، بسیار اندک هستند و عموم مردم گرفتار فتنه‌ها شده و گرفتار فتنه‌گران جهان می‌شوند و به این جهت مردمان جهان آسایش و امنیّت را از دست می‌دهند.

---

۱. احقاق الحقّ: ۲۸۸/۱۳ از مستدرک نیشابوری: ۵۵۳/۴.

۲. برای آگاهی از چگونگی پیدایش معدن‌های طلا و گوهرهای گرانبها در دل خاک، می‌توانید به کتاب «نخبة الدهر في عجائب البرّ والبحر» رجوع کنید.

توجّه به فتنه‌های آخر الزمان

در چند روایت چگونگی بهره‌مند شدن و هدایت انسان‌ها از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در زمان غیبت به خورشیدی که در پشت ابر قرار گرفته باشد تشبیه شده است.

یکی از وجوه بسیار مهمّ تشبیه آن حضرت به خورشید و عصر غیبت را به ابر، این است که انسان باید با این مثال آموزنده، متوجّه فتنه‌های آخرالزمان شده و بداند بر اثر غیبت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و دور ماندن مردم از تشرّف و حضور خدمت آن حضرت چگونه ممکن است از نورِ حقیقت فاصله بگیرند؟

برای توضیح مطلب به این نکتهٔ مهمّ توجّه کنید: از این روایت ما باید این درس بزرگ را فراگیریم: همان‌گونه که ابری که از مقداری بخار تشکیل شده ممکن است جلوی جلوهٔ خورشید جهان‌افروز را بگیرد و نگذارد ما خورشید را ببینیم، به همین صورت ممکن است در عصر غیبت یک فرد پوچ و بی‌ارزش و گمراه و گمراه کننده با استفاده از عنوان‌هان گوناگون، میان ما و خورشید جهان‌افروز امامت فاصله شود. یک دوست ناباب، یک همسایهٔ گمراه و یا یک خویشاوند راه گم‌کرده با یک ترفند پوچ، می‌تواند انسان را از راهِ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه و توجّه و تقرّب به آن بزرگوار بازدارد.

همان‌گونه که در روزهای ابری، تکّه‌های ابر به هم می‌پیوندند و مانع دیدن خورشید می‌شوند، در روزگار غیبت نیز دشمنان کوچک و بزرگ نیز به هم می‌پیوندند و با نیرنگ‌های گوناگون، مردم را از توجّه به امام زمان ارواحنا فداه و روی آوردن به سوی آن حضرت بازمی‌دارند، تا جایی که غفلت از آن حضرت، گریبانگیر بسیاری از دوستان شده و از یاد نمودن آن بزرگوار غافل مانده و همچنان این اصل حیاتی دین را به دست فراموشی می‌سپارند.

عظمت محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام را نمی‌توان توصیف کرد

آن بزرگوار، ذخیرهٔ الهی و آخرین بازماندهٔ امراء هستی و صاحبان ولایتِ ملک و ملکوت می‌باشند، ما هیچگاه نمی‌توانیم عظمت آن بزرگواران را بیان کنیم؛ زیرا که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام می‌فرمایند:

جلّ مقام آل محمّد علیهم‌السلام **عن وصف الواصفین ونعتِ الناعتین وأن یقاس بهم أحدٌ من العالمین.**[1]

مقام آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین برتر از وصفِ توصیف‌کنندگان و ستایشِ ستایشگران و برتر از آنست که احدی از جهانیان با آنان مقایسه شود.

با اینهمه عظمت که آن بزرگواران دارند، هم‌اکنون که آخرین بازماندهٔ آنان وجود دارند و جامعهٔ ما در زمان امامت و رهبری آن حضرت به سر می‌برد، از توجّه به مقام عظیم ولایت آن بزرگوار غافل است. در صورتی که هر انسانی باید به امام زمان خود توجّه داشته و با مقام و عظمت بیکران حضرتش آشنا باشد. ولی متأسّفانه ما خدا را از یاد برده‌ایم، و امام زمان را فراموش کرده‌ایم، ما در امواج غفلت غرق گشته‌ایم و این امواج هر زمانی ما را به سویی می‌افکند و متأسّفانه از این گرفتاری آگاهی نداریم، زیرا ما خود را نیز فراموش کرده‌ایم و این عقوبتی است که خداوند ما را به آن مبتلا ساخته‌است؛ زیرا هر کس خدا را فراموش کند و از یاد جانشین خدا و از توجّه به امام زمان خود غفلت کند، خداوند او را به خودفراموشی گرفتار می‌سازد.

خداوند می‌فرماید:

﴿نَسُوا اللهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُم﴾[2].

---

۱. بحار الأنوار: ۱۷۱/۲۵.

۲. سورهٔ حشر، آیهٔ ۱۹.

خدا را فراموش نمودند، پس خدا هم آنان را از یادشان برد.

آنان‌که خدا را از یاد ببرند، آنان‌که نعمت‌های بی‌شمار الهی را فراموش کنند، خدا هم آنان را از یاد خودشان می‌برد؛ همان‌گونه که خدا و امور الهی را به دست فراموشی سپردند، خود و قدرت‌ها و توانایی‌های عظیم خود را فراموش می‌کنند. از آن‌ها غفلت می‌ورزند و با آن‌ها فاصله می‌گیرند.

هر کس از خدا و از امام زمانش فاصله بگیرد، و از آن‌ها دور شود، از خودش نیز فاصله گرفته و دور می‌شود، از خودش نیز غفلت می‌ورزد و نفس خود را به فراموشی می‌سپارد. او نمی‌داند که خود یک گنجینه است[1] و خداوند گنج پربهایی را در نهاد او قرار داده است، او باید آن گنج را بیابد و گرنه خود را گم کرده است. نه تنها خود را، بلکه خدا و امام زمانش را نیز گم کرده است و تا به یاد خداوند نپردازد و از امام زمانش غافل باشد، نه‌تنها خدا و امام زمان بلکه خود را نیز نخواهد جست و همچون سایر گم‌گشتگان گم‌شده باقی خواهد ماند، اگرچه خود را راه‌یافته پندارد. چه بسیارند عارفانی که با قافلهٔ غافلان همگامند.

س: پس انسان گمشده کی خود را می‌یابد؟!

ج: آنگاه که خداوند را به یاد آورد و از غفلت و بی‌توجّهی به خداوند و امام زمانش دست بردارد.

رحمت واسعهٔ الهی و کشتن دشمنان

خداوند بزرگ و مهربان دارای رحمت کامله است و از امام عصر عجّل الله تعالی فرجه به عنوان «**رحمة الله الواسعة**» یعنی «رحمت فراگیر خداوند» یاد شده است. هرچند تاکنون رحمت الهی به طور کامل در میان جهانیان گسترش نیافته است، ولی در دوران پرشکوه ظهور، امام زمان ارواحنا فداه رحمت

---

۱. اشاره به حدیث شریف: «الناس معادن کمعادن الذهب والفضّة».

خداوند را گسترش داده و فراگیر می‌سازند.

علّت اینکه تاکنون رحمت کاملهٔ الهی بر همه جا و بر همه کس جاری نشده، وجود شیطان و پیروان او بوده است که با پیروی از او و نفس امّاره با ظلم وستم و نیرنگ خود، مانع گسترش کامل رحمت الهی بوده و هستند.

حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه با نابود ساختن آنان، آنچه را که مانع گسترش و فراگیر شدن رحمت کاملهٔ الهی است، برطرف می‌سازند و رحمت و مهربانی خداوند را در سراسر جهان جاری می‌نمایند.

علّت کشته‌شدن خونخوارانی که از شیطان پیروی می‌کنند، دست‌بردار نبودن آنان از گمراهی، ستم‌گری و خونخواری، و مانع بودن آنان برای اجرای عدالت و ایجاد امنیّت و آسایش و پیاده شدن دستورات الهی است.

در روزگاری که درندگی از درندگان، گزندگی از گزندگان و توحّش از حیوانات وحشی گرفته می‌شود و گوسفند و گرگ و شیر و آهو از یک چشمه آب می‌نوشند، باز هم کسانی که از حیوانات پست‌تر هستند از خوی حیوانی خویش دست برنمی‌دارند.

انتقام از خونریزان جهان برای گسترش رحمت الهی است

خداوند، اهل بیت علیهم‌السلام را از نور و رحمت خود آفریده است برای گسترش رحمت خود.

«خلقهم من نوره ورحمته، من رحمته لرحمته».[1]

ایشان را از نور و رحمت خود خلق کرده تا رحمت او را ظاهر کنند.

این ستمگران و زورگویان جهان هستند که مانع گسترش رحمت الهی تا حال شده‌اند و تا زمانی که غیبت ادامه دارد مانع آن خواهند بود.

---

۱. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم‌السلام: ۱۲/۱.

پس نابود کردن ستمگران و از میان برداشتن آنان که توبه نمی‌پذیرند، هر ـ چند انتقام از آنهاست ـ ولی به خاطر گسترش دادن دامنهٔ رحمت الهی بر همهٔ **مخلوقات و تمامی موجودات جهان است که اجرای عدالت و ایجاد امنیّت از نمونه‌های روشن آن می‌باشد.**

نابودی امواج غیر سالم در جهان

یکی از علل مهمّ کشتار خودکامگان جهان در عصر ظهور، خودکامگی آنان و تسلیم نشدن آنان در برابر مقام عظیم ولایت و اجرای عدالت است. نه‌تنها آنان حاضر به تسلیم در برابر حقّ و حقیقت نیستند، بلکه با آن به مقابله پرداخته و به پندار خود می‌خواهند مانع اجرای عدالت‌گستر جهانی شوند. به این جهت به زندگی ننگین آنان خاتمه داده می‌شود تا عموم مردم از شرّ آنان راحت شده و همای رحمت الهی بر سر همهٔ جهانیان سایه افکند و تمام ابعاد امنیّت در سراسر جهان ایجاد گردد.

بدیهی است اینگونه افراد، از نظرِ ساختار وجودی با افراد عادّی تفاوت‌های فراوانی دارند، که از جملهٔ آن‌ها می‌توان هالهٔ تاریک اطراف بدن آنان و امواج آلودهٔ فکری آنان را که در فضا تأثیر می‌گذارد، نام برد.

چون خودکامگان و خونریزان جهان از قدرت‌های منفی برخوردارند، هالهٔ تاریک و امواج افکار غیر سالم و ویرانگر آنان نیز، با سایر مردم متفاوت است. بدیهی است با کشته شدن و نابود گردیدن آنان، هالهٔ تاریک و امواج فکری مخرّب آنان از میان رفته و قدرت شارژ کردن امواج غیر سالم در افراد دیگر را از دست می‌دهند.

این نمونه‌ای بزرگ از نابود شدن امواج غیر سالم در جهان، در روزگار پرشکوه و درخشانِ ظهور است.

بنابراین در آن زمان، آنان‌که با هالهٔ تیرهٔ خود و با افکار تاریک می‌خواهند نور خدا را خاموش سازند کشته خواهند شد و سایهٔ شوم امواج مسموم‌کنندهٔ

افکارشان نابود می‌شود.

بدیهی است در عصر ظهور نه تنها افراد جنایت‌کارانی که از کردار زشت دست بر نمی‌دارند نابود می‌شود و با نابودی آنها آثار افکار شوم آنان نیز برداشته می‌شود، بلکه وسیله‌های مخرّب و ویرانگری که آنها ساخته‌اند و فضای جهان را آلوده نموده‌اند نیز، نابود شده و آثار ویرانگر آن‌ها که در انسان‌ها و موجودات دیگر اثر می‌گذارد، نابود می‌شود.

پاسخ به یک سئوال

با توجّه به گسترش یافتن امنیّت در سراسر جهان در عصر ظهور، پیشرفت بینش و بصیرت، جهشِ علم و دانش و تحوّل در سراسر جهان، که به وسیلهٔ حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه پدیدار می‌شود؛ آیا صحیح است بگوییم ولایت آن بزرگوار از ولایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و سایر ائمّهٔ اطهار علیهم السلام بیشتر است؟! یا حقیقت چیز دیگری است که ما به آن توجّه نداریم؟

برای یافتن پاسخ صحیح می‌گوییم: بسیاری از افرادی که در مسائل اعتقادی دچار اشتباه شده‌اند، به خاطر توجّه نکردن به جوانب مسأله و دچار شدن به افراط و تفریط در واقعیّات بوده‌اند.

ما برای اینکه پاسخ سئوال کاملاً روشن شود و به افراط و تفریط دچار نشویم، سئوال دیگری را به عنوان مقدّمه برای پاسخ سئوال قبل طرح می‌کنیم تا دچار مشکل اعتقادی نشویم:

چرا حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه با آنهمه قدرت و ولایتی که در عصر پرشکوه ظهور، ظاهر می‌نمایند، در عصر غیبت از آن استفاده نمی‌کنند؟ مگر در عصر غیبت، آن بزرگوار دارای ولایت مطلقهٔ کلیّه نیستند؟ و نیز آیا ائمّهٔ دیگر در زمان امامت خود دارای این مقام نبوده‌اند؟ اگر آنان دارای این مقام بودند چرا آن را به کار نگرفتند؟

در پاسخ به این سئوال می‌گوییم: امام عصر عجّل الله تعالی فرجه در عصر غیبت همانند عصر ظهور، دارای مقام ولایت کلیّه هستند، همان‌گونه که سایر ائمّه علیهم السلام دارای این مقام بوده و هستند.

با اینکه آن بزرگوار، هم در عصر ظهور و هم زمان غیبت، دارای مقام ولایت کلیّه هستند. چرا آن بزرگوار با همهٔ قدرتی که دارا هستند و در عصر پرشکوه ظهور، جهان را سرشار از عدل و عدالت، دانش و بینش می‌نمایند و چهرهٔ گیتی را متحوّل می‌سازند، اکنون آن را ظاهر نمی‌سازند؟

جواب: زیرا اراده و مشیّت آن حضرت با اراده و مشیّت خداوند است؛ هرگاه خداوند چیزی را بخواهد آنان می‌خواهند و هرگاه آن حضرت چیزی را بخواهند خداوند می‌خواهد. و چون تا قبل از فرارسیدن عصر ظهور، اذن خداوند به استفاده از ولایت مطلقهٔ کلیّه صادر نشده، آن را به همان مقدار که خدا می‌خواهد اعمال می‌کنند.

نکته‌ای که لازم است به آن توجّه داشته باشیم این است که سایر ائمّه علیهم السلام نیز دارای مقام ولایت کلیّه بوده و هستند، و همان‌طور که امام عصر عجّل الله تعالی فرجه در زمان غیبت از طرف خداوند اذن ندارند آن را کاملاً اظهار نمایند، بقیّهٔ ائمّه علیهم السلام نیز این‌گونه بودند ولی در موارد جزئی همهٔ امامان ما از ولایت کلیّهٔ خود استفاده نموده و تا جایی که مردم تحمّل و ظرفیّت داشته‌اند آن را ظاهر می‌ساخته‌اند.

اوج امنیّت در عصر ظهور

بحث دربارهٔ امنیّت در عصر درخشان ظهور، بسیار جالب و شورانگیز است و انسان را برای هرچه زودتر فرارسیدن آن روزگار فرخنده، چشم براه و آماده می‌سازد.

ما وقتی به اوج این حقیقت دست می‌یابیم که بحث امنیّت را کاملاً ارزیابی نموده و آن را از نظر ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار دهیم. برای روشن شدن

این مطلب، بحث امنیّت را دسته‌بندی نموده، سپس به نکات بسیار جالبی در پیرامون آن‌ها می‌پردازیم.

امنیّت در همهٔ ابعاد زندگی

از آنجا که مردم به انواع بلاها و گرفتاری‌ها عادت نموده و در آن زاده شده و زندگی می‌کنند، بسیاری از آنان نه به خوبی از گرفتار بودن خود به آن خبر دارند و نه می‌دانند بلا و گرفتاری چیست؟! و نه می‌دانند امنیّت و آسایش به چه معنی است؟!

به این جهت می‌پندارند: اگر جنگی در میان نباشد امنیّت وجود دارد و مردم در آسایش هستند؛ گویی که مقصود از امنیّت، فقط امنیّتِ جانی است. آنان به این حقیقت توجّه ندارند که جنگ و خونریزی یکی از انواع بلاهاست و چه بسا بلاهایی وجود دارد که هزار مرتبه از جنگ بدتر و اثر آن در نابودی امنیّت بیشتر است.

دزدی، غارت و زورگویی در جهان بیداد می‌کند، در این صورت چگونه می‌توان گفت: امنیّت در جهان وجود دارد؟!

فقط در آمریکا در سال ۲۰۰۰، ۴۰۸ هزار مورد دزدی صورت گرفت که ۱۶۱ هزار مورد آن با اسلحهٔ گرم بوده است. البتّه گزارش‌های دیگر از منابع دیگر حاکی است که در سال ۲۰۰۱، حدود ۱۰ میلیون فقره دزدی به ارزش ۱۷ میلیارد دلار، رخ داده است. در ضمن ۱۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر، در همین سال (۲۰۰۱) در ارتباط با جرایم جنایی دستگیر شده‌اند.[1]

ظلم و ستم و زورگویی آنقدر زیاد است که به عنوان مثَل آورده‌اند:

پادشاهی فرمان داد: هر کس نقصی در اعضای بدن خود داشته باشد باید برای هر نقص ده درهم تاوان بدهد. یکی از شحنگانِ وی مردی یک چشم را

---

۱. آمارها پرده برمی‌دارند: ۲۴۹.

دید که در کنار کوچه نشسته گدایی می‌کند. گفت: به فرمان سلطان باید ده درهم تاوان بپردازی!

مرد گدا گفت: چه، چه، چه تاوانی؟

با شنیدن این جمله، شحنه متوجّه شد که آن مرد لکنت زبان هم دارد. گریبانش را گرفت و گفت: چه خوب شد فهمیدم، الکن هم که هستی، باید بیست درهم بپردازی!

مرد گدا خواست از جای خود برخیزد و از چنگ شحنه بگریزد ولی چون شَل بود نتوانست برخیزد. شحنه دانست که شَل هم هست، فریاد برآورد: مَجُنْب که گنجی![1]

ابعاد گوناگون امنیّت:

۱ ـ امنیّت فردی

۲ ـ امنیّت اجتماعی

۳ ـ امنیّت جهانی

امنیّت فردی و تأثیر آن در امنیّت اجتماعی:

بدیهی است جامعه از افراد تشکیل می‌شود و هر فردی عضوی از اعضای جامعه است؛ بنابراین با ساخته‌شدن یک فرد که در افکار و اندیشه‌ها و کردار و رفتار او تحوّل ایجاد شده و هالهٔ تاریک اطراف پیکر او به هاله‌ای نورانی تبدیل شده، عضوی از اعضای یک جامعه تکامل یافته است و هر قدر شخصیت آن شخص بیشتر باشد و از نقش سازنده‌ای برخوردار باشد در افراد جامعه بیشتر اثر می‌گذارد.

بنابراین وقتی یک فرد به امنیّت فکری و جسمی می‌رسد، در واقع عضوی از اعضای یک جامعه به امنیّت، آسایش و آرامش دست یافته است. و با تحوّل

---

۱. دوازده هزار مَثَل فارسی: ۸۷۲.

او بعضی از افراد جامعه سالم شده و در امنیّت قرار می‌گیرند. این یک نوع تحوّل گام به گام در جامعه است که رفتار و کردار، اندیشه‌ها و افکار یک فرد بر اثر همنشینی در افراد جامعه تأثیر می‌گذارد.

ولی چون مردم در عصر غیبت، آشنایی درستی با اشتباه کاری‌های خود ندارند و با فرارسیدن عصر ظهور از وجود آن‌ها به خوبی آگاه می‌شوند، و چون مانعی برای خودسازی آن‌ها نیست، به سرعت برای برطرف ساختن آن‌ها پیش می‌روند.

این حقیقتی است که در عصر ظهور در تمام افراد جهان واقع می‌شود.

گسترش امنیّت در جهان نیاز به قدرت جهانی دارد

به این نکتهٔ بسیار مهمّ باید توجّه داشته باشیم که ایجاد امنیّت در جهان و گستردن آسایش در عالم، نیاز به قدرت جامع و جهانی دارد. یک فردِ محدود که از قدرت‌های اندک برخوردار است، چگونه می‌تواند یک برنامهٔ جهانی و عالم‌گیر را اجراء نماید؟!

تاکنون بزرگترین پادشاهان جهان و نامی‌ترین آن‌ها نتوانسته‌اند امنیّت را نه‌تنها در جهان بلکه در کشور خود ایجاد کنند. حتّی آنان‌که برای کشورداری به سحرخیزی و شبگردی می‌پرداختند، نتوانستند امنیّت را برای جامعهٔ خود به ارمغان آورده و مظلومان و محرومان کشور خود را به امنیّت و آسایش برسانند. در این باره جریان جالبی را برای شما نقل می‌کنیم:

پاسخ دندان‌شکن به ناپلئون

ناپلئون اوّل غالباً شب‌ها با تغییر لباس در میان اردوهای خود می‌گشت و از احوال سربازهای خود جویا می‌شد. در یکی از اسفار یکی از صاحب منصب‌ها یک نفر سرباز کم داشت، یک نفر از اهالی «جرمن» را اجیر کرده به

جای آن سرباز فرانسه گذاشته بود، چون از حالت ناپلئون خبر داشت احتیاطاً به آن سربازِ بدل گفت: اگر شخصی نزد تو آمد و از تو جویا شد چنین جواب بده، و آن سرباز هیچ زبان فرانسه نمی‌دانست، همین قدر به او یاد داده بود:

اوّل بگو: از فلان شهر، دوّم بگو: بیست، سوّم بگو: دو سال، و چهارم بگو: هر دو، و ناپلئون غالباً همین چهار کلمه را می‌پرسید که از کدام ولایت هستی؟ سرباز می‌گفت: از فلان شهر، دوّم جویا می‌شد: چند سال عمر داری؟ سوّم می‌پرسید: چند سال است که داخل نظام شده‌ای؟ چهارم می‌پرسید: به تو چه قدر حقوق رسیده؟

بر حسب اتّفاق شبی در گردش به آن گروه رسید و اتّفاقاً نوبت آن سربازِ بدل بود و او از زبان فرانسه به جز آن چند کلمه چیز دیگر نمی‌دانست. ناپلئون که به او رسید در سؤال او تقدیم و تأخیر شد؛ اوّل جویا شد که از کدام شهری؟ گفت: فلان شهر، دوّم پرسید که چند سال است نوکری می‌کنی؟ گفت: بیست سال، سوّم پرسید که چند سال از عمرت گذشته است؟ گفت: دو سال. ناپلئون خندید، دانست که این بدل است. چهارم پرسید: من دیوانه‌ام یا تو؟ گفت: هر دو و خیلی بر خندهٔ او افزود و هیچ حرف نزد.

فردا آن صاحب منصب را خواست و معلوم شد که آن سرباز بدل بوده است گفت: به حرف آخری که آن سرباز زد، از تقصیر تو گذشتم.[1]

اکنون به این نکته توجّه کنید: کسی که نمی‌تواند نه‌تنها با ملّت خود، بلکه حتّی با تعدادی از سربازان خود گفتگو نموده و از درد دل آنان باخبر شود، چگونه می‌تواند از حال آنان باخبر باشد و ظلم و ستمی که بر آنان وارد شده برطرف ساخته و آسایش و امنیّت را برای آنان فراهم سازد؟!

بنابراین باید یک قدرت بزرگ آسمانی وجود داشته باشد تا با استفاده از نیروی الهی نه‌تنها با همهٔ افراد بشر گفتگو کند، بلکه حتّی زبان حیوانات را نیز

---

۱. گلزار اکبری: ۴۸۵.

بداند و بتواند با آنها سخن بگوید، به آنان دستور دهد و در آنان تأثیر گذارده و تحوّل ایجاد نماید. و همانگونه که گفتیم قدرتی که سراسر عالم هستی را فرا گرفته باشد و بر همه چیز ولایت و سرپرستی و آگاهی داشته باشد، در انحصار خاندان اهل رسالت است که با دستان توانای حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه و ذوالفقار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام امنیّت در سراسر جهان ایجاد می‌شود.

امنیّت جهانی نیاز به تحوّل جهانی دارد

مرحوم علاّمهٔ مجلسی روایت جالبی را در بحارالأنوار نقل کرده‌اند:

الإمام المجتبی، عن أبیه صلوات الله علیهما قال: یبعث الله رجلاً في آخر الزمان وکلب من الدهر وجهل من الناس یؤیّده الله بملائکته ویعصم أنصاره، وینصره بآیاته ویظهره علی الأرض، حتّی یدینوا طوعاً وکرهاً یملاء الأرض عدلاً وقسطاً ونوراً وبرهاناً یدین له عرض البلاد وطولها لایبقی کافراً إلاّ آمن، و لا طالح إلاّ صلح، وتصطلح في ملکه السباع، وتخرج الأرض نبتها، وتنزل السّماء برکتها.[1]

امام حسن مجتبی علیه‌السلام از پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کردند: خداوند مردی را در آخرالزمان و دوران سختی و نادانی مردم برمی‌انگیزد. خداوند او را به ملائکهٔ خودش کمک می‌کند و یاورانش را حفظ می‌کند و با نشانه‌های خود او را یاری می‌نماید و او را در سراسر زمین پیروز می‌گرداند تا خواه یا ناخواه به دین او درآیند. او سراسر زمین را سرشار از عدالت و داد و نور و برهان می‌نماید. تمامی شهرها در تمامی نقاط، آنها به او ایمان می‌آورند. کافری باقی نمی‌ماند مگر آنکه ایمان می‌آورد، بدکاری نخواهد بود مگر آنکه اصلاح می‌شود، در حکومت او خوی درندگی از درندگان

۱. بحارالأنوار: ۲۸۰/۵۲، إثبات الهداة: ۴۹/۷.

برطرف می‌شود و زمین گیاهان خود را خارج می‌سازد و آسمان بارانش را می‌بارد.

از این روایت استفاده می‌کنیم: تا تحوّل در جهان و موجودات جهان ایجاد نشود، امنیّت جهانی امکان‌پذیر نیست و کسی می‌تواند در جهان تحوّل ایجاد کند که قدرت جهانی داشته باشد.

بدیهی است زمانی که همهٔ کافران ایمان آورده و همهٔ بدکاران صالح شده و همهٔ درندگان خوی درندگی از آنان گرفته شود، امنیّت همه جانبه و جهانی، سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

و اینها همه در صورتی واقع می‌شوند که یک قدرت عظیم جهانی، تحوّلی همه‌جانبه در جهان ایجاد کند.

قدرت جهانی در انحصار اهل بیت علیهم‌السلام است

ما بر اثر معرفتِ اندک خود از خاندان وحی علیهم‌السلام، در اندیشهٔ کوتاه‌مان آنان را در حصاری به نام کرهٔ زمین محصور ساخته‌ایم! و به خاطر وجود خاندان وحی علیهم‌السلام در جهان ما، از نقش و تأثیر و وجود آن بزرگواران در عالم عظیم هستی آگاهی نداریم و غافل از این نکتهٔ حیاتی هستیم که بودن اهل بیت علیهم‌السلام در کرهٔ خاکی ما دلیل بر محصور بودن ولایت آنان به کرهٔ زمین نیست؛ بلکه بنا بر روایات بسیار جالب و متعدّد، آنان حتّی قبل از دولت کریمهٔ خویش نقش خود را در سراسر عالم هستی ایفا می‌کنند.

خاندان وحی علیهم‌السلام به خاطر دارا بودن این گونه قدرت‌ها، مورد حسادت فرومایگان بوده‌اند؛ و **مُلک عظیم** آن بزرگواران اکنون نیز افراد شریر جامعه را به حسادت با آنان وا می‌دارد.

بنابراین، حکومت پراقتدار خاندان عصمت علیهم‌السلام حقیقتی است که خداوند آن را به اهل بیت علیهم‌السلام ارزانی داشته است، و چنان آن را مهمّ و باعظمت می‌داند که از آن تعبیر به ملک عظیم فرموده است.

و چون دشمنان از گذشته تا حال نتوانسته و نمی‌توانند تحقّق حکومت عظیم و ولایت و قدرت بی‌کران اهل بیت: را ببینند، به آنان حسادت ورزیده و به خیال خود برای جلوگیری از وقوع آن به مقابله پرداخته و می‌پردازند!

و به همین دلیل تا می‌توانند برای جلوگیری از تشکیل حکومت الهی خاندان وحی علیهم‌السلام و گرایش عمومی جهانیان به سوی آن بزرگواران برنامه‌ریزی می‌کنند؛ زیرا می‌دانند حکومت عادلانهٔ حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه سبب شکست و نابودی همهٔ حکومت‌های ستمگرانهٔ جهان است.

آنان به خوبی می‌دانند حکومت عدالت‌پرور حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه آنچنان جذّاب و گیرا می‌باشد که مردم سراسر جهان را به سوی خود جلب می‌کند.



اقتصاد در عصر ظهور

پیشرفت اقتصادی

یکی از مسائل مهمّی که در حکومت حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه واقع می‌شود پیشرفت عجیب اقتصاد و نجات تمام مردم جهان از فقر و تنگدستی است.

در آن روزگار پرشکوه، عوامل گوناگون فقر نابود می‌شود، و همهٔ مردم در سراسر جهان از نظر ثروت و مال، غنی و بی‌نیاز خواهند شد.

نابود شدن عوامل فقر از یک سو و از سوی دیگر ایجاد اموری که سبب بی‌نیازی مردم می‌شود، دست به دست هم داده و تمامی مردمان جهان از مال و ثروت برخوردار می‌شوند.

تمام سرزمین‌های جهان سبز و خرّم می‌شود و همهٔ بیابان‌ها به خاطر باران‌های فراوان از خشکی نجات یافته و سراسر جهان گلستان می‌شود.

با نابودی عوامل فقر و تنگدستی و ایجاد شدن اموری که دارای نقش فراوان در فراهم شدن مال و ثروت می‌باشند، همهٔ انسانها در سراسر جهان به خاطر داشتن مال و ثروت، بی‌نیاز خواهند شد.

یکی از اموری که در سبزشدن جهان و نجات مردم از خشک‌سالی نقش بسیار مهمّی دارد. بارش باران‌های فراوان می‌شود. باران‌های پرانرژی و مغناطیسی که بنابر روایات بر اثر گناهان مردم بارش آن‌ها متوقّف شده، در سراسر جهان می‌بارد و این بر اثر ترک گناه مردم و حکومت عدل و دادگری در همهٔ نقاط عالم است.

زمان ظهور امام عصر علیه‌السلام آسمان همهٔ باران خود را می‌بارد

در کتاب «منتخب البصائر» می‌نویسد: کتابی را دیدم که در آن خطبه‌های مولایمان **امیر مؤمنان علی** علیه‌السلام را گرد آورده بودند، در پایان یکی از خطبه‌ها، حضرت علی علیه‌السلام اشاره‌ای به زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نموده و می‌فرماید:

ثمّ يسير إلى مصر فيصعد منبره فيخطب الناس، فستبشّر الأرض بالعدل، وتعطي السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتتزيّن لأهلها، وتأمن الوحوش حتّى ترتعي في طرق الأرض كأنعامهم، ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من علم.

(آنگاه که حضرتش ظهور کرد ...) به سوی مصر می‌رود، (وارد مسجد جامع آن شهر شده) بالای منبرش قرار می‌گیرد و برای مردم خطبه می‌خواند، پس به زودی زمین با مژدهٔ عدل بشارت داده می‌شود و آسمان باران خویش را می‌بخشد.

درختان میوه می‌دهند و زمین گیاهانش را برای مردم عرضه می‌کند، زمین برای اهل آن زینت داده می‌شود، مردم از درندگان در امان می‌شوند تا جایی که در میان راه همانند چهارپایان می‌چرند، علم و دانش در دل‌های مؤمنان قرار می‌گیرد، تا جایی که مؤمنی نیازمند دانش برادرش نمی‌شود.

در آن روز، تأویل این آیهٔ شریفه محقّق می‌شود که می‌فرماید:

﴿يُغْنِ اللهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ﴾[1]؛

«خداوند هر کدام را با گشایش‌دادن خود بی‌نیاز می‌کند».

زمین گنج‌های خود را آشکار می‌سازد و حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

كلوا هنيئاً بما أسلفتم في الأيّام الخالية؛

بخورید گوارای وجودتان باشد به سبب اعمالی که در روزگاران گذشته انجام دادید[2].[3]

شیخ صدوق رحمه الله **در کتاب «خصال»** از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

المنتظر لأمرنا كالمُتَشحِّط بدمه في سبيل الله.

شخصی که در انتظار امر ما بسر می‌برد مانند کسی است که در خون خود در راه خدا دست و پا می‌زند.

و حدیث را ادامه داد تا آنکه فرمود:

بنا يفتح الله وبنا يختم الله، وبنا يمحو ما يشاء وبنا يثبت، وبنا يدفع الله الزمان الكَلِب وبنا ينزّل الغيث.

به وجود ما خداوند هستی را آغاز کرده و به وجود ما آن را پایان می‌دهد، آنچه را بخواهد محو کند بوسیلهٔ ما محو می‌کند و از بین می‌برد، و آنچه را بخواهد ثابت نگهدارد بوسیلهٔ ما باقی می‌گذارد و برقرار می‌سازد، دوران سخت و دشوار را بوسیلهٔ ما برطرف می‌کند، و باران رحمتش را بواسطهٔ ما فرومی‌فرستد.

پس مغرور نشوید و غرورتان شما را از خداوند دور نکند، آسمان قطره‌ای از باران خود را از هنگامی که خداوند آن را حبس کرده فرو نفرستاد و اگر قائم

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۰.

۲. بحار الأنوار: ۸۵/۵۳ و ۸۶ ضمن ح ۸۶.

۳. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ج ۲ ص ۷۸۴ ح ۱۱۵۴.

ما قیام کند آسمان همهٔ باران خود را فرو ریزد، و زمین گیاهانش را بیرون آورد، کینه‌ها و دشمنی‌ها از دل‌های بندگان برطرف شود، درندگان و چهارپایان با هم سازش کنند، و آن قدر نعمت و امنیّت فراوان شود که حتی وقتی زنی مسافت بین عراق و شام را می‌پیماید جز بر زمین سرسبز قدم نگذارد، و در حالی که زینت و جواهرات خود را بالای سرش گذاشته باشد کسی متعرض او نشود، درنده‌ای به او هجوم نیاورد و او ترسی به خود راه ندهد.

و اگر می‌دانستید ماندن شما در میان دشمنان و تحمل کردن اذیت و آزار آنها چه پاداشی و فضیلتی برای شما دارد مژده‌ای برای شما بود، و دیدگان شما را روشن می‌ساخت.[1]

توسعهٔ کشاورزی

بدیهی است بارش باران‌های فراوان سبب سرسبز شدن تمامی بیابان‌های جهان می‌شود و همچنین کشاورزی توسعهٔ فراوان پیدا می‌کند.

برای روشن شدن این نکته، که چگونه کشاورزی در عصر پرشکوه حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه توسعه پیدا می‌کند، توضیح می‌دهیم:

با دقّت در گفتار اهل بیت علیهم‌السلام متوجّه می‌شویم همانگونه که زمین‌ها از نظر پرورش گل و گیاهان، متفاوت هستند، و از نظر داشتن توان و انرژی برای روییدن روئیدنی‌ها فرق دارند، بارانهایی که بر زمین می‌بارند نیز با یکدیگر متفاوت هستند. نه تنها بارش باران در زمان‌های مختلف سال از نظر سود و زیان فرق دارند، بلکه جنس باران‌ها ـ گذشته از زمان بارش آنها ـ با یک دیگر تفاوت دارند.

---

۱. الخصال: ۶۲۶/۲ ضمن ح ۱۰، بحار الأنوار: ۱۰۴/۱۰ و ۳۱۶/۵۲ ح ۱۱، منتخب الأثر: ۴۷۳ ح ۳، قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم‌السلام ج ۱ ص ۷۹۶ ح ۶۲۳.

در فرموده‌های خاندان وحی علیهم‌السلام از این حقیقت آگاه می‌شویم که نوعی از باران‌ها، بسیار برکت آفرین بوده و در پرورش گیاهان و درختان تأثیر شگفت انگیزی دارد که متأسّفانه خداوند بر اثر گناهان مردم قرن‌ها است که انسان‌ها و سایر موجودات را از اینگونه باران محروم ساخته است تا روزگاری که نور پرفروغ حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه بر سراسر جهان بتابد و مردم جهان مورد رحمت الهی قرار گیرند، بر اثر بارش این باران‌های برکت آفرین تمام گیتی سرسبز و خرّم می‌شود و آنچنان درختان پربار می‌شوند که نظیر آن را ندیده‌ایم و گل و گیاه فراوان می‌شود که در جمیع اعصار بی‌نظیر است. در برخی از روایات تصریح شده است که از یک دانهٔ بذر هفتصد دانه تولید می‌شود بنابراین از کاشتن یک کیسه گندم هفتصد کیسه گندم به دست می‌آید.

علاوه بر این، خداوند مهربان در آیهٔ شریفه‌ای که معنای آن در عصر شکوهمند ظهور جلوه‌گر می‌شود می‌فرماید: ﴿**والله یضاعف لمن یشاء**﴾[1] خداوند برای هر کس بخواهد (آن را هم) چند برابر می‌کند.

بنابراین هفتصد برابر شدن تولید در کشاورزی حدّ نهایی برداشتِ حاصل از زمین نیست، بلکه حدّ معمولی آنست.

با دقّت در این مطالب، متوجّه می‌شویم که حاصلخیز شدن زمین در زمان ظهور، آنچنان است که بدون شک فراوانی محصولات کشاورزی و در نتیجه ارزانی آنها، شگفت‌انگیز است و این خود یکی از ارمغان‌هایی است که ویژهٔ عصر درخشان ظهور می‌باشد.

بدیهی است یکی از پشتوانه‌های مهمّ بازار اقتصاد جهان، توسعهٔ کشاورزی و حاصلخیزی آن است.

در عصر فرخندهٔ ظهور، وضع اقتصاد جهانی آنچنان است که فقیری در سراسر گیتی یافت نخواهد شد. پیشرفت اقتصادی تا این حدّ فقط به

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۱.

خاطر توسعهٔ کشاورزی نیست، ولی می‌توان آن را یکی از عوامل پیشرفت اقتصادی دانست.

برکت در عصر ظهور

مطالبی که تاکنون دربارهٔ پیشرفت اقتصادی در عصر ظهور گفتیم به خوبی می‌تواند ریشه‌کن شدن فقر و احتیاج و بی‌نیازی مردمان عصر پرشکوه ظهور را ثابت کند.

آنچه که ممکن است از همه بیشتر در پیشرفت اقتصادی در عصر ظهور نقش داشته باشد، مسئلهٔ برکت است.

برکت در عصر ظهور تأثیر بسیار شگفت‌انگیزی در جامعهٔ بشریت در عصر ظهور دارد. هر چند گاهی در عصر غیبت نیز مردم از برکت در اموال برخوردار شده‌اند، ولی به صورت استثنایی بوده و به ندرت اتّفاق افتاده است. امّا در عصر ظهور برکت، یک مسئلهٔ نادر و استثنائی نیست، و همه مردمان در آن روزگار پرشکوه از نعمت برکت برخوردار می‌شوند.

برکت در عصر ظهور به دو شکل واقع می‌شود:

۱ ـ در عصر ظهور بر اثر ایمان و تقوا، برکات الهی از زمین و آسمان بر آنان وارد می‌شود؛ به گونه‌ای که از هر درخت هر نوع میوه‌ای که خدا اراده کند چیده می‌شود و همچنین میوه‌ها ـ بر اثر یکسان شدن هوا در همهٔ فصل‌ها ـ مخصوص یک فصل نیست، میوهٔ تابستان در زمستان و میوهٔ زمستان در تابستان وجود دارد.

مسألهٔ برکت، حقیقت بزرگی است که جهان در عصر ظهور بر اثر وجود آن، چهره‌ای دیگر به خود خواهد گرفت و بر اثر وجود برکت و نازل شدن آن بر مردمان عصر ظهور، گرفتاری‌های دوران تاریک غیبت برطرف می‌شود[1] و

---

۱. یکی از نتیجه‌های حاکم نبودن تقوا و پرهیزگاری در اجتماع، اسراف و زیاده‌روی است که لازمهٔ آن

گشایش و فراوانی سراسر گیتی را فرا خواهد گرفت.

به این‌گونه جهان چهره‌ای دیگر به خود مـی‌گیرد **و در آن عصرِ گشایش و شکوفایی، شکوفه‌های قدرت و توانگری در سراسر زمـین آشکـار مـی‌شود و نشانی از فقر و تنگدستی باقی نخواهد ماند.**

در آن عصرِ همایون، ضعف و ناتوانی، شکست خواهند خورد و قـدرت، توانایی و خجستگی جایگزین آن‌ها خواهند شد.

در آن عصر فرخنده، خنده بر لبان همه نقش خواهد بست و قلب‌ها سرشار از شادی و شادمانی خواهد بود.

۲ـ برکت به شکل دوّم بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. و سبب می‌شود که مردمان عصر ظهور عالم غیب را به خوبی احساس کنند و به مسایل غیبی ایمان کامل و خدشه‌ناپذیر داشته باشند.

برکت توسّط ملائکهٔ ایجادگر به وجود می‌آید. از نظر دید مادّی مثلاً گندم

Ä کم‌شدن برکات الهی و یا از میان رفتن آن می‌باشد. متأسّفانه اسراف در سطح جهان وجـود دارد و بـرای ریشه‌کن شدن آن اقدامی نمی‌شود. به این گزارش توجّه کنید:

رئیس مرکز تحقیقات صنایع غذایی: با دور ریختن ۲۰ میلیون تن محصولات غذایی، غذای ۱۵ میلیون نفر در کشور، دور ریخته می‌شود.

معاون وزارت بازرگانی: سالانه ۲ میلیون تـن گـندم بـه ارزش ۳۰۰ مـیلیون دلار (حـدود ۲۴۰۰ مـیلیون تومان) در کشور، هدر می‌رود.

معاون برنامه‌ریزی اداری ـ مالی استاندارد گیلان: هر ساله، معادل هزینهٔ ساخت ۸۰ کتابخانهٔ روستایی در استان گیلان، نان دور ریخته می‌شود.

هر سال به ازای هر ایرانی، ۵۰ کیلوگرم نان هدر می‌رود؛ در حالی‌که این مـیزان ضـایعات بـرابـر بـا نـیاز غذایی چند کشور جهان است.

آیا می‌دانید میزان نانی که در یک روز، در کشور ما دور ریخته می‌شود برای سیر کردن ۱۵ میلیون نفر کافی است؟ آیا می‌دانید اگر ضایعات نان حذف شود، ما دیگر نیازی به وارد کردن گندم به کشور نـخواهـیم داشت؟ آیا می‌دانید که ایران دوّمین مصرف‌کننده و سوّمین ضایع‌کنندهٔ نان در دنیا است؟ روزانه ۸۵ تن ضایعات نان در تهران، توسّط شهرداری جمع‌آوری می‌شود. (آمارها پرده برمی‌دارند: ۸۳)

بر اثر حاکم شدن تقوا و ریشه‌کن شدن اسراف و گناهان دیگر در عصر ظهور، برکت‌های الهی همه را فرا می‌گیرد و از فقر و نیاز اثری باقی نخواهد ماند.

فقط به وسیلهٔ بذر و آب و خاک به وجود می‌آید ولی از دیدگاه کسی که با امور غیر محسوس آشنایی دارد، ایجاد اشیاء منحصر به وسایل عادّی و طبیعی نیست، بلکه از راه‌های غیر طبیعی نیز محصول طبیعی ایجاد می‌شود.

درست است که خداوند کارها را بر اساس وسایل و اسباب قرار داده است؛ ولی این امر نباید ما را به گونه‌ای مشغول به وسایل و اسباب نماید که مسبّب الأسباب را فراموش کنیم و گمان کنیم اسبابی که خداوند برای امور ایجاد نموده منحصر به امور مادّی و آنچه ما از آن آگاهی داریم، می‌باشد.[1]

برکت به شکل دوم به این صورت است که در خرید و فروش جنس، برداشت از جنس، سبب نقص و کم شدن آن نمی‌شود، به عنوان مثال از یک کیسه برنج ۱۰کیلویی ده‌ها کیلو برنج معامله می‌شود. صورت دیگر این است که برکت در پول و ثمن ایجاد می‌شود که با خرج کردن چیزی از آن کم نمی‌شود.

همانگونه که گفتیم در عصر غیبت نیز گاهی مسئله برکت اتّفاق افتاده است به طوری که در خرید و فروش، در جنس یا در پول آن برکت پیدا کرده و تمامی نداشته است. در اینجا نمونه‌ای از پول با برکت را که حضرت بقیة الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه الشریف به یکی از بزرگان عنایت کرده بودند نقل می‌کنیم:

پول بابرکت

تشرّف عالم ربّانی، مفسّر قرآن، حجّة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید حسن دُرافشان به محضر مبارک حضرت بقیّة الله الأعظم امام زمان ارواحنا فداه و اینک سرگذشت پول بابرکت:

حاج سیّد حسن دُرافشان فرمودند: در سفری که به خانهٔ خدا به نیابت امام زمان صلوات الله علیه مشرّف شدم، با رفیقم «حاج بمان» شرط کردم که در این سفر

---

۱. دولت کریمه امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف ص ۱۰۱.

هر چه من گفتم او انجام دهد و هر چه او گفت من عمل نمایم.

در جدّه به او گفتم من اسباب سفر را آوردم تو برو قند بگیر تا من چای درست کنم. چای درست کردم و در آن حال به فکر افتادم: آیا پول من که سیصد تومان است برای مخارج سفر کفایت می‌کند یا نه؟

در این هنگام یک دفعه در اطاق مقابل کسی پیدا شد و سلام کرد. من عرضه داشتم: تفضّل مولای، ایشان تشریف آوردند و طرف دست چپ من نشستند و دست به شانهٔ من زدند و فرمودند: ثلاثمأة تومان یکفیک یعنی سیصد تومان تو را کفایت می‌کند.

من به فارسی کلامی گفتم که شایسته نبود؛ چون در آن هنگام آن بزرگوار را نشناختم.

حضرت تبسّم نمودند و به فارسی فرمودند: سیصد تومان تو را کافی است و هر که هرچه خواست از آن پول به او بده.

به ایشان گفتم چای بخورید، فرمودند: نه و رفتند من با خود گفتم ایشان که بود؟ برخاستم دم در رفتم ولی ایشان را ندیدم شروع به گریه کردم. در این میان «حاج بمان» آمد و گفت چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: این جا جای گریه است، ولی جریان را از ایشان پنهان کردم. رفتم به مکّه و طواف خانهٔ خدا و اعمال را به خواست خداوند انجام دادم.

پس از خواندن نماز در مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام، دیدم فردی در کنار من نشسته و در باب نماز با هم صحبت کردیم در این بین شنیدم یکی از رفقای من گفت: آقای دُرافشان؛ برگشتم صاحب صدا را دیدم ولی او در حال رکوع بود. چون رو از او برگرداندم کسی در کنارم نبود.

در این سفر دو بار خدمت امام عصر علیه‌السلام مشرّف شدم و هر دو بار آن بزرگوار را نشناختم.

وقتی به خانهٔ خدا مشرف شدم در «جبل المشراق» منزل گرفتم در خانه داد و بیداد بلند شد چون ۳ نفر آن را اجاره کرده بودند من از خانه بیرون آمده و

روی تختی که آنجا بود نشستم. در این بین دیدم «حاج رضا علاّف» رحمة الله علیه پیدا شد و گفت: من بی بی‌ام را قاچاق آوردم مکّه و حالا پولم تمام شده، با خود گفتم آقای درافشان استاد قرائت من است از او سئوال می‌کنم، حال من پول می‌خواهم.

یادم از کلام امام علیه السلام آمد گفتم: چقدر پول می‌خواهی؟ گفت: پانصد تومان، پانصد تومان از کیف به او دادم.

بعد از او «حاج میر اسدالله» رحمة الله علیه آمد و گفت: رفتم به طواف، پولهایم را بردند. گفتم هر چه داشته باشیم با هم می‌خوریم. گفت: نه من پول می‌خواهم.

گفتم: چقدر می‌خواهی.

گفت: ششصد تومان می‌خواهم، من از شیرازی‌ها می‌گیرم و به شما می‌دهم، من دست به کیف بردم و ششصد تومان به او دادم.

در آن سفر صد و ده ریال پول قربانی دادم و مخارج سفر از همان پول تأمین شد. بعد از اعمال حج به مدینه رفتم. در مدینه پس از زیارت، برد یمانی برای کفن خریدم و چیزهای دیگر از همان پول خریدم. از مدینهٔ طیّبه به جدّه رفتیم. در آن جا «حاج حسن پوربداخشان» فرمود هر کسی که با من بیاید به کربلای معلّی چه او را به کربلا ببرم یا به تهران برای من فرقی نمی‌کند هر کسی می‌خواهد با من بیاید باید صد و پنجاه تومان بدهد. من صد و پنجاه تومان از همان پول به او دادم و رفتیم عراق در آنجا به ما گفتند کرایه اینجا با خود شما است. از کربلا به نجف رفتیم و در محلّهٔ «حوش» خدمت آقای پسر عمو مشرّف شدم. پرسیدم حالتون چطور است؟ گفتند: خوب است ولی پول برای من نیامده و قرض دار شدم، گفتم چقدر؟ فرمودند: سیصد تومان، به ایشان هم سیصد تومان دادم.

بعد از زیارت، با ایشان محضر آیة الله حکیم رفتیم و قدری از همان پول از باب سهم امام علیه السلام خدمت ایشان تقدیم کردم و قبض گرفتم در صحن مطهر با

«حاج غلامعلی رضائیان تربتی» برخورد کردم؛ گفتند رفیق من پولش تمام شده دویست تومان به من بدهید در مشهد به شما می‌دهم من دویست تومان به ایشان دادم. از نجف به کربلا رفتیم مادر «حاج علی اکبر زابلی مقدّم» دختری داشتند زن شخصی بود به نام «حبیب» نزاع میان آنها شده و زن را طلاق داده بود.

گفت: «اشرف» را طلاق داده‌اند و می‌خواهد قاچاق به ایران برود پول لازم دارد گفتم چقدر پول می‌خواهد؟ گفت: سیصد تومان لازم است تا به «مرزناس» که قاچاق افراد را به ایران می‌برد بدهد. من از همان پول کیف سیصد تومان به او دادم.

می‌خواستم به زیارت حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام مشرّف شوم پس از برگشت از زیارت دیدم زن یکی از رفقا گریه می‌کند، گفتم: حاجیه خانم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پولم تمام شده و من سینه ریز را بردم بفروشم در مشهد برایم هفتصد تومان تمام شده ولی اینجا سیصد تومان بیشتر نمی‌خرند. گفتم: چقدر لازم داری؟ گفت: صد تومان، من از همان پول کیف صد تومان به او دادم.

دختر «حاج علی آقا علاف» به من گفت: صد تومان به من قرض بدهید شوهرم در مشهد به شما می‌دهد من صد تومان به او دادم. خلاصه در این سفر هر که هر چقدر پول خواست، من از برکت امام عصر ارواحنا فداه به او پرداختم. پس از برگشت، در مشهد به پسرم آقا سید حسین گفتم: قرض داری یا نه؟ گفت: چهارصد تومان. گفتم: خدا برکت دهد به خزینهٔ امام زمان علیه السلام و پول را به او دادم و جریان را نقل کردم و دیگر اثری از پول ندیدم!.[1]

جریانی که نقل کردیم نمونه‌ای از پول بابرکت است که با فاش شدن سرّ آن

۱. این جریان را عالم ربّانی مرحوم حاج آقای درافشان برای مولّف نقل کردند و در کتاب شیفتگان حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف: ۱۶۷/۳ از قول این جانب آورده شده است.

پایان یافته و تمام شده است؛ ولی دربارهٔ روزگار پرشکوه ظهور، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام فرموده‌اند: حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به اسرار پایان می‌دهد، و همه چیز آشکار می‌شود، پس چون سرّی در کار نیست، فاش شدن آن هم وجود ندارد.

بدیهی است برکت در آن زمان یکی از اموری است که در تکامل معنوی و افزایش ایمان مردمان عصر ظهور مؤثّر است.

آشکار شدن گنج‌ها

یکی دیگر از عوامل نجات مردم از فقر و تنگدستی در عصر ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف، آشکار شدن گنج‌های زمین است همانطور که از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام نقل کردیم در روزگار پرشکوه ظهور، زمین گنج‌های خود را آشکار می‌سازد در اعماق زمین، در سراسر جهان گنج‌های فراوانی وجود دارد که برخی از آنها طلسم شده و برخی دیگر دارای طلسم نیستند، امّا همچنان در اعماق زمین پنهان مانده‌اند ولی در زمان حکومت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف آشکار می‌شود. برخی از این گنج‌ها آن‌چنان بزرگ و عظیم است که می‌تواند میلیون‌ها انسان را از فقر و احتیاج نجات داده و غنی و بی‌نیاز سازد.

در اینجا یک نمونه از این گنج‌ها را نام می‌بریم:

گنج قارون

یکی از افرادی که در اوّل عمر، مؤمن و در آخر عمر به سبب طغیان، بیچاره شد «قارون» است که به قول بعضی، عموی حضرت موسی علیه السلام و نزد جمعی پسرعمو و به اعتقاد عدّه‌ای خواهرزاده و به نظر دسته‌ای پسرخالهٔ آن حضرت بوده است.

ایشان در ابتدا مرد فقیری بود و در علم تورات و قرائت آن سرآمد اهل آن

زمان به شمار می‌رفت و جزء آن هفتاد نفری بود که حضرت موسی ﷺ برای شنیدن کلام حق تعالی انتخاب نمود.

حضرت موسی ﷺ قارون را بسیار گرامی داشته و پیوسته تخم علم و دانش و ادب در زمین دل او کشت می‌نمود، ولی آخر الأمر قارون به جهت کثرت مال که منشأ آن به زعم بعضی کیمیاگری بود از جادّهٔ اعتدال منحرف شد و طاغی و یاغی گردید.

پروردگار کریم از کثرت اموال و گنج‌های قارون در قرآن خبر داده که: «**ما او را از گنج‌ها آن اندازه عطا کردیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود!**»[1].

گویند چهل نفر زورمند کلید گنج‌های قارون را حمل می‌کردند. صاحب کشّاف گفته شصت شتر کلیدهای خزائن او را حمل و نقل می‌کردند و گفته‌اند خانه‌ای را بنا نمود که دیوار آن از زر سرخ بود و تختی ساخت قیمتی که دیدهٔ روزگار مانند آن را ندیده بود. روزی با کبکبهٔ تمام از خانه بیرون آمد، سوار بر اسب که زین زرّین بر آن گذاشته بودند، به گفتهٔ بعضی نود هزار مرد سواره که لباس یکرنگ پوشیده و هزار زن با لباس‌های ارغوانی طلاکار سوار بر استران سفید، او را بدرقه می‌کردند.

چون مردم آن حشمت را دیدند گفتند: «ای کاش؛ مثل آنچه به قارون داده شده برای ما هم بود همانا او صاحب بهره و حظّ بزرگی است»[2].

عدّهٔ دیگر که مال دنیا و زینت آن در پیش نظرشان جلوه نداشت، بـه آنـها می‌گفتند: «وای بر شما! ثواب و پاداش خدا بهتر است برای کسی که ایمان به خدا آورده و عمل نیکو انجام داده»[3].

خلاصه، قارون از کثرت اموال، مغرور و طاغی گشته به طوری که زیربار

---

۱. ﴿وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ...﴾. (سورهٔ قصص، آیهٔ ۷۶)

۲. ﴿يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾. (سورهٔ قصص، آیهٔ ۷۹)

۳. ﴿وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً﴾. (سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۰)

گفتار حضرت موسی علیه السلام نمی‌رفت، صحبت آنها باهم مفصّل است، همین اندازه اینجا کفایت می‌کند که: وقتی حکم زکات نازل شد و جمعی از فقرا نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و از تنگی معاش شکایت کردند، آن حضرت آنان را پیش قارون فرستاد و فرمود: خداوند مال بسیار به تو مرحمت کرده و در این مملکت محتاج بسیار است، به شکرانهٔ این نعمت بی‌شمار، مقداری از آن را بین نیازمندان قسمت نما؛ «با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد».

قارون گفت: زکات مال من مبلغ زیادی می‌شود و آن را نمی‌توان داد. به حضرت موسی علیه السلام وحی شد که قارون زکات مال خود را خواه اندک باشد و خواه زیاد، نخواهد داد، لکن برای اتمام حجّت با او مسامحه کن.

با آن که زکات یک دهم یا یک چهارم مال بود، حضرت موسی علیه السلام فرمود: از هزار دینار یک دینار و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند بده.

قارون گفت: باید در این باره فکر کنم، آنگاه جواب می‌دهم. بعد از آن که حساب نمود آن را هم مبلغ زیادی دید، امتناع نمود و به جمعی از بنی‌اسرائیل که مریدان او بودند و پروانه‌وار دور او را می‌گرفتند، گفت: موسی برای ما نقشه کشیده که ما را هم مانند خود بیچاره کند، زکات مال می‌خواهد، رأی شما در این باره چیست؟

متملّقین و چاپلوسان گفتند: رأی، رأی شما و نظر، نظر مبارک است!

قارون گفت: من برای بیچاره کردن موسی نقشه‌ای کشیده‌ام. زنی را که به فسق و فجور و به حسن و جمال مشهور بود، آوردند و به او گفت: من با تو کاری دارم. زن گفت: اگر از من برآید، کوتاهی نمی‌کنم. قارون گفت: من به تو یک طشت زر می‌دهم به شرط آن که در میان بنی‌اسرائیل بگویی که موسی با من زنا کرده است. آن زن قبول کرد.

روز بعد قارون به مجلس حضرت موسی علیه السلام آمد در حالی که آن جناب موعظه می‌کرد و احکام الهی را بیان می‌نمود: «هر که دزدی کند دستش را قطع

می‌نمایم، هر که به بی‌گناهی نسبت زنا دهد حدّش می‌زنم، هر که زنا نماید اگر غیر محصنه باشد تازیانه‌اش می‌زنم و اگر محصنه باشد، سنگسارش می‌کنم».

قارون برخاسته گفت: اگر چه خودت باشی؟

حضرت فرمود: آری، اگرچه من باشم. قارون گفت: بنی‌اسرائیل می‌گویند تو با فلان زن زنا کرده‌ای.

فرمود: معاذ الله! او را حاضر سازید. وقتی زن حاضر شد، حضرت فرمود: ای زن! تو را سوگند می‌دهم به خدایی که دریا را شکافت و بنی‌اسرائیل را از آن گذرانید و از فرعون نجات داد و تورات را جهت رستگاری آنها فرستاده، آنچه صحیح است بگو.

هیبت الهی، زن را گرفت و با خود اندیشه کرد آنچه از فسق و فجور از من صادر شده ممکن است به توبه آمرزیده شود، امّا اقرار به افترا در حق پیغمبر مرا به عقوبات دنیا و آخرت گرفتار خواهد نمود، نسیم توفیق حضرت ذوالجلال بر گلشن احوالش وزید، گفت: حاشا! موسی از آنچه این جماعت می‌گویند مبرّاست، قارون مرا به زر فریفته و به من دستور داده چنین افترایی به موسی بندم و الآن دو کیسهٔ زر یا طشت زر پیش من است و مُهر او بر آن است.

چون بنی‌اسرائیل مهر قارون را دیدند، همه به ناپاکی او پی بردند. حضرت موسی علیه‌السلام از نسبت آن گناه گریان شد به سجده افتاد و عرضه داشت: خداوندا! حاضر می‌شوی این نابکار در حقّ من چنین گوید.

وحی آمد که: زمین در اختیار و فرمان توست، هرچه خواهی بکن.

موسی سر از سجده برداشت و فرمود: ای بنی‌اسرائیل! من همچنان که بر فرعون مبعوث شدم، بر قارون نیز مبعوثم هر که با اوست، نزد او باشد و هر که با من است، از او دور گردد.

همه از او کناره‌گیری کردند مگر دو نفر، حضرت به زمین خطاب نمود: بگیر ایشان را. زمین پاهای آنها را تا ساق گرفت، استغاثه نمودند، حضرت

موسی علیه السلام التفات نکرد و دوباره امر کرد زمین تا کمر آنها را گرفت، صدای استغاثهٔ آنها بلند شد، آن حضرت خشمناک بود اعتنا ننمود، مرتبهٔ سوّم فرمود: بگیر. آنها تا به گردن فرو رفتند و استغاثه زیاد نمودند، آن حضرت متأثّر نشده بار دیگر به زمین دستور داد آنها را ببلعد، در زمین فرو رفتند.

رود به باد فنا هر که خاک پای تو نیست

فرو شود به زمین هر که در هوای تو نیست

بعد از فرو رفتن قارون به زمین، باز عدّه‌ای از احمقان بنی‌اسرائیل مشغول بیهوده گفتن شدند که موسی این کار را کرد تا گنج‌های قارون را متصرّف شود، وقتی آن حضرت این سخن را شنید، دعا کرد تا خداوند همهٔ هستی و عمارات و گنج‌های او را به زمین فرو برد. خداوند داستان قارون را برای پند و عبرت دیگران چنین بیان می‌کند:

«فرو بردیم قارون و خانهٔ او را و هیچ کس نتوانست او را یاری کند از غیر خدا و خود نیز عاجز بود و نتوانست از خود رفع عذاب کند»[۱].[۲]

گنج قارون یکی از گنج‌هایی است که در عصر ظهور آشکار می‌شود.

مهربان‌تر از همه

در جریان قارون خداوند به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد که اگر او از من استمداد می‌کرد نجاتش می‌دادم ولی حضرت موسی علیه السلام به او اعتنایی نکرد و او را نجات نداد.

اهل بیت علیهم السلام چون مشیة الله و عامل به ارادهٔ الهی هستند هر چه را او بخواهد انجام می‌دهند، بنابراین اگر قارون مثلا از اهل بیت علیهم السلام چنین درخواستی می‌نمود آنان بر طبق مشیّت الهی او را از هلاک شدن نجات

---

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۱.

۲. پندهای شیرین: ۳۰۷.

می‌دادند ولی حضرت موسی ﷺ اگر چه پیامبر اولوالعزم الهی بوده است چون تمام اعمالش بر طبق مشیّت الهی نبوده برای نجات او کاری نکرد و این یکی از دلایل افضلیت اهل بیت ﷺ بر پیامبران اولوالعزم الهی است.

یک نکتهٔ بسیار مهمّ که توجّه آن بسیار مفید می‌باشد، این است که مقصود از آشکار شدن گنج‌های زمین، فقط گنج‌هایی نیست که ثروتمندان آن‌ها را در دل خاک پنهان کرده‌اند، بلکه شامل معدن‌های عظیمی نیز می‌شود که با گذشت میلیاردها سال، آنها تبدیل به طلا، نقره و ... شده‌اند و در اعماق زمین و دریاها و همچنین در دل کوه‌ها قرار دارند.

بنابراین فرمایش سرور عالمیان **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ که فرموده‌اند: در عصر ظهور گنج‌هایی که در اعماق خاک‌ها پنهان هستند، شامل معادن طلا و... نیز می‌شود به این نکته دربارهٔ عظمت معدن‌های جهان توجّه کنید:

آشکار شدن معدن‌های جهان

معدن‌های فراوانی در سراسر جهان وجود دارد که بسیاری از آن‌ها همچنان دست‌نخورده باقی مانده و کسی از آن‌ها بهره‌برداری ننموده است. آن‌ها در عصر تکامل جهان یعنی در حکومت حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشریف استخراج شده و مورد استفاده و بهره‌برداری مردم قرار می‌گیرند.

معدن‌های طلا، نقره، عقیق، الماس، سنگ‌های قیمتی و... که تاکنون بسیاری از مردم، جان خود را در راه به دست آوردن و بهره‌گیری از آن‌ها از دست داده‌اند. این معادن هر یک دارای آثار شگفت‌انگیز می‌باشند.

اشعّه و امواج نامرئی که در معدن‌ها وجود دارد، تأثیر مهمّی در اطراف خود ایجاد می‌نمایند. نه تنها معدن‌ها، بلکه از **قطعه‌های عقیق، فیروزه و... که به عنوان نگین انگشتر در دست افراد است، امواجی صادر می‌شود که در**

روحیّات آنها اثر می‌گذارد.

بنابراین بی‌جهت نیست که در دست داشتن آنها از نظر دین مستحبّ شمرده شده و باعث ثواب می‌شود.

حال اگر از یک قطعهٔ کوچک عقیق یا فیروزه، اشعّه و امواجی برمی‌خیزد که در اطراف خود اثر می‌گذارد، معدن عقیق یا فیروزه یا... دارای چه امـواج زیاد و مؤثّری هستند؟!

معدن‌های گوناگونی که در جهان وجود دارد علاوه بر ارزش ظاهری خود، دارای آثار مهمّ نامرئی نیز می‌باشند که هر معدن با معدن دیگر به خاطر تفاوت در جنس، از نظر وجود امواج و اشّعه‌ای که از آن‌ها صادر می‌شود، مـتفاوت هستند.

معدن‌های طلا، معدن‌های نقره، معدن‌های عـقیق، مـعدن‌های المـاس و ده‌ها معدن ارزشمند دیگر در سراسر جهان وجود دارد که بیشتر آن‌ها همچنان در دل خاک‌ها باقی مانده و استخراج نشده‌اند!

کشف‌شدن و بهره‌گیری از همهٔ آن‌ها در عصر درخشان ظهور واقع خواهد شد و انسان‌ها در آن زمان از ارزش واقعی آن‌ها آگاه خواهند گشت.

بنابراین معدن‌های جهان هم دارای آثار بسیار مهمّ روحی هستند و هم در دفع فقر و نیاز مردم مؤثّر می‌باشند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ آشکارشدن معدن‌های گوناگون جهان در عصر ظهور مطالبی بیان فرموده‌اند که شایان دقّت است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرمایند:

ألا وفي غد وسيأتي غداً بما لاتعرفون، يأخذ الوالي من غـيرها عمّالها على مساوى أعمالها، وتخرج له الأرض أفـاليذ كـبدها، وتلقى إليه سلماً مقاليدها، فيريكم كيف عـدْلُ السـيرة، ويـحيي

میّت الکتاب والسنّة.[1]

آگاه باشید در فردا واقع خواهد شد و به زودی فردا با آنچه با آن آشنایی ندارید فرامی‌رسد. حاکمی از غیر طایفهٔ پادشاهان (امام عصر عليه‌السلام) کارگردانان آنان را به کردار زشتشان بازخواست می‌نماید، و زمین پاره‌های جگرش را برای او بیرون خواهد آورد (تمام معادن طلا و نقره و غیر آن‌ها را آشکار می‌سازد)، و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار می‌نماید. (همهٔ شهرها به تصرّف او درمی‌آید)، پس به شما نشان می‌دهد که روش عدالت در مملکت‌داری چگونه است و (قوانین) متروک کتاب و سنّت را زنده می‌کند.

در این روایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** عليه‌السلام به صراحت فرموده‌اند که عصر ظهور، آینده‌ای است که ارزش و عظمت آن ناشناخته است:

سيأتي غداً بما لاتعرفون.

فردا فرا می‌رسد با آنچه که به آن آگاهی ندارید.

چند نکته در اینجا تذکّر می‌دهیم:

۱ـ از این بیان روشن می‌شود که آنچه را که کتاب‌های آسمانی دربارهٔ عصر ظهور در اختیار مردم قرار داده‌اند و نیز آنچه را که **حضرت امیرالمؤمنین علی** عليه‌السلام و سایر معصومین عليهم‌السلام دربارهٔ آیندهٔ شگفت‌انگیز جهان فرموده‌اند ـ بر اثر عدم تکامل فکری مردم ـ آنان را با اسرار و امور شگفت‌آور عصر ظهور آشنا نمی‌سازد. به این جهت، آن حضرت می‌فرمایند: آینده با آنچه به آن آشنا نیستید فرا می‌رسد. که این گواه بر این است که عصر ظهور برای ما دارای اسرار و رازهای ناشناخته است.

۲ـ نکتهٔ بسیار مهمّ دیگری که این گفتار دربردارد این است که: در آغاز ظهور نه تنها پادشاهان و خودکامگان جهان، بلکه عمّال و کارگردانان آنان نیز

---

۱. نهج البلاغه مرحوم فیض الإسلام: خطبهٔ ۱۳۸.

بازداشت شده و مؤاخذه و بازخواست می‌شوند. و این کار به خاطر رفتارهای بد و کردارهای زشت و غیر انسانی آن‌هاست که در عصر غیبت انجام داده‌اند.

بنابراین نه تنها آنان که در رأس حکومت‌های خودکامهٔ جهانند، مورد بازخواست و محاکمه قرار می‌گیرند، بلکه دستیاران و کارگزاران آنان نیز به دادگاه عدالت کشیده خواهند شد و از ظلم و ستمی که بر مردم ستمدیده روا داشته‌اند پرسش خواهند شد و دادگاه عدالت‌گسترِ عصر ظهور، از آنان انتقام خواهد گرفت. در آن روز، آنان نتیجهٔ خودکامگی و خونخواری را خواهند دید.

۳ـ یکی دیگر از نکته‌های بسیار مهمّی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام در این گفتار کوتاه به آن اشاره فرموده‌اند، درک و فهم جمادات است؛ یعنی در جهان علاوه بر شعور انسانی، حیوانی و گیاهی، شعور جمادی نیز وجود دارد، یعنی نه تنها انسان‌ها از شعور انسانی و حیوانات از شعور حیوانی و گیاهان از شعور نباتی و گیاهی برخوردارند، بلکه جمادات نیز دارای درک و شعور می‌باشند و بر اساس این شعور، به خاطر برخورد با رفتارهای گوناگون، آثاری در آنان ایجاد می‌شود؛ اگرچه برای ما ناشناخته می‌باشد؛ همانگونه که آثاری که در گیاهان بر اثر برخورد با این‌گونه رفتارها ایجاد می‌شود، برای ما قابل مشاهده و رؤیت نمی‌باشد.

در این گفتار، **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام می‌فرمایند: «**وتخرج له الأرض أفلاذ کبدها**»، که تصریح بر این نکته است که زمین برای حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه پاره‌های جگر خود را خارج می‌سازد. در این جملهٔ کوتاه، مطالب بسیار مهمّی نهفته شده است که برخی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

۱ـ زمین بر اثر شعور جمادی خود، از تحوّلی که در زمین و زمان واقع شده آگاه است؛ به این جهت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام می‌فرمایند: زمین پاره‌های جگر خود را خارج می‌سازد. و نفرموده‌اند پاره‌های جگر زمین از آن

خارج می‌شود.

وجود شعور جمادی در جمادات از اموری است که نه تنها مردم در روزگار قدیم از آن اطّلاع نداشتند، بلکه هنوز بیشتر مردم جهان از آن آگاهی ندارند.

۲ـ نکتهٔ جالب توجّه دیگری که در این روایت وجود دارد، این است که جمادات نه تنها دارای شعور می‌باشند، بلکه اگر خدا بخواهد می‌توانند از آن استفاده کنند.

در عصر درخشان ظهور که سراسر عالم در اختیار حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه هستند، نه‌تنها انسان‌ها و... برای خدمت به آن حضرت کمر همّت می‌بندند، بلکه زمین نیز با بیرون ریختن گنج‌هایی که در دامن خاک پنهان مانده است، به خدمت‌گزاری می‌پردازد. و به این‌گونه همهٔ جهانیان خواهند دانست که از زمین تا زمان و از نامی تا جماد همه پیرو ولایت خاندان وحی علیهم‌السلام هستند اگرچه روزگارانی تیره‌بختانی ناپاک، مانع درخشش نور ولایت بوده‌اند.

بنابراین چون زمین نیز پذیرای مقام عظیم ولایت است گنج‌های نهفتهٔ خود را نثار مقدم آن حضرت می‌نماید.

۳ـ نکتهٔ جالب دیگر این است که علاوه بر آنچه گفتیم زمین از روی تسلیم کلیدهای نقطه‌های اسرارآمیز و ناگشوده را نیز در اختیار آن بزرگوار قرار می‌دهد. کلمه «له» و «إلیه» در فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام که می‌فرمایند: «**تخرج له أفالیذ کبدها وتلقی إلیه سلما مقالیدها**»، گواه بر حقیقت داشتن دو نکتهٔ اخیر است.

بنابراین راز سرزمین‌ها و نقطه‌های ناشناختهٔ گیتی نیز در عصری که همهٔ اسرار عالم هستی آشکار می‌شود، هویدا می‌گردد و جامعهٔ بشریّت با اسرار بسیار مهمّی که در دل زمین نهفته باقی مانده آشنا می‌گردد.

سپس **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در این خطبه می‌فرمایند: «**فیریکم**

کیف عدل السیرة»، پس به شما نشان می‌دهد که روش و سیرهٔ عادلانه چگونه است.

۴ـ جالب توجّه است که برای بیان عادلانه بودن روش حکومتی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه نفرموده‌اند: «ویریکم کیف عدل السیرة»؛ و نشان می‌دهد که سیرهٔ عادلانه چگونه است، بلکه فرموده‌اند: «**فیریکم کیف عدل السیرة**».

با دقّت در تفاوت معنای کلام در صورتی که با واو یا فاء باشد نکته‌های مهمّی بدست می‌آید؛ زیرا اگر تعبیر آن حضرت «ویریکم» بود، نشان دادن روش حکومتی متفرّع بر قبل نیست. ولی چون فاء تفریعیّه به کار برده شده و فرموده‌اند «**فیریکم**»، معنای آن این است که نشان دادن روش عادلانهٔ حکومت، در ارتباط با مطالبی است که بیان شده. یعنی از بازخواست و مؤاخذهٔ خودکامگان و در اختیار قرار گرفتن گنج‌ها و کلیدهای زمین، سیره و روش حکومت عادلانه را به شما نشان می‌دهد.

این روایت، بیان‌کنندهٔ مطالب جالبی است که نقل کردیم و چند نکته از آن‌ها را به صورت کوتاه می‌آوریم:

۱ ـ همهٔ خودکامگان باید دستگیر شوند.

۲ ـ همهٔ آنان باید به خاطر رفتار زشت خود بازخواست شوند.

۳ ـ برای هیچ یک از آنان پناهگاهی در هیچ کجای جهان وجود ندارد. بنابراین هیچ یک از آنان نمی‌توانند به نقاط دیگر زمین پناهنده شوند.

۴ ـ هیچکدام از آن‌ها نمی‌توانند در پناهگاه‌های اضطراری خود مخفی شوند تا با پیغام‌های سفارشی قلم عفو بر کردار زشت آنان کشیده شود.

۵ ـ بر اساس اجرای عدالت **در میان تمام مردم، از همهٔ گنج‌ها و... به گونهٔ عادلانه استفاده می‌شود** و حقِّ هیچ‌کس ربوده نمی‌شود و به این ترتیب روش عادلانهٔ حکومت را همه خواهند دید نه اینکه فقط با شعار عدالت گوش همگان پر شود.

۶ ـ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه دستورات مرده و فراموش شدهٔ قرآن و سنّت را احیاء نموده و در میان جامعه رواج می‌دهند.

مساوات عرب و عجم در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

همانگونه که در عصر ظهور بنابراین روایت عدالت و مساوات میان مردم اجراء می‌شود در حکومت اوّل مظلوم عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام هم میان همهٔ مردم عدالت و مساوات اجراء می‌شد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند:

> بدانید هر بخشش و تیولی که عثمان به انجام رسانده و هر چه از مال خدا به مردم داده است به بیت‌المال برمی‌گردد. زیرا حقّ قدیم را هیچ چیز باطل نمی‌کند. حتّی اگر من ببینم با این پول‌ها کسی زن گرفته و یا آن را در شهرهای مختلف هزینه کرده است، آن را به جای خود برمی‌گردانم؛ زیرا عدالت مایهٔ گشایش کارهاست و برای هر کس که عدالت سخت و دشوار است ستم بر او سخت‌تر خواهد بود.

دو زن نزد آن حضرت آمدند و (از بیت المال) به هر دوی آن‌ها به یک اندازه داد، یکی از آن دو گفت: من یک زن عرب هستم و این زن، عجمی است!

فرمود: من فرزندان اسماعیل را سزاوارتر از فرزندان اسحاق نمی‌دانم.

برخی، از این شیوهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خشم آمدند. عمرو عاص به معاویه نوشت: اگر کاری می‌کنی بکن....

و بعضی در نهان، دیگران را به اعتراض به مساوات بین عرب و عجم دعوت کردند. وقتی به گوش حضرت رسید، شمشیر به کمر بست و بر فراز منبر رفت و فرمود:

> هیچ‌کس پیش ما برتری ندارد مگر با فرمانبرداری از خدا و رسول...

خدای سبحان می‌فرماید: ﴿**یا أیّها الناس إنّا خلقناکم من ذکر وأُنثی**

وجعلناکم شُعوباً وقبائل لتعارفوا إنّ أکرمکم عند الله اتقاکم﴾[1].

ای مردم؛ ما شما را از جنس مرد و زن آفریدیم و برای این که یکدیگر را بشناسید، شما را گروه قرار دادیم، گرامی‌ترین فرد شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست.

سپس با صدای بلند فریاد زد:

﴿قل أطیعوا الله وأطیعوا الرّسول فإن تولّوا فإنّ الله لایحبّ الکافرین﴾[2].

بگو: از خدا و رسولش فرمان برید و اگر روی گردان شوند، خدای سبحان، کافران را دوست ندارد.

امام علیه السلام از همان روزهای نخست، قانون اساسی خود را روشن ساخت: برابری در حقوق و عدالتِ میان مردم. مکتب اقتصادی او برابری در بیت المال میان همهٔ گروه‌های مردم و شیوهٔ اجتماعی او این بود که در اسلام کهتر و مهتر و سرخ و سیاه و عرب و عجم مطرح نیست. گرامی‌ترین مردم، پرهیزکارترین آن‌هاست.[3]

توزیع و کنترل نابرابر منابع جهان

در عصر ظهور توزیع منابع جهان میان مردم بالسویه است و هیچگونه تفاوتی میان افراد گذاشته نمی‌شود و این یکی از عوامل نابودی فاصله‌های طبقاتی که اکنون بر جامعه حاکم است، می‌باشد.

استخراج و استفادهٔ از منابع طبیعی در حیطهٔ کنترل و استفاده از آن، به شدّت نابرابر صورت می‌گیرد. ۸۰٪ از منابع جهان از سوی کشورهای توسعه‌یافته مصرف می‌شود و ۲۰٪ آن در جهان سوّم. این توزیع نابرابر منابع

---

۱. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۲.

۳. پیشوای علم و معرفت: ۴۲۸.

طبیعی، کیفیّت کالاهای تولید شده را نیز مشخّص می‌کند. بـرای تـولید کـالا برای بازار ثروتمندان، تکنولوژی‌های پیچیده‌ای ایجاد شده است تا کالاهای باکیفیّت برتر مانند: دوربین‌های فیلم‌برداری، دیسک‌های سخت، رایانه‌ها، خودروها و خدماتی نظیر: پزشکی پیشرفته، مسافرت‌های خارجی و حتّی برنامه‌های حقوقی معاف از مالیات را فراهم کند.

بخش عظیمی از تولید ناخالص ملّی جهان صرف این کالاهای مصرفی و نیز کالاهای سرمایه‌ای یا تکنولوژی‌هایی برای تولید ایـن کـالاهای مـصرفی می‌گردد؛ در حالی‌که جهان سوّم صرفاً ۲۰٪ از منابع طبیعی جهان را مـصرف می‌کند و از آنجا که درآمدهای ملّی نیز به طور نابرابر توزیع شده‌انـد، بـخش بزرگی از این منابع نیز صرف تولید همان کالاهای مصرفی با کیفیّتی می‌شود که در کشورهای توسعه‌یافته مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و یا صرف وارد کردن تکـنولوژی‌های مـعطوف بـه سـرمایه بـرای تـولید کـالاهای مـصرفی ثروتمندان می‌شود.

بنابراین صرفاً بخش کوچکی از منابع جهان، صرف تولید کالاهایی برای بقای اکثریّت فقرای جهان سوّم و یا ایجاد کالاهای سرمایه‌ای ساده می‌شود که از سوی کشاورزان فقیر و صـنعتگران خـرده پـا و بـازرگانان کـوچک مـورد استفاده قرار می‌گیرد.[1]

ملّت‌های شمال در سال ۱۹۸۰

در سال ۱۹۸۰ ملّت‌های شمال که فقط یک چهارم ملّت‌های جهان سوّم را تشکیل می‌دهند، ۸۰٪ از تولید ناخالص جهان را به خود اختصاص دادند. امّا در جنوب، سه‌چهارم از جـمعیّت جـهان صـرفاً ۲۰٪ از درآمـد دنـیا را کسب کردند. از سال ۱۹۸۰، جهان همواره نابرابرتر شده است. جهان سوّم به واسطهٔ

---

۱. بحران علم مدرن: ۳۲.

تـجربهٔ مسـتعمراتـی، هـمواره در تـجارب وام گـرفتن، سـرمایه گـذاری و تکنولوژی، وابسته به غرب باقی مـانده است. در طـول چـند سـال گـذشته، سرمایه‌های فزاینده‌ای از جنوب به شـمال مـنتقل شـده است. فـقط در سـال ۱۹۸۵، ۷۴ میلیارد دلار سرمایه از جهان سوّم تحت عنوان بازپرداخت وام به شمال منتقل شده است.

این در حالی است که جهان سوّم در همین سال صرفاً ۴۱ میلیارد دلار وام خارجی جذب کرده است که باید در ازای آن ۱۱۴ مـیلیارد دلار بـازپرداخت داشته باشد. اگر فرار سرمایه‌هایی را که از جهان سوّم و کشورهای صادرکننده در غرب آسیا از طریق سود شرکت‌های چند ملیّتی به کشورهای شمال منتقل شده است نیز در نظر بگیریم فـقط در سـال ۱۹۸۵، ۲۳۰ ـ ۲۴۰ مـیلیارد دلار سرمایه از کشورهای جهان سوّم خارج شده است. بـاز هـم اگـر ۶۵ مـیلیارد دلاری را که در اثر کاهش قیمت کالاها از دست جهان سوّم خارج شده است (مطابق برآورد نشریهٔ Economist) در نظر بگیریم، جهان سوّم صرفاً در طول یکسال ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه از دست داده است.

در سال ۱۹۸۶ به علّت سقوط قیمت نفت و دیگر کالاها، اوضاع وخیم‌تر از سال قبل بود. کلّ سرمایهٔ از دست داده شده در سال ۱۹۸۶، ۳۰۰ ـ ۴۰۰ میلیارد دلار برآورده می‌شود. با در نظر گرفتن این حجم غول‌آسا از جابجایی سرمایه از جنوب به شمال، ابراز این که شمال به جنوب کمک بلاعوض می‌کند، صرفاً یک شوخی است. همهٔ کمک‌های شمال در مقایسه با اقیانوس سرمایه‌ای که از جنوب به سوی شمال مـی‌رود، قـطره‌ای بـیش نـیست. طـرفه ایـن کـه ایـن کمک‌های بلاعوض، همیشه مشروط به شرایطی هستند.[1]

---

۱. بحران علم مدرن: ۳۳.

از میان رفتن سرقت‌های کلان

یکی دیگر از عوامل مهمّ فقر و ناداری سرقت‌های کلان قدرتمندان است که نابودی آنها یکی از عوامل رونق گرفتن اقتصاد جهان است در آن زمان چون سرقتی نیست برای سرقت و دزدی به آیات قرآن استدلال نمی‌شود، اکنون به این داستان توجّه کنید:

در بعضی از کتاب‌های معتبر ذکر شده که دزدی سر راه را بر یک نفر که قاضی بود گرفت و گفت: برهنه شو و آنچه را که از پول و لباس داری به من بده.

قاضی گفت: تو کیستی؟

دزد گفت: انا سارق. من دزدم.

قاضی گفت: از خدا نمی‌ترسی.

دزد گفت: اگر از خدا نمی‌ترسیدم اوّل تو را می‌کشتم بعد مالت را می‌بردم.

قاضی گفت: تو حیا نمی‌کنی و حال اینکه پیغمبر ﷺ فرموده است: «**الحیاء من الإیمان**»؛ حیاء از ایمان مرد است.

دزد گفت: پیغمبر ﷺ چنانچه آن را فرموده این را هم فرموده: «**الحیاء مانع الرزق**»؛ یعنی حیاء مانع روزی است.

قاضی گفت: استغفر الله ربّي وأتوب إلیه، چه گناه کرده‌ام که به دست این دزد گرفتار شده‌ام؟

دزد گفت: لا حول ولا قوّة إلاّ بالله، چه تقصیر کرده‌ام که این روده دراز به گیرم افتاده است؟

قاضی گفت: چرا دزدی می‌کنی و حال آنکه خداوند عالم فرموده است: ﴿**رزقکم فی السّماء وما توعدون**﴾[1]؛ یعنی روزی شما در آسمان است و آنچه به آن وعده داده می‌شوید.

---

۱. الذّاریات: ۲۲. در قرآن به این صورت است: ﴿وفي السّماء رزقكم وما توعدون﴾.

دزد گفت: خداوند هم فرموده: ﴿**نحن قسمنا بينهم معيشتهم**﴾[۱]؛ ما قسمت نمودیم میان آدمیان روزی آنها را.

قاضی گفت: از من عفو فرمائید، خطا کردم که بی‌وقت از خانه بیرون آمدم.

دزد گفت: مگر از نجوم خبر نداری؟

قاضی گفت: پیغمبر ﷺ فرموده است که: هر کس که اعتقاد به منجّم کند به خدا کافر شده است.

دزد گفت،: خود باریتعالی فرموده است ﴿**وبالنّجم هم يهتدون**﴾[۲]؛ یعنی به ستاره‌ها ایشان راه می‌یابند.

قاضی گفت: برو به خانهٔ خود قرار گیر روزی تو می‌رسد مردم را آزار مکن.

دزد گفت: من امشب به قرآن تفأّل زدم برای دزدی این آیه آمد که ﴿**ليس للإنسان إلاّ ما سعى**﴾[۳]؛ نیست از برای انسانی مگر آنچه را که سعی و کوشش نموده.

قاضی گفت: مرا آزار مکن زیرا که پیغمبر ﷺ فرموده: «**العلماء ورثة الأنبياء**»؛ علماء ورثهٔ انبیاء هستند، احترام ایشان بر همه کس لازم است.

دزد گفت: من هم از پیغمبر ﷺ ارث دارم زیراکه آن جناب فرموده است: «**اهل القرآن أهل الله**» اهل قرآن و قاری آن اهل خدا است و من هفت قرائت را یاد دارم و هلمّ جرّاً.

آن دزد بسیاری از احادیث و آیات قرآن را شاهد آورد و یکی یکی از لباس‌های قاضی بیچاره را درآورد و با تمام پولهایش برداشت سپس گفت: حال دیگر راه امن است بفرمائید بروید في امان الله.

شاهد آوردن دزدان دین برای مطالب باطلهٔ خود از قرآن و حدیث مثل

---

۱. الزخرف: ۳۲.

۲. النّحل: ۱۶.

۳. النّجم: ۳۹.

شاهد آوردن آن دزد است.[1]

کیمیاگری!

در پایان بحث «اقتصاد» مناسب است اشاره‌ای درباره کیمیا و کیمیاگری داشته باشیم. اگر در طول تاریخ عدّه‌ای از افراد به دنبال به دست آوردن کیمیا بوده و هستند و نوعاً عمر و مال خود را تباه می‌کنند، ولی چون مردم در عصر ظهور در پی تکاثر اموال و هر چه بیشتر جمع کردن مال و ثروت نیستند، به کیمیا و کیمیاگری اهمیّتی نمی‌دهند. روایتی که نقل می‌کنیم دلیل بر این است که اولیاء خدا در اعصار گذشته نیز به کیمیا و کیمیاگری ارج نمی‌نهادند:

از روایت معروفی که از فضّهٔ خادمه است چنین استفاده می‌شود که آن مخدّره در اوائل ورودش در فناء بیت ولایت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام دارای کیمیا بوده نه دانای آن، اگرچه بعد از منظور نظرِ کیمیااثر واقع شدنش از آن حضرت به مقامی رسید که حالت قدسش اکسیر اعظم شد.

برسی در «مشارق الأنوار» و علاّمهٔ مجلسی رحمه‌الله در «بحار» روایت کرده‌اند که فضّه، دختر پادشاه هند بود و چون خواستند او را اسیر کنند از اکسیر ذخیره‌ای برداشت و چون به خانهٔ فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام آمد و به خانه نظری کرد در آنجا جز شمشیر و زره و آسیائی ندید.

پس پاره‌ای از مس برداشت و آن اکسیر را به آن زد و طلا شد و به نزد علی علیه‌السلام گذاشت. حضرت چون به او نظر کرد فرمود:

أحسنت یا فضّة؛ ولکن لو أذّبت الجسد لکان الصّنع أعلی والقیمة أعلی.

اگر مس را آب کرده بودی، هر آینه صُنعت عالی‌تر (یا رنگش عالی‌تر) و قیمتش گران‌تر بود.

---

۱. کشکول امامت: ۱/۱۱۰.

فضّه عرض کرد: «**يا سيّدي؛ أتعرف هذا العلم؟**»؛ «ای سیّد من آیا از این علم آگاه هستید؟»

حضرت ـ اشاره به امام حسن علیه السلام نموده ـ فرمودند:

وهذا الطفل يعرفه.

این طفل هم این علم را می‌داند.

پس آن طلا را برداشته و به نزد امام حسن علیه السلام آورد، امام حسن علیه السلام نیز همان فرمایش پدر بزرگوارش را فرمود.

پس حضرت امیر علیه السلام فرمود:

ما اعظم از این را می‌دانیم.

آنگاه اشاره به دست مبارک فرمود. فضّه نگاه کرد، شمش‌های طلا و گنج‌های زمین را دید که سیر می‌کنند. حضرت فرمود:

ای فضّه؛ بگذار این طلایی را که ساخته‌ای با همجنس‌های خودش.

پس آن را بالای آن‌ها گذاشته روان گردیدند.[1]

علم کیمیا نام‌های دیگری دارد به نام اکسیر و ... اکسیر، نامی است که جابر آن را بر ماده بسیطه گذاشته است. ماده‌ای که می‌توان با آن معادن کم ارزش را به معادن پرارزش تغییر داد و این اکسیر در واقع مادّه‌ای است که نقش رابط و واسطه را ایفا می‌کند و کیمیاگران با افزودن مقدار کمی از این اکسیر به معادن کم ارزش، تحولات عجیبی در آنها ایجاد می‌کنند. به این علم که در معادن تغییر و تحول ایجاد می‌کند، علم صنعت نیز می‌گویند که می‌توان گفت میراث دار این علم حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام است می‌فرمایند:

خذ الفرّار والطلقا

وشيئا يشبه البرقا

---

۱. وسيلة النجاة در شرح دعای سمات: ۱۲۸.

فان احسنت مزجهما

ملکت الغرب والشرقا

یعنی، مقداری فرّار و طلق را به چیزی که شبیه برق است مخلوط کن، که اگر دقّت لازم را در این مخلوط کردن به کار ببری مالک غرب و شرق می‌شوی (کنایه از اینکه بسیار ثروتمند می‌شوی).

فرّار یعنی جیوه و طلق یعنی نشادر و چیزی که شبیه برق است همان کبریت احمر است که جابر آن را اکسیر نامیده است (اگر کسی بتواند با راه حل‌های درست این سه را به هم بیامیزد جنس گران بهایی را به دست می‌آورد)....

در نگاه جابر بن حیان، اکسیر عجیب، فرمولی است که با عملی کردن آن، این ماده مذابی به دست می‌آید و نفوذپذیری این ماده اکسیر به حدی بالاست که با مقدار کم آن می‌توان نتایج خوبی به دست آورد. مثلاً می‌توان معدن کم ارزش را گرفت و با اضافه کردن یک صد هزار به وزن همان معدن، ارزش از این اکسیر به آن، همان معدن کم ارزش را به معدنی گران قیمت تغییر داده و این اکسیر همان کبریت احمری است که خیلی کمیاب است.[1]

همانگونه که گفتیم اهل بیت علیهم‌السلام اعتنایی به این علم نداشتند. در عصر ظهور نیز آن‌قدر ثروت‌ها فراوان است که کسی در پی کیمیاگری نخواهد بود.

۱. شگفتی‌ها و اعجازهای علمی در سخنان امام علی علیه‌السلام: ۱۰۵.



علم و دانش در عصر ظهور

گسترش علم و دانش در عصر ظهور

علوم و اسرار مهمّی که در عصر پرشکوه ظهور آشکار می‌شود مربوط به افزایش بی‌حدّ تکامل عقلی و معنوی در آن زمان می‌باشد و تا آن روزگار باعظمت فرا نرسد، مردم جهان از فراگیری علوم و دانش‌های فراوان محروم خواهند ماند. و تا عصر غیبت ادامه داشته باشد و مهلتی که خداوند به شیطان داده است پایان نپذیرد، آن علوم و دانش‌ها برای مردم آشکار نخواهد شد و آنها از آن علوم بی‌بهره خواهند ماند.

اکنون این سئوال پیش می‌آید که چرا عمدهٔ علوم و دانش‌های جهان در دولت مهدویّهٔ حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه آشکار می‌شود و در آن زمان مردم از آن‌ها آگاه می‌شوند و در عصر غیبت دسترسی به آن علوم ندارند؟

در پاسخ به این سئوال می‌گوئیم: یکی از اسرار پنهان ماندن آن علوم در عصر غیبت این است که آن علوم که اکنون از ما پنهان و برای ما جزو اسرار

است این است که یادگرفتن آنها و فاش شدن آن‌ها برای مردم عصر غیبت، همچون تیغ دادن در کف زنگی مست می‌باشد.

از شرایط آگاه شدن از آن علوم داشتن قلب‌های پاک و پیروی کامل از دستورات خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشد. تا با آگاه شدن از آن علوم بسیار مهمّ استفادهٔ غیر مشروع نشده و در راهی که خداوند نمی‌خواهد از آنها استفاده نکنند. و چون در عصر غیبت این شرایط در مردم وجود ندارد به این جهت آن علوم بسیار مهمّ از آنها مخفی است تا زمانی که دولت مهدویّهٔ حضرت صاحب الزمان عجّل الله تعالی فرجه فرا رسد و آن علوم اسرارآمیز آشکار شده و مردم از آن استفاده کنند.

در روایتی تصریح شده است: حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه همهٔ علوم را در میان مردم جهان گسترش می‌دهند بدیهی است وقتی که همهٔ علوم برای همهٔ جهانیان آشکار شود، کسی نیاز به علم و دانش دیگران نخواهند داشت. در آن زمان مردم نیازی به گوش فرا دادن و شنیدن علم و دانش از استاد و یا نگاه کردن و خواندن کتاب او را ندارند.

بر خلافت فراگیری علم و دانش در عصر قبل از ظهور که باید به طریق طبیعی با استفاده از چشم و گوش و خواندن و شنیدن باشد. گاهی حقیقت فراتر از آنچه ما گفتیم می‌باشد. در روایات وارد شده است که فراگیری علم و دانش گاهی از طریق قذف در قلب یعنی افکنده شدن علم در قلب می‌باشد نه از طریق چشم و گوش و یا خواندن و نوشتن.

شرط فراگیری علم

بنابر آنچه گفتیم در مکتب خاندان وحی علیهم السلام کسی باید به فراگیری علم و دانش بپردازد که خود را بسازد و پاک باشد و بنده و عبد خداوند باشد. اراده و خواست خود را مقدّم بر اراده و خواست خداوند نسازد.

چون اگر این‌گونه نباشد فراگرفتن علم و دانش برای فردی که تابع میل و

خواهش خود هست، تیغ دادن در کف زنگی مست می‌باشد. همان‌گونه که در غرب به خاطر آشنا نبودن با این نکتهٔ اساسی و شرط حیاتی برای فراگیری علم و دانش، نه‌تنها زورگویان بی‌سواد و بی‌شعور گستاخانه مردم را در زیر چکمه‌های خود شکنجه دادند، بلکه با بهره‌گیری از دانشمندان ناپاکی که حاضر بودند حتّی ملّت خود را پایمال شکنجه‌های زورمندان جهان قرار دهند، استفاده نمودند، و با بکار گرفتن یافته‌های این‌گونه دانشمندان خودفروختهٔ عصر غیبت، بر ظلم و ستم و تیرگی جهان افزودند و ادامه دادند و به جای آن‌که از ستمگری و خونریزی خود به ستوه آمده و پشیمان گردند، از ظلمی که بر مردم ستمدیدهٔ جهان نمودند، چهره برافروختند و اگر در اعماق جودشان وجدانی وجود داشت به ارزانی فروختند.

گسترش عظیم علم و دانش در زمان ظهور

در صورتی که انسان مجهّز به علم و آگاهی باشد، می‌تواند از بی‌ارزش‌ترین اشیاء، چیزهای گرانبهایی تهیّه کند.

ببیند باد و نسیم با همهٔ سبکی و بی‌وزنیش که در وزش‌های معمولی کاغذی را هم نمی‌تواند در فضا نگه دارد، با ترّقی علم چگونه انسان سنگین‌ترین و بزرگترین هواپیماها را به وسیلهٔ استفاده از باد در آسمان‌ها به پرواز درآورد.

علم و تجربه به انسان‌ها ثابت کرد که سرعت می‌تواند در هوا، قدرت ایجاد کند به طوری که هواپیماهای بزرگ را به آسمان بلند نماید. با آشکار شدن یک راز، چقدر در زندگی انسانها تحوّل ایجاد شد.

اینک به چگونگی زمان ظهور که تمام اسرار، رازها و رمزهای جهان آفرینش آشکار می‌شود، چه تحوّلات شگفتی در جهان واقع می‌شود؟ زیرا روزگار ظهور، زمان آشکار شدن رازها و رمزها است.

این حقیقت را **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام این گونه بیان می‌فرمایند:

یا کمیل؛ ما من علم إلاّ وأنا أفتحه، وما من سرّ إلاّ والقائم ﷺ **یختمه.**[1]

ای کمیل؛ هیچ علمی نیست مگر آن که من او را می‌گشایم، و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم ﷺ او را پایان می‌بخشد.

بنابراین، با آشکار شدن تمامی اسرار و رموز عالم هستی چه تحوّلات عجیبی در جهان واقع می‌شود و چگونه صحنهٔ گیتی را عوض می‌کند؟

کشف اسرار

بنا به فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ، حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه هر یک از رشته‌های علم را تا مراحل نهایی آن برای مردم بیان می‌فرمایند و رمز و رازی در دانش جهان باقی نخواهند گذارد.

این فرمایش، بیانگر یک تحوّل بسیار عظیم در پیشرفت علم و دانش و راهیابی به راز و رمزها و پیچیدگی‌های علمی و رفع مجهولات دانش است؛ زیرا با توجّه به این نکته که علوم و دانش‌های فراوانی که در رشته‌های گوناگون وجود دارد، هر روز در حال پیشرفت و یافتن نکته‌های تازهٔ علمی است، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم هیچ یک از رشته‌های علوم به آخرین مرحله و به پایان خود رسیده است.

با توجّه به این نکته درمی‌یابیم: در عصر ظهور که همهٔ رشته‌های فراوان علوم، به آخرین مرحله و به نقطهٔ پایان خود می‌رسند، چه اندازه بر علم و فرهنگ جامعهٔ بشری در عصر تکامل افزوده خواهد شد!

دربارهٔ این روایت، مطالب بیشتری بیان می‌کنیم. اکنون به این نکته توجّه کنید که چگونه **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ با گفتن چند کلمه بعضی از مطالب علم فیزیک را بیان می‌کنند.

---

۱. بحار الأنوار: ۲۶۹/۷۷ و ۴۱۴.

روایت مهمّی
از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

اکثر سخنان **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در باب علم فیزیک به خاطر عدم فهم عقول آن زمان، به صورت کلّی، مجمل و مخفی باقی ماند، در نتیجه امام علیه‌السلام آن سخنان را برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشت تا پیچیدگی‌های آن را کشف کنند و با روشن بینی و بصیرت با آن روبرو شوند.

از جمله بیانات فصیح حضرت، اشاره ایشان به انرژی حرارتی، الکتریکی و اتمی در کلمات ذیل است. سید محمود مهدی در کتاب «قرآن و مردم»[1] چنین آورده است:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مشرف بر آب فرات نشسته بودو در حالی که در دست مبارکش شاخه‌ای از درخت بود آن را به سطح آب زد و به اصحابش فرمود:

«لو شئت لاستخرجت لکم من الماء، نوراً وناراً؛

اگر اراده کنم از این آب برای شما نور و آتش بیرون می‌کشم».

در این سخن اسرار پنهانی و علوم ویژه‌ای نهفته و حضرت این علوم را به صورت رمز و اشاره با کلمات اندکی بیان نمودند در حالی که در آن علومی بسیار بزرگ و ارزشمند بود.

این عبارت کوتاه، اشاره عمیقی درباره انرژی‌هایی که در آب موجود است دارد، چراکه از آب برای ما نور (الکتریسیته) و آتش (انرژی حرارتی) به وجود می‌آید و هنگامی که با ژرف اندیشی و نگاه عمیق با این مسأله روبرو شویم می‌یابیم که آب از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن ترکیب یافته است. با این ویژگی که هیدروژن قابل احتراق و موجب روشنایی می‌شود و اکسیژن در عمل انفجار و سوختن به هیدروژن کمک می‌کند و حاصل این مساعدت

---

۱. ص ۳۵.

تولید حرارت (انرژی حرارتی) است.[۱]

تکامل علم

در عصر علم و دانش آنچنان فرهنگ و تمدّن، جهانی و فراگیر می‌شود که همگان به جستجو برای بدست آوردن معلومات و دست یافتن از آنچه تا آن زمان، جهان از آن محروم بوده است می‌شتابند.

در آغاز ظهور حتّی افرادی که اکنون هیچ‌گونه آگاهی ندارند و از هیچ‌گونه آشنایی با علم و دانش بهره‌مند نیستند به فراگیری علم و دانش می‌پردازند.

در آن زمان، علم و دانش همراه با برهان و دلیل توسّط یاوران حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه آنچنان جهانی می‌شود که همگان را تحت تأثیر قرار داده و آنچنان آن بزرگ‌مردان نکته‌های ناب علم و دانش را بیان می‌کنند که حتّی دورترین افراد از علم و دانش در عصر غیبت، زبان به بیان مطالب علمی می‌گشایند.

اگر در این زمان بر اثر حکومت ددمنشانهٔ جهان، افرادی وجود دارند که همچون ددان از علم و دانش هیچ بهره‌ای ندارند، ولی در روزگار علم و دانش، با یک تحوّل عمومی و فراگیر، همگان از علم و دانش برخوردار خواهند بود.

فراگیری علم از راه تحصیل

فراگیری علم از راه تحصیل به گونه‌های مختلفی واقع می‌شود که یکی از آنها بحث و مناظره است. در آغاز ظهور بحث و استدلال و ذکر دلیل و برهان رواج زیادی دارد.

---

۱. شگفتی‌ها و اعجازهای علمی در سخنان امام علی علیه السلام: ۱۱۰.

بحث و اقامهٔ برهان
یا راهی برای بدست آوردن علم و دانش

همانگونه که می‌دانید در آغاز ظهور، کسانی که اعتقاد به اصالت تشیّع ندارند ولی به جنگ با امام زمان عجّل الله تعالی فرجه بر نمی‌خیزند کشته نمی‌شوند؛ بلکه به جای جنگ و خونریزی، به بحث و برهان با آنها پرداخته می‌شود و یاوران و اصحاب امام عصر عجّل الله تعالی فرجه قلب آنان را با برهان‌های قوی به سوی تشیّع جذب می‌کنند.

زیرا همانگونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام فرموده‌اند در عصر ظهور جهان سرشار از قسط و عدل و برهان می‌شود و هیچگونه شک و شبهه‌ای در اصالت تشیّع و بطلان عقیدهٔ مخالفان باقی نمی‌ماند.

در تاریخ بشریّت سابقه ندارد که بحث و برهان جهانگیر شده باشد امّا در عصر ظهور در سراسر گیتی مردمان جهان با برهان‌های یاوران امام عصر ارواحنا فداه که از علوم با بینش و بصیرت بسیار فراوان برخوردارند پیروان همهٔ ادیان دیگر را بیدار ساخته و از جهل و غفلت نجات می‌دهند.

در طول تاریخ تشیّع علما و بزرگان دین به بحث و استدلال با مخالفین پرداخته و با پاسخ‌های دندان‌شکن آنان را مغلوب کرده‌اند. امّا این بحث‌ها جهانی نبوده و سراسر جهان را در بر نگرفته است. بحث و برهان در سراسر جهان راهی استوار برای فراگیری علم و دانش و اعتقادات صحیح است و از ویژگی‌های عصر ظهور، گسترش اقامهٔ برهان و دلیل در سراسر جهان است.

ما در اینجا یک بحث بسیار جالب را که یکی از شیعیان با یکی از سران مخالف انجام داده است نقل می‌کنیم تا ببینید، دلیل و برهان چگونه اصالت تشیّع را ثابت می‌کند.

یکی از شیعیان گفت: با فضل بن حسن همراه بودیم به مکانی رسیدیم که ابوحنیفه در آنجا درس می‌گفت.

فضل گفت: من از اینجا نمی‌روم تا وی را ملزم نکنم، به او گفتند: او از علماء زمان است مبادا تو را محکوم کند.

گفت: هرگز حجّت کسی بر حجّت مؤمنان غالب نمی‌شود.

پس نزد ابوحنیفه رفت و گفت: ای خلیفه؛ مرا برادری هست از من به سال بزرگتر و رافضی است هر چند به او می‌گویم که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاضلترین مردم ابوبکر است او می‌گوید: علی علیه السلام افضل است، چگونه او را محکوم کنم؟

گفت: به برادرت بگو که ابوبکر و عمر در جهاد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نشستند و علی علیه السلام در دور جهاد می‌کرد و این دلالت بر افضلیّت آن‌ها می‌کند.

فضل گفت: این سخن را به برادرم گفتم. او گفت: پروردگار عالم می‌فرماید:

﴿وَفَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً﴾[1].

خداوند برتری داده است جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان با دادن اجری عظیم.

پس به موجب این آیه، علی علیه السلام افضل است.

گفت: به برادرت بگو که چگونه علی علیه السلام را ترجیح می‌دهی بر ایشان و حال آن‌که ایشان در کنار حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدفونند و علی علیه السلام دور است؟

فضل گفت: من این سخن را گفتم، برادرم این آیه را خواند:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾[2].

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیامبر داخل نشوید تا اینکه به شما اذن داده شود.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹۵.

۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۳.

و قبر شریف آن حضرت در خانهٔ خودش بود و آن حضرت اذن نداد که ایشان را در آنجا دفن کنند.

ابوحنیفه گفت: به او بگو که عایشه و حفصه اذن دادند که به عوض صداق آن‌ها ایشان را در آنجا دفن کنند.

فضل گفت: این سخن را نیز به او گفتم، او در جواب این آیه را خواند:

﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنا لَكَ أَزْواجَكَ اللّاتي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ﴾[1].

ای پیامبر ما برای تو حلال کردیم زوج‌هایی را که اجر آنان را داده‌ای.

پس از این آیه معلوم می‌شود که صداق ایشان در ذمّهٔ آن حضرت نبود.

ابوحنیفه گفت: به او بگو که ایشان به علّت میراث در آن تصرّف نمودند.

فضل گفت: این سخن را نیز گفتم، برادرم گفت: در مذهب شما، رسول را میراث نباشد و فدک را از فاطمه علیها السلام به این علّت گرفتند که حضرت رسول فرمود:

نحن معاشر الأنبياء لانورث فما تركناه صدقة.

ما گروه پیامبران ارث نمی‌گزاریم پس آنچه را ترک می‌کنیم صدقه است.

پس در حالتی‌که دختر رسول صلی الله علیه و آله میراث نبرد، دختران غیر چگونه از آن حضرت میراث ببرند؟ و بر تقدیری که میراث ببرند حصّهٔ نُه زن ثمن می‌شود و از $(\frac{1}{8})$ حقّ عائشه و $(\frac{1}{8})$ حفصه مقدار دو بیضه از زمین نمی‌شود پس چگونه مقدار دو قبر تصرّف ایشان جائز باشد؟

ابوحنیفه اعتراض کرده گفت: «أخرجوه فهو رافضی ولیس أخ له»؛ بیرون کنید این مرد را که خود رافضی است و هیچ برادری ندارد.[2]

از این جریان روشن می‌شود که برهان و دلیل چگونه می‌تواند سرسخت‌ترین دشمنان را محکوم کند.

---

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۰.

۲. خزائن: ۱۸۱.

فراگیری علم از طریق الهام

فراگرفتن علم از طریق الهام و قذف در قلب ـ یعنی افکنده‌شدن علم وابسته به ظرفیّت انسان و در ارتباط با مقدار پاکی وی است.

یکی از ویژگی‌های زمان ظهور این است که هر مقدار از ظرفیّت انسان بیشتر شود و آمادگی آموختن علوم بیشتری را داشته باشد، به همان میزان علم و دانش به او بیشتر الهام می‌شود.

افزایش علوم الهامی که گاهی از آن تعبیر به علم «لدنّی» می‌شود، در زمان ظهور آن قدر زیاد می‌شود که انسان هیچ‌گونه نیازی به علم و دانش دیگران پیدا نمی‌کند!

این حقیقتی است که پذیرفتن آن برای ما که در دوران تاریک غیبت زندگی می‌کنیم و به آن خو گرفته‌ایم! مشکل است. ولی به این دلیل که در روایات و بیانات گهربار اهل بیت علیهم‌السلام به آن تصریح شده است، از جان و دل می‌پذیریم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این حقیقت را این‌گونه بیان فرموده‌اند:

وَيَقْذِفُ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمُ، فَلا يَحْتاجُ الْمُؤمِنُ إِلىٰ ما عِنْدَ اَخيهِ مِنْ عِلْمٍ، فَيَوْمَئِذٍ تَأْويلُ هٰذِهِ الْآيَةُ ﴿يُغْنِ اللهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ﴾[1]، وَتَخْرُجُ لَهُمُ الْاَرْضُ كُنُوزَها، فَيَقُولُ الْقائِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ: كُلُوا هَنيئاً بِما اَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيّامِ الْخالِيَةِ.[2]

علم در قلب‌های مؤمنان افکنده می‌شود؛ بطوری که فرد مؤمن از علمی که برادر مؤمنش دارد بی‌نیاز می‌شود. در این هنگام تأویل این آیه ظاهر می‌شود: «خداوند هر کس را به قدر وسعت (و ظرفیّت) او بی‌نیاز می‌کند» و زمین برای آن‌ها گنج‌های خود را آشکار می‌کند، آن گاه حضرت قائم علیه‌السلام به آنان می‌فرماید: بخورید، گوارا باد، به خاطر روزهایی که پشت سر

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۰.

۲. سفینة البحار، مادّهٔ «علم».

گذاردید که از این نعمت‌ها خالی بود.

همان‌گونه که مشاهده کردید **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ نه تنها روزگار پرشکوه ظهور را روز برطرف شدن فقر و نیاز مالی می‌دانند بلکه می‌فرمایند: علم و دانش در آن زمان آنچنان گسترش می‌یابد که کسی نیاز و احتیاج به علم و دانش دیگری ندارد؛ زیرا کمبودهای علمیِ افراد، به میزان ظرفیّت آن‌ها به طریق الهام و افکنده‌شدن در دل‌ها، برطرف می‌شود.

فراگیری علمِ الهامی در آن زمان عمومی است و همهٔ افراد از این نعمت عظیم بهره‌مند می‌باشند.

اینک توجّه شما را به این نکته جلب می‌کنیم:

جایگاه علم اگر از طریق تحصیل و آموختن باشد ذهن و حافظهٔ انسان که با مرور زمان از صفحهٔ ذهن پاک می‌شود هرچند در اعماق حافظه وجود دارد ولی مرور زمان آن را به دست نسیان و فراموشی می‌سپارد و بر فرض تلاش و دقّت نمی‌تواند آن را به خاطر آورده و در صفحهٔ ذهن آشکار کند اگر چه در اعماق حافظه وجود دارد ولی علمی که بر اثر الهام پیدا می‌شود ـ همان‌گونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ فرموده‌اند ـ در قلب انسان جای می‌گیرد، تا هنگامی که قلب نورانیّت خود را از دست ندهد، علم در مخزن نورانی قلب وجود دارد و هر گاه بخواهد می‌تواند آن را در صفحهٔ ذهن آشکار سازد و نیازی به تعلّم و آموختن از دیگران ندارد. زیرا در آن عصر کسی نورانیّت باطنی خود را از دست نمی‌دهد.

زمان ظهور چون روزگار حکومت ملکوت و عالم غیب بر جهان مادّه می‌باشد، باطن بر ظاهر فرمانروایی می‌کند و هر چه در قلب و باطن وجود داشته باشد به آسانی می‌تواند در صفحهٔ ذهن آشکار شود.

پیشرفت علم و دانش، آغاز کار است

بشریّت برای تحوّل علم و دانش، نیاز به جهش علمی دارد و تنها بسنده کردن به ادّعای پیشرفت علم، کافی نیست.

پیشرفت علم و دانش در عصر ظهور، آغاز کار است تازه انسان با جهان پهناور آشنا می‌شود و می‌تواند با گسترش علم، قید و بندها را شکسته تا از نعمت‌های موجود در جهان هستی بهره‌مند شود.

گستردگی جهان و پهناوری آن از نظر مولا **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام برای سفرهای فضایی به جهان پهناور باید زمان را درهم شکسته و از قید آن خارج شویم.

در عصر ظهور در موارد لزوم رهایی از زمان، قید و بند زمان در عصر ظهور درهم شکسته می‌شود، به همین جهت آن حضرت را «صاحب الزمان» می‌گوییم. ما در آینده در این باره به صورت گسترده بحث خواهیم کرد.

دستان زورگویان جهان گروهی از دانشمندان را خانه‌نشین و دیگران را در خدمت خود درآورده است.

اگر کسی بگوید قرآن برای ما کافی است، دلیل بر این است که از قرآن چیزی درک نکرده است و نمی‌خواهد آنان‌که دارای علم قرآن هستند در میان مردم جلوه و رونق داشته باشند. قرآن، کتاب صامت است؛ همان‌گونه که نوار برای گویا شدن نیاز به ضبط صوت و سی‌دی نیاز به کامپیوتر دارد، قرآنِ صامت نیز نیاز به قرآنِ ناطق دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند:

قرآن کتاب صامت است و من کتاب ناطق هستم.

پس برای استفاده از کتاب صامت که قرآن است، نیازمند به قرآن ناطق هستیم که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام و فرزندان بزرگوار آن حضرت می‌باشند.

در عصر ظهور، قرآن صامت توسّط حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه بیان می‌شود، و اسرار شگفت‌انگیز آن آشکار می‌گردد.

قرآن ناطق و قرآن صامت باید به هر دو توجّه داشته باشیم. زیرا علوم بشری دارای اشتباهات فراوان است که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

فلاسفه و اشتباهاتشان

هرگز نمی‌توان قبول کرد که یک نابغه یا دانشمند حتیّ بعد از حیات خودش نیز در اعصار آینده همچنان قدرت و نفوذش بر دل‌ها و عقل‌ها باقی ماند. این یک قاعدهٔ کلّی است و هیچ متفکّر بشری از این قانون کلّی مستثنی نیست. مثلاً «افلاطون» در فلسفه ید طولائی داشت امّا اوّلین کسی که بعد از افلاطون انگشت انتقاد بر آثارش گذاشت، مرید خاصّ و شاگرد ممتازش «ارسطو» بود.

بعد از افلاطون، ارسطو با عنوان کردن اینکه «افلاطون را دوست دارم؛ امّا حقیقت را بیشتر دوست دارم» آثار افلاطون را به باد انتقاد گرفت و مُثُل و کلیّات افلاطونی که اساس فلسفهٔ افلاطون را تشکیل می‌داد در سیستم فلسفی که ارسطو تنظیم کرد اخراج شد و به جای آن جزئیّات ارسطوئی سرکار آمد.

همین طور اوّلین کسی که «مدینهٔ فاضلهٔ» افلاطون را به باد انتقاد گرفته و نارسائی‌ها و نواقص آن را نشان داد، ارسطو بود.

البتّه این موضوع مختصّ ارسطو و افلاطون نیست بلکه تمام برگزیدگان عالم علم و اندیشه و فلسفه همین وضع را دارند: «کپرنیک» که انقلابی در اساس هیئت قدیم به وجود آورده و هیئت جدید را پی‌ریزی کرد، پدر هیئت جدید محسوب می‌شود، امّا بعد از او، نقائص و اشتباهاتش نشان داده شده و نظراتش به وسیلهٔ آیندگان تکمیل گردید.

همین‌طور «کانت» آمد و تحوّل عظیمی در فلسفه به وجود آورد امّا بعد از درگذشتش فلسفه‌اش رفته‌رفته رو به ضعف و سستی نهاده و حتّی قسمتی از

آن دستخوش انهدام و اضمحلال گردید.

«دکارت» آمد و فصل جدیدی در فلسفهٔ اروپائی گشود و راسیونالیسم که پایه‌گذارش «دکارت» است در حقیقت انقلابی در فلسفهٔ قرون وسطائی به وجود آورد، امّا بعد از «دکارت»، «کانت» و «ژان لاک» و «دیویدهیوم» و امثال آن‌ها نارسائی‌ها و محدودیّت‌های فلسفهٔ دکارت را نشان دادند و بدین ترتیب فلسفهٔ دکارت ارزش و اهمیّت قبلی خود را در اذهان و افکار از دست داد.

یا جالینوس در طب، بطلمیوس در هیئت و نجوم در زمان خود و در رشتهٔ تخصّصی مربوطشان بلامنازع بودند امّا بعد از اینکه از حیات مادّی رخت به جهان باقی بربستند به تدریج نفوذی را که در افکار داشتند از دست دادند.[1]

ارسطو وقتی وارد بحث در زیست‌شناسی شده، می‌گوید تعداد دندان‌های زن از تعداد دندان‌های مرد کمتر است! در صورتی که امروزه حتّی یک بچّه هم از این موضوع خنده‌اش می‌گیرد. و یا می‌گوید: انسان در پهلوی خودش فقط هشت دنده دارد! اینها گو اینکه امروزه از مسلّمات علمی است ولی در زمان ارسطو چنین نبوده و ارسطو وقتی با آن بینش وسیع خود وارد بحث در این موضوعات گردیده، بنا به محدودیّتش، چون نمی‌توانسته قرن‌ها جلوتر از زمان خود حرکت کند، در نتیجه نقص و اشتباه همیشه با او همراه بوده است.

ویل دورانت در مورد کتاب‌ها و تحقیقات ارسطو (در جلد اوّل تاریخ فلسفه) می‌نویسد: به علّت فقدان دوربین نجومی، علم نجوم ارسطو خیالبافی کودکانه، و به جهت در دست نداشتن میکروسکوپ، زیست‌شناسی او مجموعه‌ای از ضلالت بی‌انتهاست.

پس به طور کلّی انسان به حکم انسان بودنش الزاماً این خصوصیّت را داراست که افکارش همیشه در چهارچوب زمان و مکان سیر کرده و حتّی

---

۱. زندهٔ جاوید و اعجاز جاویدان: ۱۶.

نوابغ که نسبت به دیگران در سطح بالاتری قرار می‌گیرند، اکثر افکار و نظراتشان نسبت به زمان‌های مابعد ناقص‌تر است.[۱]

اینها همه دلیل بر این است که علم باید از آبشخور وحی بدست آمده باشد، و از طریق کتاب ناطق رسیده باشد.

پاسخ حیرت‌انگیز حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به سؤال مشهور «علم بهتر است یا ثروت؟»

در پایان بحث مناسب است پاسخ حیرت‌انگیز **امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام را دربارهٔ امتیاز علم بر ثروت نقل کنیم.

حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام در مورد سؤالی دربارهٔ برتری علم یا ثروت، جواب‌های گوناگونی دادند.

به گزارش جام نیوز، در کتاب کشکول بحرانی اینگونه آمده است: جمعیت زیادی دور حضرت علی علیه‌السلام حلقه زده بودند. مردی وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید: «یا علی! سؤالی دارم، علم بهتر است یا ثروت؟»، حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ گفت: «علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون و فرعون و هامان و شداد.» مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد.

در همین هنگام مرد دیگری وارد مسجد شد و همان‌طور که ایستاده بود بلافاصله پرسید: «اباالحسن! سؤالی دارم، می‌توانم بپرسم؟» امام علیه‌السلام در پاسخ آن مرد گفت: «بپرس!»، مرد که آخر جمعیت ایستاده بود پرسید: «علم بهتر است یا ثروت؟»، علی علیه‌السلام فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند، ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.» نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان‌جا که ایستاده بود نشست.

---

۱. زندهٔ جاوید و اعجاز جاویدان: ۲۲.

در همین حال، سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد، و امام علیه السلام در پاسخش فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا برای شخص عالم دوستان بسیاری است، ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار!» هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد. او در حالی که کنار دوستانش می‌نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید: «یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟» حضرت علی علیه السلام در پاسخ به آن مرد فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود.»

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدّتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد. حضرت علی علیه السلام در پاسخ به او فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند، ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند.»

با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند، یکی از میان جمعیت گفت: «حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت!»، کسانی که صدایش را شنیده بودند، پوزخندی زدند. مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد: «یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟»، امام علیه السلام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: «علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد.» مرد ساکت شد.

همهمه‌ای در میان مردم افتاد؛ چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را می‌پرسند؟ نگاه متعجّب مردم گاهی به حضرت علی علیه السلام و گاهی به تازه‌واردها دوخته می‌شد. در همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از تمام شدن سخنان حضرت وارد مسجد شده بود و در میان جمعیت نشسته بود، پرسید: «یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟» امام علیه السلام فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا

مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد.»

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که امام علیه السلام در پاسخش فرمود: «علم بهتر است؛ برای این‌که مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از مرگ همراه انسان است.» سکوت، مجلس را فراگرفته بود، کسی چیزی نمی‌گفت. همه از پاسخ‌های امام علیه السلام شگفت‌زده شده بودند که، نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید: «یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟»، امام علیه السلام در حالی که تبسّمی بر لب داشت، فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می‌کند، اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می‌شود.»

نگاه‌های متعجّب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می‌کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مشتی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه‌رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی‌کردند دیگر کسی چیزی بپرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید: «یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟»، نگاه‌های متعجّب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای حضرت علی علیه السلام مردم به خود آمدند: «علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبّر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند، امّا صاحبان علم همواره فروتن و متواضع‌اند.» فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود.

سؤال کنندگان، آرام و بی‌صدا از میان جمعیت برخاستند. هنگامی که آنان مسجد را ترک می‌کردند. صدای امام را شنیدند که می‌فرمود: «**اگر تمام مردم**

دنیا همین یک سؤال را از من می‌پرسیدند، به هر کدام پاسخ متفاوتی می‌دادم».[۱]

از این روایت متوجّه می‌شویم گسترش علم و دانش در عصر ظهور نسبت به بحث پیشرفت اقتصادی در آن زمان از اهمیّت بسیاری برخوردار است.

۱. کشکول بحرانی، ۲۷/۱. به نقل از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱۴۲.



تکامل عقلی و معنوی

نشانه‌های قدرت در عصر ظهور

خداوند بزرگی که خالق میلیاردها کهکشان و سحابی می‌باشد، آنچنان قدرت عظیم خود را در سراسر جهان آشکار می‌سازد که به خوبی حق بودن مسألهٔ قیام حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه روشن و بدیهی می‌شود.

جلوه‌گر شدن نشانه‌های مهمّ قدرتِ عظیم الهی در عصر ظهور به گونه‌ای خواهد بود که قبل از آن در طول تاریخ برای مردمان آشکار نشده و کسی از آنها آگاهی نداشته است. پیدایش نشانه‌های قدرت نه تنها در سراسر گیتی و در همهٔ آفاق جهان رخ می‌دهد؛ بلکه در وجود انسان‌ها نیز جلوه‌گر می‌شود.

پیدایش نشانه‌ها و جلوه‌گر شدن حوادث شگفت‌انگیز در جهان برای هدفی بسیار مهمّ انجام می‌گیرد.

آیا می‌دانید آن هدف مهمّ چیست؟ و چرا خداوند آن نشانه‌های عجیب و شگفت‌انگیز را پدیدار نموده و آشکار می‌سازد؟

نشانه‌ها و قدرت‌هایی که در سراسر گیتی و در وجود انسان پدیدار می‌گردد، این باور را در فکر انسان‌ها ایجاد می‌کند که لازم است یک قدرتِ مافوق و یک نیروی بسیار عظیم و همه‌جانبه‌ای که توانایی کنترلِ همهٔ قدرت‌ها را داشته باشد، بر همهٔ قدرت‌های جهان حاکم می‌شود و همهٔ انسان‌ها را در سیطرهٔ ولایت و قدرت خویش قرار می‌دهد؛ تا انسان‌ها بتوانند به راحتی و خوبی زندگی کنند و قدرت‌های شگفتی راکه به دست آورده‌اند در مسیر ویران‌گری و نابود ساختن انسان و جهان قرار ندهند؛ بلکه در راه اصلاح جهان به کار گیرند و بدیهی است که این، نیاز به یک مصلح جهانی دارد که حاکم بر همهٔ قدرت‌ها و مسلّط بر همهٔ توانایی‌ها باشد و آن کسی جز حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه که جهان را سرشار از نور و عدالت می‌سازند، نیست.

* * *

انسانی که از وجود قارّه‌ها آگاهی نداشت، چگونه می‌توانست از وجود کهکشان‌ها و سحابی‌ها آگاه باشد؟ و انسانی که رفتن از قارّه‌ای به قارّهٔ دیگر را از محالات حتمی می‌شمارد، چگونه می‌توانست باور نماید که در حکومت جهانی امام عصر ارواحنا فداه انسان‌ها بر فراز آسمان‌ها به پرواز درخواهند آمد؟ انسان پابرهنه‌ای که قدرت به پوشیدن کفش نداشت، چگونه می‌توانست باور کند که در روزگاری بس شکوهمند و اسرارآمیز، بند کفش انسان‌ها آگاهی‌های لازم را برای آنان بیان می‌کنند؟![1]

و نیز انسانی که قدرت دید انسان را بیش از چند صد متر نمی‌دانست، چگونه می‌توانست باور نماید که انسان در عصر ظهور، برادرش ـ جسم او نه تصویر او ـ را در قارّه‌ای دیگر می‌بیند؟

انسانی که فقط از وجود جسم و روح باخبر است و چیزی فراتر از آن

---

۱. اشاره به حدیثی که می‌فرمایند: در عصر درخشندهٔ ظهور بند کفش انسان، او را از آنچه در منزلش واقع می‌شود آگاه می‌سازد!

نمی‌داند، چگونه می‌تواند از آثار روح، تجسّم بخشیدن به قالب مثالیِ انسان و همچنین در چند مکان بودن او و یا تغییر شکل و قیافه را به هر گونه که انسان بخواهد، باور نماید؟!

آشنایی با عصر ظهور

در عصر ظهور همانگونه که معادن و گنج‌هائی، که در زمین پنهان است آشکار شده و همه از ان بهره‌مند می‌شوند؛ همچنین از گنج‌هایی که در مغز انسان نهفته است در آن زمان بر اثر تکمیل عقل‌ها آشکار می‌شود و مردم از افکار ناب و اندیشه‌های ارزشمندی که در روزگار غیبت از آن بهره‌مند نبودند، استفاده می‌کنند.

در آن روزگار سراسر جهان هستی از آبشخور وحی سیراب می‌گردد. در آن روز گل‌های داغدیده و پژمردهٔ ولایت شاداب می‌گردند و در هر کوی و برزن و در هر دشت و دمن و بلکه از خاک تا افلاک به بیان معارف خاندان وحی علیهم‌السلام می‌پردازند و هر نشان از هر گونه ظلم و طغیان را در سراسر جهان از میان بر می‌اندازند و زرمندانِ زورگو، دیگر زر و زیور نمی‌اندوزند و کیمیای هستی همه جا را فرا گرفته و نیازمندی نمی‌ماند که دست نیاز به سوی کسی دراز کند.

در آن روزگار، روز زورگویان شام می‌گردد و زورگویی باقی نخواهد ماند که تا چون هر زمان، زیردستی در برابر او زانو زده و با آزرم از او نیازی خواهد.

در آن روزگار پرچم قدرت و توانایی در سراسر هستی به اهتزاز درآید و هر بازویی که با زور و تزویر، از کار افتاده، زورمند شده، و توان و قدرت بیابد و به کار و تلاش پردازد.

در آن روزگار از بیماری خبری نیست، از سرطان‌های فکری و جسمی نشانی نیست و از دردهای ناشناخته اثری نخواهد ماند.

در آن روزگار همه می‌دانند اگر امام ـ که صلوات و درود خدا بر او باد ـ

بخواهد معجزه‌ای انجام دهد، به آنی سراسر هستی را حیات بخشد و در همگان روح تازه دمیده و جهان و جهانیان را نجات بخشد.

در آن روزگار همه می‌دانند که شفا دادن کور مادرزاد یا لال زبان بسته، برای امام معجزه‌ای کوچک است. مگر نه این است که این گونه کارها را بسیاری از پیامبران و اولیاء خدا انجام داده‌اند.

در آن روزگار عقل‌ها شکوفا شده و خردها توان و قدرت یافته، و معارف خاندان وحی علیهم السلام دل‌های تیرهٔ همگان را روشن می‌سازد، همه می‌دانند که در عصر غیبت بیش از الفبایی از معارف الهی نیاموخته بودند.

آن روزگار، عصر احیاء اجر رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است، عصر ایجاد مودّت و محبّت شدید مردم در سراسر جهان نسبت به خاندان وحی علیهم السلام است.

محبّت شدید مردم به اهل بیت علیهم السلام، در ساختار وجود آنان تأثیر شگرف ایجاد نموده و بر اثر قرابت قلبی و روحی آنان با خاندان وحی، از درجات کمال آن بزرگواران، روزنه‌هایی بس درخشان به سوی مردم گشوده می‌شود و از تکامل قلبی و عقلی برخوردار می‌شوند.

در آن روزگار مردم می‌توانند گره‌های بزرگ روحی خود را گشوده و قفل‌های علمی خود را شکسته و به سوی آنچه نمی‌دانستند و نمی‌توانستند بدانند، راهنمایی شوند؛ زیرا عصر ظهور، عصر شکوفا شدن اندیشه‌ها و تکامل عقل‌ها است، عصر آشکارسازی نیروهای نهفته است، و عصر به نهایت رسیدن قدرت‌ها است.

در آن روزگار انسان‌ها با تکامل علم و عقل به حیات دوّم راه می‌یابند و از ظاهر بینی فاصله گرفته و به همه چیز با چشم دل قضاوت می‌کنند؛ زیرا قلب و دل آنان به کار افتاده و حقایق هستی را آنگونه که هست درک می‌کنند ولی در عصر غیبت که عصر جهالت و حکومت نفس و شیطان است، بازار عوام فریبی و ظاهرسازی گرم است و مردم هم سرگرم و گرفتار آن هستند. جز

گروهی از افراد که با تفضّل الهی و توسّل به اولیاء گرامی او از گزند عوام فریبان می‌رهند. ولی در دوران پرشکوه ظهور نه تنها ظاهر سازی وجود ندارد، بلکه چون علم و دانش واقعی، سراسر جهان هستی را فرا مـی‌گیرد و هـمهء مـردم همهء امور را با چشم دل می بینند و با قلبی که به حیات راه یـافته مـی‌نگرند. فرمایشی که از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام نقل می کنیم که به ایـن واقـعیت اشاره دارد:

العالم ینظر بقلبه وخاطره والجاهل ینظر بعینه وناظره[1]

عالم با قلب خود و خطور خود به امور نگاه می‌کند و شخص جاهل با چشم خود و دیده خود به آن می‌نگرد.

کسی که قلب خود را با فراگرفتن علم و معرفت زنده ساخته و به حـیات دوّم راه یافته، با قلب روشن و خطورات رحمانی اشیاء را درک می‌کند، ولی آن کس که در جهل غوطه ور است ظاهربین است و با دیده‌ای که باطن و واقعیت را نمی‌بیند به افراد و امور دیگر نگاه می‌کند.

توجّه به این نکته بسیار مهمّ است که قلب و مغز انسان در ارتباط فراوانی با هم هستند. بنابراین همانگونه که تکامل و حیات قلب لازم است، تکامل مغز نیز لازم است؛ زیرا کسی به تکامل قلب دست می‌یابد کـه در مـغز خـود نـیز تحوّل ایجاد می‌نماید.

به این جهت لازم است مطالبی دربارهٔ اهمیّت مغز انسان بیان کنیم.

برای روشن شدن اهمیّت مغز و ارتباط قلب و مغز با یکدیگر در تکامل و پیشرفت انسان، به این نکته توجّه کنید:

یکی از شرایط مهمّ حیات قلب، تکامل مغز و قدرت داشتن به ایجاد توجّه شدید و تمرکز فکر است.

---

۱. شرح غرر الحکم ودرر الکلم: ۱/۳۲۵، تصنیف غرر الحکم: ۴۱.

اهمیّت توجّه و تمرکز فکر

آنچه که اساس همهٔ نمازها، دعاها، زیارت‌ها وعبادت‌های پیروان ولایت اهل بیت علیهم السلام در راه رسیدن به سوی خداوند می‌باشد توجّه در آنهاست، شخصی که به عبادت می‌پردازد اگر در هنگام انجام آن توجّه به خداوند داشته باشد و با اقبال قلبی رو به سوی خداوند نماید، اثر عبادتش صدها برابر خواهد بود.

یکی از فواید مهمّ تکرار عبادت‌ها و یا تکرار یک ذکر در یک عبادت همین است که توجّه انسان به وسیلهٔ تکرار، به خداوند جلب شود و قلب او از دیگران منصرف گشته و خدای بزرگ را با توجّه عبادت نماید.

بزرگترین مانع انسان، بستگی به مادیّات و توجّه به آنهاست و در صورتی که انسان در عبادت توجّه خود را به خداوند جلب نماید و جذب عظمت خداوند بزرگ شود، توجّه و دلبستگی او به مادیّات ـ اگرچه برای مدّتی کوتاه ـ قطع می‌شود.

اگر این حالت برای انسان پیش آید که توجّه او کاملاً از عالم ظاهر قطع شود و جذب عالم معنی شود، بهترین موقعیّت برای دعا و توسّل و گرفتن حاجت می‌باشد. اگر چنین موقعیّتی پیش آید دعای انسان به اجابت مقرون می‌شود.

قدرت و عظمت مغز

هنوز انسان‌ها نتوانسته‌اند مغز خود را به کارآیی کامل برسانند.

بسیاری از نویسندگان، به عجز و ناتوانی خود و عدم استفاده از نیروی پرقدرت مغز آدمی اعتراف نموده‌اند. در اینجا نمونه‌ای از گفتار آن‌ها را می‌آوریم:

... مغز ما معمولاً بخش ناچیزی از قدرتش را به کار می‌گیرد. بنابراین، در حالی‌که قدرت و اعتبار عظیمی در وجود هر شخص قرار دارد، افسوس که

فقط گاهگاهی از این اعتبار بهره می‌گیریم... .[1]

شاید سخن درست آن باشد که بگوییم: انسان با همهٔ درخشندگی استعدادهایش، در طی عمر خویش، چیزی بیش از یک میلیاردم نیروی مغزش را به کار نمی‌گیرد.[2]

تردیدی نیست که ما هنوز نمی‌دانیم در عرصهٔ پهناور مغزمان ـ این کیهان نهفته در وجود آدمی ـ به هنگام خلاّقیّت، تفکّر و کار چه می‌گذرد. با این حال، روش‌های تجربی در کنار پژوهش‌ها و آزمایش‌های به عمل آمده، اطّلاعات بسیاری در خصوص ساختمان مغز آدمی و روندهای تفکّر در اختیارمان قرار داده است، مقایسات بی‌شماری را میسّر ساخته و دست‌کم به تشخیص راه‌هایی برای کنترل پاره‌ای از عملیّات ذهنی کمک کرده است.[3]

این مطلب روشنگر قدرت فکر در وجود انسان و عدم استفادهٔ کامل از نیروی بزرگ آن است که گریبانگیر انسان در عصر ما می‌باشد.

در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان سایه افکند و دست قدرتمند ولیّ الله الأعظم ارواحنا فداه **بر سر انسان‌های زجر کشیدهٔ دوران غیبت نوازش دهد، در آن روز است که نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان‌ها تجلّی و ظهور می‌یابد و انسان به تکامل عقلی دست خواهد یافت.**

«پرده‌های مغز که پناهگاه افکار و خاطرات و تمام فعّالیّت‌های فکری و عقیده و مرام و قیود و پابست‌های انسانی است، از عوامل اصلی سلّول‌های ریز ـ که تعداد آن‌ها از ۱۰ تا ۱۳ میلیارد متجاوز است ـ تشکیل یافته است.

هر کدام از آن‌ها در نوع خود شبیه رگ‌های برگ درخت هستند و پیام‌های الکتریکی را به یکدیگر انتقال می‌دهند.

---

۱. توانایی‌های خود را بشناسید: ۱۴.

۲. توانایی‌های خود را بشناسید: ۳۲.

۳. توانایی‌های خود را بشناسید: ۱۷.

فکر و خاطرات انسان، عمل جالب این عوامل است که مدام با یکدیگر در ارتباط هستند.

تجربهٔ عملی ثابت کرده که نابغه‌ترین فرد بشر فقط یک مقدار کوچکی از این ذخایر را مصرف نموده است.»[1]

«مغز انسان از چهارده میلیارد سلول عصبی تشکیل می‌شود. اگر باز در نظر بگیریم که هر سلول دارای پنج هزار ارتباط با سلول‌های دیگر است و می‌تواند در انواع حالت‌های میان سلولی نیز قرار گیرد، تعداد بالقوّهٔ حالت‌ها و درجات آزادی سلول‌های مغز از مرزهای تصوّر آدمی فراتر می‌رود. می‌توان گفت که هر انسان اعمّ از نابغه یا عادّی، چیزی بیش از یک میلیاردم ظرفیّت مغز خویش را در دوران زندگیش به کار نمی‌گیرد.

اگر فقط یک میلیاردیم توانایی و ظرفیّت کلّی مغز، اعمّ از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادّی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آن‌ها دیده می‌شود یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمّی.»[2]

اکنون که دانستید همهٔ افراد فقط مقدار اندکی از مغز خود را می‌توانند به کار گیرند، به این گزارش توجّه کنید:

«امروزه مغز یک کامپیوتر که در واقع هستهٔ مرکزی آن است با یک میلیون واحد اطلاعاتی کار می‌کند. در زبان کامپیوتر به آن‌ها «بایت» می‌گویند. مغز انسان درست شبیه این دستگاه کار می‌کند. واحدهای مولکولی حافظه و سوئیچ‌های عصبی اطّلاعات را ذخیره‌سازی و آماده می‌کنند. بچّه‌ای که در گهواره است نیز این عمل را انجام می‌دهد اگر چه ناآگاهانه باشد. در سراسر زندگی ما اطّلاعات را ذخیره می‌کنیم تا این‌که بتوانیم در روزی که به آن احتیاج داریم از آن‌ها بهره ببریم. تنها به ندرت اتفاق می‌افتد که بپذیریم که مغز ما با

---

۱. نسخهٔ عطّار: ۱۳۴.

۲. توانایی‌های خود را بشناسید: ۳۴۷.

ذخیره دانش‌اش قابل اطمینان نیست.

هستهٔ مرکزی یک کامپیوتر با نوع متفاوت دیگری از اوامر کار می‌کند. مغز انسان با بیش از ۱۵ میلیارد کلید و سوئیچ کار می‌کند در حالی‌که کامپیوترهای مدرن بزرگ تنها ۱۰ میلیون دارند. عناصر بیشتری را می‌توان با اتّصالات بین‌کلیدی ذخیره نمود. پس چرا می‌توان به یک کامپیوتر خیلی بیشتر از مغز انسان اطمینان کرد؟ زیرا نُه دهم مغزها همواره خالی است در حالی‌که یک کامپیوتر همواره تمام واحدهای اطّلاعاتی‌اش را در اختیار دارد.»[1]

«شاید نتوانید باور کنید که مغز دارای ۱۵ میلیارد کلید باشد. شاید نتوانید باور کنید که مغز انسان تمام رویداد، جریانات و آنچه بر انسان می‌گذرد از اوّل عمر تا آخرین لحظهٔ زندگی، همه را بایگانی نموده و ذخیره می‌سازد.

مغز هر انسانی هر چه را که گفته یا شنیده، یا کاری را که دیده، یا انجام داده و... در خود جای داده است.»[2]

هر انسانی در آخرین لحظه‌های زندگی آنچه را که انجام داده یا... همانند نواری سریع برای او جلوه‌گر می‌شود. این حقیقتی است که خاندان وحی علیهم‌السلام که شاهد بر خلقت ما بوده‌اند، به ما آموخته‌اند. و به همین دلیل **ما هیچ‌گونه شکّ و تردیدی در قدرت‌های ناشناختهٔ مغز، و شکوفا شدن این توانایی‌ها در روزگار شکوهمند ظهور نداریم و آنچه را که آن بزرگواران فرموده‌اند بدون کم و کاست پذیرا هستیم.**

نهایت قدرت بشری

برای روشن شدن این مطلب که انسان می‌تواند به نهایت قدرت برسد ابتدا نکته‌ای دربارهٔ عظمت مغز انسان بیان می‌کنیم و سپس فرمایش بسیار مهمّی را

---

۱. بازگشت به ستارگان: ۷۶.

۲. وقتی «و. ج پنفیلد»، محقّق نامدار مغز انسان، ناحیه‌ای از مخچه را به طریق الکتریکی تحریک می‌کرد، بیمار تمام جزئیّات مربوط به گذشته‌های دور را به یاد می‌آورد. (توانایی‌های خود را بشناسید: ۱۲۱)

از **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ که انسان باید به نهایتِ قدرت خود برسد، نقل می‌کنیم:

طبق محاسبات دقیق و آزمایشات دامنه‌دار ثابت گردیده است که مغز انسان عادّی دارای ده میلیارد سلول عصبی است که هر یک به تنهایی قادرند از هزار واحد خبری نگاهداری کنند. مغز انسان از تمام چیزها و حالاتی که در اطراف انسان است عکسبرداری می‌کند.

کار پردامنهٔ موتور مغز از همان دوران اوّلیّهٔ ولادت آغاز می‌گردد و از کلمات بابا، مامان، آب گرفته تا مسائل بغرنج علمی و از سیما و صدای مادر تا مناظر گوناگون دیگر و خلاصه همهٔ خاطرات تلخ و شیرین در این صندوقچهٔ عجیب نهفته و بایگانی می‌شود.

در قسمت مخ انسان مراکز و اطاق‌های مخصوصی برای منظورهای جداگانه تعبیه شده است؛ یک قسمت مخصوص امور شنوایی، قسمتی دیگر برای بینایی، لامسه و... وجود دارد و در کنار هر یک از این مراکز یک شعبهٔ بایگانی ویژهٔ همان مرکز وجود دارد. اغلب مناظر به طور خودکار و سریع در مغز منعکس می‌شود ولی گاهی برای تنبیت شدن و سخت شدن خاطرات یعنی ccnsoltidation در حدود دوازده ساعت یا بیشتر وقت لازم دارد.

طبق آخرین اخبار علمی، دانشمندان توانسته‌اند با تحریک هر یک از قسمت‌های مغز به وسیلهٔ دستگاه‌های مخصوص خاطرهٔ همان عضو را در روح انسان زنده کنند.

یکی از قهرمانان دانشمند یا دانشمندان قهرمان دکتر وایلدر پنفیلد Wilderpentield جرّاح معروف اعصاب و رئیس سازمان بیماری‌های عصبی مونترال Montreal می‌باشد. شخص نامبرده به وسیلهٔ الکترودهای ظریف و ریزی دختر ۲۶ ساله‌ای را تحت عمل جرّاحی قرار داد و یک ناحیهٔ مخصوص از مغز او را تحریک کرد.

دختر در این هنگام اظهار داشت: یک آهنگ موسیقی را که در چند سال پیش شنیده اکنون می‌شنود و درست مثل این‌که در سالن و تالار موسیقی نشسته و همان خاطره در ذهن او زنده شده است. به محض این که تحریک را قطع می‌کرد، صدای موزیک نیز قطع می‌شد.

از این آزمایش نتیجه گرفته شد که هر نوع تحریک می‌تواند خاطرات گذشته را در مغز زنده کند.

بعضی از دانشمندان روان‌شناس و روان‌کاو نیز قادرند به وسیلهٔ هیپنوتیزم شخص را در حالت مخصوصی فرو برند و خاطرات گذشتهٔ او را از زبان خود او بشنوند.

فیزیولوژیست‌ها ثابت کرده‌اند هنگامی که آخرین لحظات عمر انسان آغاز می‌گردد و شخص در حال جان دادن است جنبش‌ها و لرزش‌های مخصوص توأم با مقداری الکتریسته در اعصاب دماغی مغز ایجاد می‌شود و اگر بخواهیم مثال بزنیم مانند نوار ضبط صوت می‌شود که به انتها رسیده باشد و با زدن استپ نوار را از نو شروع کنند و آنچه ضبط کرده پس دهد، یعنی انسان تمام حالات و اعمال و رفتار خود را در لحظهٔ آخرین زندگیش می‌بیند یعنی همان تحریک مصنوعی در اینجا به طور طبیعی رخ می‌دهد.

خوانندگان محترم باور بفرمایند خیلی شگفت‌انگیز است که پیشوایان اسلامی از این فعل و انفعالات و از این خصوصیّات فیزیکی و خلاصه از این رموز دقیق علمی آنقدر مطّلع باشند که با زبانی ساده به طوری که تمام طبقات مردم از دانشمند گرفته تا جاهل همه درک کنند، این حقایق را بیان کنند.

در اخبار و روایات اسلامی اسناد بسیاری است که صریحاً می‌گوید: انسان در لحظهٔ آخر زندگی همهٔ اعمال خود را می‌بیند و تمام خاطرات او در ذهنش زنده می‌شوند و وقایع حیات او از پیش چشمش رژه می‌روند. از بین صدها روایت فقط به ذکر دو روایت اکتفا می‌کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ضمن یکی از خطبه‌های «نهج البلاغه» می‌فرماید:

یفکّر فیمَ أفنی عمره وفیمَ أذهب دهره.

یعنی فردی که در لحظهٔ جان دادن است فکر می‌کند در حالاتی که عمر خودش را فانی کرده و روزگار خویش را گذرانده.

وَیتذکّر أموالاً جمعها اغمض في مطالبها وأخذها من مصرحاتها ومشتبهاتها.[1]

و به یاد می‌آورد مال‌هایی که جمع کرده چشم بر هم نهاده و به دست آورده از محلّ‌های حلال و حرام و شبهه‌ناک.

آری؛ آن روزها که این حرف‌ها را می‌شنیدند با تعجّب و حیرت رو به رو می‌شدند و گاهی هم برخی از سبک‌مغزان لبخندِ تمسخر می‌زدند و تهمت کهنگی را مانند همیشه به اسلام و حقایق سعادتبخش آن می‌چسباندند، امّا اسلام ـ این دین جاودانه ـ از طوفان‌ها و لغزش‌های دوران نلغزید و همواره درخشیده و درخشان خواهد بود. اسلام، مونس ابدیّت است و تا انقراض عالم از بین نخواهد رفت و طومار مقدّسش درهم پیچیده نخواهد شد.

روزی خواهد آمد که مردم گیتی به خود آیند و عذر گذشته از او خواهند. ای خوانندهٔ عزیز؛ تو هر که هستی و در هر مقام علمی که قرار داری آگاه و هشیار باش معصومین علیهم السلام در دنیا هرگز دروغ نگفته و هیچ‌گاه از پیش خود حرفی نزده‌اند، اینان رهبران و پیشوایان این دین جاویدانند که سرسلسلهٔ آنان آخرین فرستادگان خداوند مهربان است و واپسین آنان حضرت حجّة بن الحسن المهدی امام زنده و قائم آل محمّد علیهم السلام است».[2]

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۹، صفحهٔ ۱۴۴.

۲. تمدّن و علوم اسلام: ۱۰۴.

فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام: به نهایت قدرت خود دست یابید

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ضمن گفتارهای بیدارکنندهٔ خود، مردم را به سوی هوشیاری فراخوانده و زنگ بیدارباش را برای همگان به صدا در آورده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با الفاظی کوتاه مطالب بسیار مهمّی را به اطّلاع مردم می‌رساندند تا همه بدانند بهره‌گیری از بلوغ جنسی و لذّت‌های غریزی، کامل کنندهٔ انسان نیست و او را به تکامل نمی‌رساند، بلکه بلوغ جنسی اوّلِ راه و اوّل تکلیف است که انسان نباید آن را در انحصار استفاده‌های جنسی درآورد، بلکه باید بداند انسان دارای نهایتی است که باید خود را به آن نهایت و به آن پایان، برساند.

تا دارای بلوغ روحی شود. نه اینکه خود را در حصار بلوغ جنسی اسیر سازد.

همه جوانان باید بدانند بلوغ جنسی، اوّل راه، اوّل کار و اوّل تکلیف است، با رسیدن به این مرحله، باید کار را آغاز کنند و بدانند برای انسان از نظر روحی نهایت و پایانی است که برای رسیدن به آن باید استقامت ورزیده، صبر کند و پرهیزگاری را پیشه سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبهٔ ۱۷۶ نهج البلاغة چنین می‌فرمایند:

العمل العمل ثمّ النهاية النّهاية والاستقامة الاستقامه ثمة الصبر الصبر والورعَ الورعَ ان لكم نهايةً فانتهوا الى نهايتكم وانّ لكم علما فاهتدوا بعملكم وانّ للاسلام غايةً فانتهوا الى غايته واخرجوا الى الله بما افترض عليكم من حقّه و بيّن لكم من وظائفه انا شاهدٌ لكم وحجيجٌ يوم القيامة عنكم.[1]

---

۱. نهج البلاغة خطبهٔ ۱۷۶ فیض الاسلام: ۵۶۹. صبحی صالح ۲۵۲ از فرهنگنامهٔ موضوعی نهج البلاغة ۵۴۲.

کار، کار (انجام دهید!) آنگاه آن را بـه پـایان رسـانید، بـه پـایان رسـانید و پایداری، پایداری (کنید) آنگاه شکیبایی (ورزید) شکیبایی، و پرهیزکاری (پیشه کنید) پـرهیزگاری، شـما را نـهایتی است پس خـود را بـه نـهایتتان برسانید، و شما را نشانه‌ای است؛ به وسیلهٔ نشانه تان راه یـابید و اسـلام را مقصدی است، به آن برسید و با (گزاردن) آنچه خداوند از حقّ خود بر شما واجب نموده و وظایفی که برای شما بیان کرده است، به سوی خـدا روی آورید! من گواه شمایم و در رستاخیز از طرف شما برهان می‌آورم.

قرار دادن این راه‌ها برای جذب شدن خلق به سوی خالق و دور شدن آنان از پستی‌ها، گناهان و هر چه انسان را از خدا دور کرده و به سـوی غـیر خـدا جذب می‌کند، می‌باشد.

بدیهی است که راه هایی را که خداوند برای مردم ایـجاد کـرده هـرچـه از جذّابیّت و کشش بیشتری برخوردار باشد، بهتر، بیشتر و کـامل‌تر مـی‌توانـد خلق را به سوی خالق جذب نموده و نزدیک نماید.

اکنون نمونه‌ای از کسانی که توانسته‌اند به قدرت نهایی انسان برسند نـقل می‌کنیم:

رُشید هجری از بزرگترین اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام

«رشید هجری» از اصحاب خاصّ **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بوده و در مراحل معنوی به اوج آن دست یافته بود. او پس از حضرت امیرالمـؤمنین و امام حسن علیهماالسلام از یاوران خاصّ امام حسین علیه‌السلام و باب آن حضرت شد.[1]

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شهادت او را به وی خبر دادند و چگـونگی قتل او را بیان فرمودند همان‌گونه که شهادت بعضی دیگر از اصحاب خود را به آنان خبر داده بودند.

---

۱. رجوع کنید به «بحار الأنوار: ۳۳۱/۴۵».

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، ابن زیاد به جستجوی یاوران و اصحاب آن حضرت پرداخت و در صدد قتل و نابودی آنان برآمد. به این جهت دستور داد «رشید» را دستگیر کرده تا او را به شهادت برساند.[1]

«رشید» خود را مخفی کرد و در میان مردم ظاهر نمی‌شد. روزی «ابو اراکه» با گروهی از دوستانش نزدیک درب خانه نشسته بودند. در این هنگام «رشید» آمد و وارد خانهٔ «ابو اراکه» شد.

«ابو اراکه» وحشت کرده و ترسید و در پی او روان شد و به او گفت: وای بر تو؛ سبب قتل مرا فراهم ساختی و فرزندانم را یتیم نمودی و آنان را هلاک کردی!

«رشید» گفت: چرا؟!

«ابو اراکه» گفت: زیرا ابن زیاد در جستجوی توست و تو وارد منزل من شدی و کسانی که با من نشسته بودند، دیدند تو وارد خانهٔ من شدی.

«رشید» فرمود: هیچ یک از آنان مرا ندیدند!

«ابو اراکه» گفت: مرا مسخره می‌کنی! آنگاه او را گرفت و کتف او را بست و او را در اطاقی نموده و درب اطاق را به روی رشید بست و به نزد دوستان خود رفت و گفت: گمان کردم پیرمردی وارد منزل من شد، شما او را ندیدید؟ گفتند: ما کسی را ندیدیم.

برای آن که اطمینان پیدا کند سؤال خود را تکرار کرد، یکایک تصریح کردند که کسی را ندیده‌اند.

ترس و وحشت «ابو اراکه» همچنان ادامه یافت و با خود گفت: شاید دیگران «رشید» را دیده و به ابن زیاد خبر داده باشند. به این جهت به مجلس ابن زیاد رفت تا ببیند از او چیزی می‌گویند یا نه؟ تا در صورتی که آن‌ها از این

---

۱. «قنوا» دختر باعظمت جناب رشید است که در زمان ظهور امام عصر ارواحنا فداه به این عالم بازمی‌گردد، او شاهد شهادت پدرش بوده و جریان قتل او را در مجلس ابن زیاد لعنه الله بیان نموده است. رجوع کنید به «بحار الأنوار: ۱۳۶/۴۲»

جریان باخبر شده‌اند به آنان بگوید «رشید» را دست بسته در خانهٔ دربسته نگه‌داشته است و آن‌گاه او را به ابن زیاد تحویل دهد.[۱]

«ابو اراکه» وارد مجلس ابن زیاد شد و به او سلام نمود و چون باهم سابقهٔ دوستی داشتند نزد او نشست.

در این هنگام ناگهان «ابواراکه» دید «رشید» بر قاطر او سوار شده و به سوی مجلس ابن زیاد می‌آید! وقتی که چشم «ابواراکه» به وی افتاد رنگش تغییر کرد و خود را باخت و یقین به هلاکت خود نمود.

«رشید» از قاطر «ابو اراکه» پیاده شد و به سوی ابن زیاد رفت و به او سلام نمود. ابن زیاد حرکت کرد و او را در بغل گرفته و بوسید!

آن‌گاه به احوالپرسی پرداخت و گفت: چگونه آمدی؟ دوستان و بستگانت چطورند؟ در راه به تو چه گذشت؟ و «رشید» پاسخ داد، و پس از آنکه مقداری در نزد او نشست برخاست و رفت.

در این هنگام «ابواراکه» از ابن زیاد پرسید:

این پیرمرد که بود؟!

ابن زیاد گفت: او یکی از برادران ما از اهل شام می‌باشد که به دیدار من آمده است.

«ابو اراکه» از مجلس ابن زیاد خارج گشت و به خانهٔ خود رفت، دید «رشید» با کتف بسته در اطاق دربسته قرار دارد؟!

«ابواراکه» به او گفت: تو که دارای این‌گونه علم و قدرت هستی، هر گونه خواستی عمل کن و هر گونه دوست داشتی به خانهٔ من بیا.[۲]

جریان رشید هجری که یکی از صاحبان اسرار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام می‌باشد، نمونه‌ای است از کسانی که با تکامل قلب و مغز و ارشاد و

---

۱. بعضی از دوستان در آخرالزمان این‌چنین هستند.

۲. بحار الأنوار: ۱۴۰/۴۲ از اختصاص مرحوم شیخ مفید: ۷۸.

راهنمایی **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ به قدرت‌های فوق العاده دست یـافته است.

حال اگر از جناب «رشید هجری» بپرسید که چگونه توانسته است به این قدرت بزرگ دست یابد و قدرت‌های عظیم خفتهٔ خود را بیدار سازد؟ ایشان خواهد گفت: تقرّب و محبّت شدیدی که به **حضرت امـیرالمـؤمنین عـلی** ﷺ داشتم و با راهنمایی‌های آن حضرت به این بیدارسازی قدرت‌های خود دست یافته‌ام و به نهایت شخصیت انسانی خویش رسیده‌ام.

جالب توجّه است که خداوند برای اینکه مردم بـپذیرند در انسـان چـنین قدرت‌های عظیمی نهفته است که می‌تواند آن قدرت‌ها را آشکار نموده و آن‌ها را از خواب و خفته بودن بیدار ساخته و به کار اندازد، مواردی را از این قبیل در کشورهایی که معتقد به خدا نیستند آشکار می‌سازد! تـا تـمامی مـردم بـه قدرت خداوند پی ببرند.

به این جهت در کشور شوروی که اعتقادی به خدا و دین ندارد قدرت‌های نهفته‌ای یکی از افراد را به کار مـی‌انـدازد، تـا هـمه بـدانـند در وجـود انسـان نیروهای عظیمی وجود دارد که باید آنها به کار اندازد اکنون بـه ایـن جـریان توجّه کنید:

ولف مسینگ در روسیه

«این یک سند علمی هیجان انگیز است نه یک داستان. اصل این گفتار در مجلهٔ «علم ودین» شوروی «شماره‌های ژوئیه و اوت و سپتامبر ۱۹۶۵» ذکـر شده است و ما آنرا از روی ترجمه‌ای که مطبوعات فرانسه چاپ کرده‌اند، بـه فارسی برگردانده‌ایم می‌دانیم که مقامات علمی شوروی به هیچ وجه به نیروی ماوراء الطبیعه و روح و غـیب‌گوئی اعـتقادی نـدارنـد، و بـا ایـن هـمه آنـان نتوانسته‌اند استعداد غیب‌گوئی بزرگترین پیشگوئی دنیا یعنی «ولف مسینگ» را انکار کنند، و در یکی از معتبرترین مجلات علمی خود مقاله بسیار مفصّلی

را به زندگی عجیب و استثنائی این مرد اختصاص داده‌اند.

این مقاله خاطرات «ولف مسینگ» است، مسینگ باصطلاح علمی یک «تله پاتیست» است یعنی افکار و اندیشه‌های دیگران را از فاصله بسیار دور می‌خواند و حوادثی را که هنوز وقوع نیافته، پیش بینی می‌کند.

او در یک موزیکهال شوروی با استعداد عجیب غیبگوئی خود تماشاگران را متحیّر می‌سازد همچنین همراه گروهی از بهترین روانشناسان شوروی به تجربیات علمی می‌پردازد.

دانشمندان شوروی می‌خواهند با مطالعه بر روی مغز مسینگ و قدرت غیبگوئی او، یکی از مهمترین رازهای روح بشر یعنی «تله پاتی» را کشف کنند «ولف مسینگ» به هیچ وجه ادّعای پیغامبری ندارد و نمی‌داند که چگونه صاحب پیشگویی شده است.

بهر حال خاطرات بزرگترین غیبگوی جهان مخصوصاً از این جهت خواندنی و جالب توجّه است که از طرف دانشمندان شوروی مورد تایید قرار گرفته است دانشمندانی که معمولا غیبگوئی و پیشگوئی را قبول ندارند.

«ولف مسینگ» می‌نویسد: وقتی که تانک‌ها و زره پوش های آلمانی روز اوّل سپتامبر سال ۱۹۳۹ از مرزهای لهستان گذشتند من در لهستان بودم، نازی‌ها برای سر من ۲۰۰/۰۰۰ مارک جایزه تعیین کرده بودند و البته حق داشتند زیرا دو سال پیش از حمله هیتلر به لهستان، یعنی در سال ۱۹۳۷ من در مقابل هزاران تماشاگر یک تآتر در شهر ورشو، علنا اعلام کرده بودم که هیتلر با وضع فجیعی خواهد مرد.

من می‌دانستم که هیتلر آدمی خرافاتی است و خیال می‌کردم که اعلام چگونگی پایان زندگی او، شاید او را بر سر عقل آورد.

هیتلر به عقاید غیبگویان ایمان داشت. یکی از نزدیکترین دوستان وی «هانوسن» غیبگوی مخصوص هیتلر بود که در همه جا همراه او دیده می‌شد. «هانوسن» را من خوب می‌شناختم، او یهودی بود و با این همه هیتلر او را

نکشته بود، زیرا هانوسن توانسته بود اعتماد هیتلر را به خود جلب کند. ژنرال‌های آلمانی که هیتلر را بازیچه دست خود ساخته بودند، هر بار که می‌خواستند انجام عملی را به عهده هیتلر بگذارند به «هانوسن» مراجعه می‌کردند و او نیز به عنوان الهامات غیبی، دستورات ژنرال ها را به هیتلر می‌قبولاند. «هانوسن» مخلوط عجیبی بود از یک حقّه‌باز ماهر و یک غیبگوی واقعی. او به راستی از استعداد خود برای کلاهبرداری و حقّه‌بازی و حتّی برای گول زدن هیتلر استفاده می‌کرد. بعدها او نیز چون همه یهودیان، به دستور هیتلر کشته شد.

باری، وقتی شنیدم که برای سر من دویست هزار مارک جایزه تعیین کرده‌اند، سعی کردم از چشم مأمورین هیتلر دور باشم. ریش درازی گذاشتم و خودم را نقاش خواندم یک روز در خیابان، کنار دیواری ایستاده بودم و آگهی بزرگی راکه در آن عکس من و جایزه‌ای راکه برای سر من تعیین کرده بودند و چاپ شده بود، می‌خواندم در همین لحظه یک افسر آلمانی به من نزدیک شد و گفت داری عکس خودت را تماشا می‌کنی؟ ولف میسینگ خود تو هستی. و تو خبر مرگ پیشوای ما را پیش‌بینی کرده‌ای.»

بدینسان من دستگیر شدم و در نخستین بازجوئی، یک افسر آلمانی چنان مشتی بر صورتم زد که شش دندانم شکست و وقتی دهانم را باز کردم، شش دندانم همراه خون بسیاری بر دامنم ریخت. آنگاه مرا بیهوش در یک سلول انفرادی انداختند. در آنجا سعی کردم از قدرت استثنائی خود استفاده کنم. با استفاده از نیروی «تمرکز اراده» توانستم نگهبان خودم را به درون سلول خود بکشم. بعد او را هیپنوتیز کردم و در حالی که خوابیده بود به او دستور دادم که همچنان بی‌حرکت بماند. آنگاه از زندان بیرون آمدم و فرار کردم.

بعدها سازمان نهضت مقاومت لهستان مرا از ورشو فراری داد. آنها مرا توی عرابه‌ای پر از علف و یونجه گذاشتند و از دست جلّادان هیتلر نجات

دادند.[۱]

ملاقات با استالین

چند ماه بعد، در نوامبر سال ۱۹۳۹، من از رودخانه «بوک» گذشتم و وارد شوروی شدم. خوشبختانه پول زیادی همراه خود داشتم. شب اوّل را همراه چند پناهنده یهودی دیگر در یک کلیسا خوابیدم. بعد از دولت خواستم که اجازه دهند وارد اتحادیه هنرمندان بشوم و در یک موزیکال بعنوان غیب‌گو برنامه‌ای اجرا نمایم. موفقیّت در این راه بسیار دشوار بود، زیرا در آن زمان در شوروی، غیبگوها و تله‌پاتها را به چشم حقّه‌بازان حرفه‌ای نگاه می‌کردند با این همه بعد از این که مقامات رسمی شوروی و دانشمندان و روان شناسان امتحانات بسیاری از من به عمل آوردند، اجازه دادند که به استخدام دولت در آیم. از آن پس در شهرهای «برست» و «مینسک» و «گومل» برنامه‌های جالبی در زمینه پیشگوئی اجرا کردم و در شهر «گومل» بود که عجیب‌ترین واقعه زندگیم به وقوع پیوست. شبی دو مرد ناشناس که کاسکت سبز بر سر داشتند وارد سالن موزیکهال شدند و به من گفتند: «باید همراه ما بیایی» این دو مرد اونیفورم پلیس سیاسی شوروی را داشتند، اما به نظر می‌آمد که قصد آزار مرا ندارند. آنها به من گفتند:

«لطفا دنبال ما بیائید برایتان در یک هتل اطاقی گرفته‌ایم و چمدان‌هایتان را نیز به آنجا برده‌ایم».

همراه این دو پلیس سیاسی، نخست به هتل رفتم و بعد آنها مرا به مقصد نامعلومی بردند، آنجا یک اطاق تاریک بود در یک اداره دولتی، مردی که سبیل پرپشتی داشت وارد اطاق شد و سلام دوستانه‌ای به من داد، او استالین بود، دیدن او مرا سخت به وحشت انداخت، آخر استالین با من چه کاری

---

۱. روانشناسی هیپنوتیزم: ۲۱۴.

می‌توانست داشته باشد؟ باری استالین از من درباره اوضاع لهستان پرسید و نیز پرسید که با کدامیک از سران دولت لهستان ملاقات کرده‌ام و چگونه از زندان نجات یافته‌ام. من همه چیز را با صداقت برای او تعریف کردم و سرانجام گفت: «تو می‌توانی بروی، ما درباره صحّت اظهارات تو تحقیقاتی خواهیم کرد!»

آنگاه دولت شوروی به کمک دانشمندان یک رشته تحقیقات و تجربیات دربارهٔ استعدادهای استثنائی و نیروی تله‌پاتی و هیپنوتیسم من دست زد. نخستین تجربهٔ آنها متأسفانه به یک حادثه نامطلوب منجر شد.

مأمورین شوروی از من خواستند که به کمک نیروی هیپنوتیسم و بدون حواله و چک از بانک دولتی صد هزار روبل پول بگیرم. همراه چند مأمور سیویل به بانک رفتیم و یک راست نزد صندوق‌دار شتافتیم. من کاغذ سفیدی را به دست او دادم و در حالی که خیره در چشمهایش می‌نگریستم و اندیشه‌ام را در مغز او متمرکز می‌کردم، صد هزار روبل خواستم صندوقدار بدون هیچ شک و تردیدی صد هزار روبل بمن داد. من پولها را در چمدان کوچکی گذاشتم و مأمورین پلیس نیز با حیرت تمام گزارش خود را نوشتند، بعد ما دوباره نزد صندوقدار بانک رفتیم و از او خواستیم که پولهای صندوق را بشمارد. شمرد و دید که صد هزار روبل کسر دارد و وقتی چک‌هایی را که گرفته بود نگاه کرد، بین آنها کاغذ سفید و بی‌ارزشی را نیز که من به او داده بودم پیدا کرد و ناگهان فریادی کشید و بیهوش نقش زمین شد، بیچاره سکته قلبی کرده بود و من دیگر این را پیش‌بینی نکرده بودم خوشبختانه پزشکان توانستند صندوق‌دار بیچاره را زنده نگهدارند.[1]

۱. روانشناسی هیپنوتیزم: ۲۱۶.

دولت شوروی لقب پرفسور بمن داد

مأمورین شوروی، تجربیات دیگری را نیز از من خواستند. مشکل‌تر از همه این بود که می‌خواستند من از اطاق یک مأمور عالی‌رتبه بدون ورقه خروج بیرون بیایم. این اتاق را سه مأمور پلیس محافظت می‌کردند و قبلا به هر سه نفر آنها سفارش کرده بودند که به توجه و دقت خود بیفزایند.

با این همه من با استفاده از «تمرکز فکر» توانستم بدون برگ خروج از اطاق مأمور عالی‌رتبه دولتی بیرون بیایم و سه مأمور پلیس نیز مانع خروج من نشوند.

وقتی مأمورین شوروی بعد از تجربیات فراوان فهمیدند که یک حقّه‌باز نیستم و به راستی دارای نیروی تله‌پاتی هستم، مرا آزاد گذاشتند تا هر کجا که می‌خواستم به نمایش‌های غیبگوئی خود ادامه دهم وقتی روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آلمان به شوروی حمله کرد، من سعی کردم وارد ارتش شوروی بشوم و با هیتلر بجنگم. اما پزشکان ارتش، از سلامت من نگران بودند و نگذاشتند که به جبهه بروم. کم‌کم شهرت من به عنوان یک غیبگو چندان بالا گرفت، که پول زیادی در آوردم و با همین پول توانستم در سال ۱۹۴۴ یک هواپیمای شکاری به میهن خودم شوروی هدیه کنم این هواپیما سرنوشتی قهرمانی پیدا کرد و سبب شد که دولت شوروی به من نیز مدال افتخار داد مدالی که شایسته‌اش نیستم، امّا یکی از بهترین و عزیزترین یادبودهای من است. من حالا هم مجله «خلبان بالتیک شماره ۲۲ ماه مه ۱۹۴۴» را دارم در این شماره خلبان معروف شوروی «کاوالف» شرح داده است که چگونه با هواپیمای اهدائی من شش هواپیمای دشمن را ساقط کرده است. در همین شماره، فرمان دولت شوروی درباره من نیز چاپ شده است.

فرمانی که طبق آن به من لقب و عنوان «پروفسور» داده شده است و البته من به هیچ وجه خودم را یک پروفسور نمی‌دانم.

باری، از آن هنگام به بعد زندگی من پر از صدها ماجرا شد.

من در محافل گوناگون شوروی راه یافته و فی المثل در سال ۱۹۴۲، با «آلکسی تولستوی، نویسنده مشهور شوروی و نوه ولئون - تولستوی» مشهور ملاقات کردم او در شهر «تاشکند» خانه زیبایی داشت و همیشه روشنفکران و نویسندگان شوروی به خانه‌اش رفت و آمد می‌کردند. من هم به آنجا می‌رفتم و در همانجا «با زن ماکسیم گورکی» و بسیاری دیگر از نویسندگان و رجال شوروی آشنا شدم آنها نیز با دقّت فراوان تجربیات غیبگوئی مرا می‌دیدند و تحسین می‌کردند، امّا در عوض دانشمندان شوروی، باز هم با شکّ و تردید به من نگاه می‌کردند. آنها بارها کمیسیون‌های مفصّلی برای تحقیق درباره نیروهای استثنائی روح من تشکیل دادند و وقتی مجبور شدند به صحّت این نیروها اعتراف کنند در تجزیه و تحلیل و شرح علل آن واماندند، استالین شخصاً با اصرار تمام از فرهنگیان علوم شوروی می‌خواست که درباره من تحقیق کنند و بگویند که چگونه من صاحب استعداد غیبگوئی شده‌ام و آیا غیب‌گوئی‌های من با فلسفه مادی که هرگونه نیروی ماوراء الطبیعه را انکار می‌کند، جور در می‌آید یا نه، پروفسور «پتروشوسکی»، و دکتر «باروشوسکی» گزارشات مفصّلی دربارهٔ استعداد تله‌پاتی من به استالین دادند. امّا آنان هرگز نتوانسته‌اند به طریق علمی شرح دهند که چگونه و به چه علّت من از پشت دیوارهای ضخیم و از راه دراز فکر مردم را می‌خوانم و یا چگونه ارادهٔ خود را بر آنها تحمیل می‌کنم بی‌آنکه یک کلمه با آنها حرف زده باشم.»[1]

با دو جریانی که نقل کردیم واضح می‌شود که انسان دارای قدرت‌های عظیمی است که در وجود او نهفته است، آنچه مهمّ می‌باشد این است که انسان آن قدرت‌ها را به راه اندازد و به کار گیرد. و همانگونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در فرمان عمومی خود که نقل کردیم فرموده‌اند:

---

۱. روانشناسی هیپنوتیزم: ۲۱۷.

انّ لکم نهایة فانتهوا إلی نهایتکم.

یقیناً برای شما نهایتی است خود را به نهایتتان برسانید.

بدیهی است قبل از عصر ظهور اصحاب خاصّ اهل بیت علیهم‌السلام که بزرگترین شخصیت‌های جهانند به نهایت خود رسیده‌اند امّا عموم مردم که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در فرمان عمومی خود دستورِ به نهایت رسیدن انسان را صادر فرموده‌اند، در عصر ظهور حضرت بقیة الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه واقع می‌شود.

نکتهٔ مهمّی که توجّه به آن لازم می‌باشد خطبهٔ **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام که در نهج البلاغه دربارهٔ آفرینش جهان و علّت بعثت انبیاء الهی فرموده‌اند.

آن حضرت در ضمن خطبه می‌فرمایند:

فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ، لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَیُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ، وَیَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغِ، وَیُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَیَرُوهُمْ آیَاتِ الْمَقْدِرَةِ.[1]

خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه، متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجّت را بر آنها تمام نمایند و توانمندی‌های پنهان شدهٔ عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرّفی کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این قسمت از خطبه می‌فرمایند هدف خداوند از بعثت پیامبران این بوده است که قدرت و توانمندی‌های عقل‌های مردم را آشکار سازند.... ولی متأسّفانه چون در هر زمان انبیاء الهی و ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام با ستمگران روبرو بودند قدرت‌های مغز انسان‌ها که همچون دفینه‌ای دست نخورده، باقی مانده است و در عصر ظهور که عقل‌ها به تکامل می‌رسد قدرت‌ها و توانمندی‌های عقلی انسان‌ها، آشکار می‌شود.

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱، صفحهٔ ۲۴.



آشنایی با عالم غیب

عالم نامرئی

هر انسانی قبل از آن‌که دارای بُعد جسمانی باشد دارای بُعد روحی است. بنابراین باید در فکر بُعد روحی خویشتن باشد و تنها خود را یک وجود جسمانیِ محض نداند. آیا ما دارای روح نیستیم؟! آیا روح ما قبل از جسم ما خلق نشده است؟! آیا عظمت و برتری روح ما بر جسم ما قابل انکار است؟! آیا قوای جسمی را می‌توان با قوای روحی مقایسه نمود؟! و ده‌ها سؤال دیگر با وضوح این‌گونه مطالب پس چرا ما در اندیشهٔ روح و مسائل معنوی خود نیستیم و چرا ما وجود خود را تنها به عنوان یک موجود جسمانی (بدون توجّه به مسائل معنوی و روحی) پذیرفته‌ایم؟!

هر انسانی با عالم نامرئی در ارتباط است.

همان‌گونه که در جهان ما خوبی‌ها و بدی‌ها، پاکی‌ها و ناپاکی‌ها وجود دارد

جهان نامرئی نیز همین‌گونه است. همان‌گونه که در عالم غیب ملائکه وجود دارند و خوبی‌ها را به انسان‌ها الهام می‌کنند شیاطین نیز وجود دارند و بدی‌ها و ناپاکی‌ها را در قلب مردم وسوسه می‌کنند. همان‌گونه کـه ارواح مـؤمنین و اولیاء خدا در آن عالم وجود دارند، ارواح پست و شریر نیز وجود دارند.

بنابراین الهاماتی که به انسان‌های نیک‌کردار به وسیلهٔ مـلائکه مـی‌شود یـا وساوسی که بر دل مردم توسّط شیاطین و اجنّه می‌نشیند، دلیل بر این است که هر انسانی با عالم نامرئی در ارتباط است.

تسلّط آن‌ها بر قلوب و افکار ما نه تنها دلیل بـر ارتـباط انسـان‌ها بـا عـالم نامرئی می‌باشد، بلکه دلیل بر نوعی «حاکمیّت عالم غیب» بر جهان مرئی مـا است. همان‌گونه که این‌گونه ارتباطات، دلیل بر سنخیّت قـلب مـا بـا جـهان نامرئی نیز می‌باشد.

جهان نامرئی

از جهتی می‌توان اشیاء جهان نامرئی را به دو دسته تقسیم نمود:

۱ـ اشیایی که نامرئی بودن آنها به خاطراین است که مـانند مـا دارای مـادّه نیستند و تجسّم ندارند مـانند مـلائکه، اجـنّه کـه دارای جسـم لطـیف و غـیر محسوس می‌باشند.

۲ـ اشیایی که مادّی هستند ولی آن قدر کوچک می‌باشند که دیدگان مـا از دیدن آنها ناتوانند پس عدم رؤیت و دیده نشدن آنها به خاطر این نیست که این گونه اشیاء دارای مادّه نیستند، بلکه دارای آن هستند ولی آن قدر ریز و کوچگ می‌باشند که دیدگان ما قدرت دیدن آنها را ندارنـد یـعنی تـقصیر و کـمبود از لحاظ دیدِ دیدگان ما می‌باشد نه به جهت اینکه آنها دارای مادّه نیستند. **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

قصرت ابصارنا عنه[1]

دیدگان ما ناتوان از دیدن آنها است.

در این گفتار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام اشاره می‌کنند به اتم و چیزهایی که بر اثر کوچکی قابل رؤیت و دیدن ما نیستند.

بدیهی است همانگونه که از کلام **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام استفاده کردیم: اشیاء نامرئی را با چشم و دیده نمی‌توان دید ولی با عقل خود می‌توانیم آنها را ببینیم.

تجسّم اشیاء نامرئی

تجسّم اشیاء نامرئی، یکی از ویژگی‌های مهمّ عصر ظهور است. در آن روزگار علم و دانش سراسر جهان را فرا می‌گیرد و بسیاری از مجهولات که در عصر غیبت و قبل از آن برای مردمان پنهان مانده آشکار می‌شود.

یکی از راه‌های پرده برداری از اسرار و کشف شدن مجهولات، مجسّم شدن اشیاء نامرئی است با تجسّم یافتن آنها بسیاری از آنچه عموم مردم از آن آگاهی درستی ندارند کشف می‌شود و همگان از راز و رمز آنها آگاه می‌شوند.

در عصر غیبت نیز نمونه‌هایی از تجسّم اشیاء نامرئی واقع شده و میلیاردها انسان آن را دیده‌اند، ولی نوعاً توجّهی به مسئله مجسّم شدن آن نداشته و گمان کرده‌اند که یک شیء جسمانی و مادّی را دیده‌اند.

نمونه‌ای از تبدیل نامرئی به مرئی

بحث تبدیل انرژی به مادّه از بحث‌های بسیار مهمّی است که هنوز جامعه بشریت راز آن را نگشوده و همچنان در پردهٔ ابهام باقی مانده است که شیء نامرئی چگونه به مادّه تبدیل می‌گردد و مجسّم می‌شود.

نمونه‌ای از شیعیان نامرئی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام که مجسّم شده و

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۶۰، صفحهٔ ۲۱۰.

تاکنون صدها میلیون نفر او را دیده‌اند و از نزدیک او را لمس کرده‌اند نمونه‌ای بسیار بزرگ و عظیم در جهان ما ولی کوچک و اندک در برابر **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام است.

ما در اینجا می‌خواهیم آدرس روشنی از او برای شما بیان کنیم. یکی از شیعیانی که آگاه از اسرار صدها میلیون نفر از مردم جهان است.

او از همه روی تافته، سینهٔ آسمانها را شکافته و به سوی زادگاه امیر مؤمنان علیه السلام شتافته. او دست از همه شسته و در برابر زادگاه امیر مؤمنان نشسته است.

حجرالاسود یکی از ملائکه باعظمت خداوند است که به شبیه سنگ مجسّم شده است و بر تمامی ابر کامپیوترهای دنیا برتری دارد. حافظهٔ او آن قدر قوی است که هر کس دست خود را بر آن بکشد نه تنها حجرالاسود از تمامی اعمال گذشته او بلکه از رفتار آیندهٔ او نیز آگاه می‌شود. به این جهت همانگونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است حجرالاسود در روز قیامت یکی از شاهدانی است که کسانی که او را لمس کرده‌اند به اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند شهادت می‌دهد.

پیشرفت‌های عصر ظهور

آیا دوست دارید شاهد خجستگی‌ها، برازندگی‌ها و پیشرفت‌های چشمگیر عصر فرخندهٔ ظهور باشید؟

آیا دوست دارید در شادمانی‌ها، خوشی‌ها و سرفرازی‌های آن روزگار شکوهمند شرکت داشته باشید؟

اگر با تمام وجود خواستار فرارسیدن عصر ظهور هستید و دوست دارید شاهد روزگار رهایی باشید، از هم‌اکنون برای هر چه زودتر فرا رسیدن آن روزگار نورانی، به تکاپو و تلاش برخیزید و با تمام وجود با اعتقاد کامل و ایمانِ محض، هر گونه شکّ و تردید را در همهٔ زمینه‌های دینی کنار بگذارید و

تمامی وجود خود را سرشار از ایمان و اعتقاد بـه مکـتب خـاندان وحـی علیهم‌السلام بنمایید و این باور را در وجود خود ایجاد کنید که سرانجام سراسـر گـیتی در قلمرو خاندان وحی علیهم‌السلام قرار خواهد گرفت و...

با تبلور اعتقادی و تکامل ایمان به حقایق مکتب آسمانی خاندان وحی علیهم‌السلام، از کسانی خواهید بود که شاهد آن عصر درخشان می‌شوند؛ زیـرا بـر اسـاس مژده‌های اهل بیت علیهم‌السلام همهٔ کسانی که وجودشان سـرشار از اعـتقاد و ایـمان باشد، حکومت آسمانی حضرت بقیّة الله الأعظم عجّل الله تعالی فرجه الشریف را درک خواهند نمود[1]، به گونه‌ای که حتّی اگر از دنیا رفته باشند، در عصر ظهور به این عالم باز خواهند گشت و در شادی‌ها، شادمانی‌ها و پـیشرفت‌های آن عـصر فرخنده شرکت خواهند داشت.

«اگر روح انسانی به آن درجه از کمال برسد که اشیاء این عالم را به هـمان صورتی که هست ببیند آنوقت خواهد تـوانست از نـعمت حسـیّات دقـیق و ظریفی که همهٔ موجودات که درهای جدیدی از دانش و تجربه و احساسات به روی او گشوده خواهد شد. به عنوان مثال اگر میل کند می‌تواند فعالیّت اتم‌ها را به چشم ببیند که چگـونه ذرّات وجـود را تشکـیل مـی‌دهند و یـا ذرّات را مشاهده کند که چگونه انگل‌ها وجرثومه‌های مهاجم را تلف می‌سازند. در این وقت است که گوش انسانی از ارتـعاشات ظـریف اتـر و تـموّجات مـتنوّع و نامحدود هوا، .... و چشم او رنگ‌های زیبا و درخشندهٔ تازه‌ای کـه تـا بـحال یارای مشاهدهٔ آن را نداشته است خواهد دید. چون روح انسانی آزاد شود و از قید محدودیّت‌های فعلی رها شود شگفتی‌ها و عجایبی خواهد دید که پیوسته وجود او از مشاهدهٔ آن‌ها به نشاط و اهتزاز در می‌آید.[2]

---

۱. اشاره به روایت دربارهٔ رجعت «من محض الإیمان ومن محض الکفر» می‌باشد.

۲. راز آفرینش انسان: ۱۷۲.

خودشناسی راهی برای آگاهی از غیب

کسی می‌تواند از قدرت‌های عجیب و شگفت انگیز روحیِ خود استفاده کند که از وجود آن‌ها آگاهی داشته باشد و در تلاش برای بیدار ساختن و بهره‌مند شدن از آن قدرت‌ها باشد، وگرنه چگونه می‌تواند از آنها استفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقّی و پیشرفت برای او روشن شود.

بسیاری از جوانان برای آشنایی با زیبایی‌های طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می‌پردازند و به خاطر آن زحمت‌های فراوانی را متحمّل می‌شوند؛ این گونه کارها اگر با برنامهٔ صحیح باشد و بر اثر نشست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه‌ای به آنان می‌دهد. ولی مهم‌تر از گردش به اطراف جهان این است که به «سفر خودیابی» بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیّت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.

اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرت‌ها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهمّ و اساسی است، بیشتر به آن اهمیّت می‌دهیم.

خود شناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می‌توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش‌ترین و پرسودترین نوعِ معرفت از انواع معارف است.

به همین جهت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام می‌فرمایند:

مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعارِفِ.[1]

شناخت نفس، نافع‌ترینِ همهٔ معارف است.

---

۱. شرح غرر الحکم: ۱۴۸/۴.

زیرا با معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینهٔ پیشرفت و تکامل او مؤثرند، آشنائی پیدا می‌کند و موانعی که در وجود او در مورد کسب انواع معارف و ترقی و نجات هست، برای او روشن می‌شود. در این صورت با مقتضیات و موانعِ راهی که در پیش دارد، آشنائی پیدا می‌کند. شناخت اموری که مقتضی پیشرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.

انسان با شناخت آنها، دریچه‌های نور و روشنایی را برای خود می‌گشاید و با انجام مقتضیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می‌آورد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

نٰالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ.[1]

کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل شده است.

با این بیان، روشن شد که شناخت نفس و آگاهی از قدرت‌های عظیمی که در او نهفته است، از شرایط ضروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.

انسان باید بداند چه چیزهائی نفس او را دربند نموده و چگونه می‌تواند از آنها رهایی یابد؛ تا خود را از قید آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفتهٔ خود را بیدار و فعّال نماید.[2]

از آنجا که عصر ظهور، عصر خودسازی و پرورش قدرت‌ها و نیروهای معنوی است و همهٔ افراد خودساخته با بسیاری از اشیاء و امور نامرئی در ارتباط هستند؛ همانگونه که در عصر غیبت، افراد خودساخته با عالم غیب در

---

۱. شرح غرر الحکم: ۱۷۳/۶.

۲. اسرار موفقیت ص ۲۵۱.

ارتباط هستند و از امور غیبی بی‌اطّلاع نیستند.

یکی از مردان خودساخته که با عالم غیب در ارتباط بود

مرحوم آیة الله نهاوندی می‌نویسد:

علاّمهٔ نوری نوّرالله تربته در کتاب «دار السّلام» از عالم عادل متّقی مرحوم آقا شیخ تقی ملاّکتاب نقل نموده که گفت:

روزی در مجلس درس سیّد بحرالعلوم بودیم ناگاه مردی از اهل عجم وارد مجلس شده و به سیّد عرضه داشت که امری غریب مشاهده نموده‌ام اذن بفرماکه آن را برای شما نقل نمایم.

سیّد مرحوم مباحثه را قطع نموده فرمود: بگو.

آن مرد عرض کرد: ما جمعی زوّاریم که از بلد خود به قصد زیارت عتبات عالیات بیرون آمده‌ایم و در میان ما چند نفر پیاده بودند و در میان آن پیادگان مردی صالح بود که بر اداء نماز شب مواظبت داشت و به اشتیاق تمام پیاده می‌آمد من عمداً در راه نزدیک او سیر می‌نمودم و راه می‌رفتم، چون از کربلا به قصد زیارت نجف اشرف بیرون آمده به «خوان‌شور» رسیدیم، آن مرد صحیح و سالم بود.

پس در میان کاروانسرا روی خود را به سمت نجف اشرف نموده عرض کرد: یا امیرالمؤمنین؛ من نیامده‌ام در این سفر مگر به قصد رسیدن به تربت مبارک شما و تبرّک جستن به ضریح و زیارت شما و الآن معذرت‌خواهان رو به سمت دار بقاء می‌نمایم و موت حایل شد میان من و آنچه راکه اراده داشتم.

پس پاهای خود را به جانب قبله کشیده و چشم‌های خود را به هم گذارده و جان به جان‌آفرین تسلیم نمود. ما جنازهٔ او را همراه آورده در میان ایوان بیرون دروازهٔ نجف اشرف گذاشته که نزدیک به مقام دربان دروازه است و وارد شهر شدیم که بعد از تعیین منزل و گذاشتن اسباب‌های خود در منزل‌های خود

مراجعت نموده او را کفن و دفن نمائیم.

من به رفقاء اصرار زیادی نمودم که عجله نمایند در آمدن برای امور تجهیز و تدفین او، چون هر کدام منزلی مناسب حال خود گرفتیم و اسباب‌های خود را در آن‌ها گذاردیم، من پیشتر و جلوتر از رفقا سدر و کافور و کفن گرفته درِ دروازه آمدم، دیدم آن جنازه در ایوان نیست، از آن دربان سؤال نمودم که این جنازه چه شد؟

گفت: رفقای تو او را به غسّال‌خانه بردند، پس من به تعجیل به غسّالخانه آمدم، دیدم همان جنازه را جمعی غیر از رفقای من مشغول غسل دادن هستند و همراه خود سدر و کافور و کفن هم دارند، بعد از فراغ از غسل او را کفن نمودند و نماز بر او گذاردند و من هم در میان صف آن‌ها ایستاده، بر آن جنازه نماز خواندم. چون تکبیر پنجم را گفتیم، نگاه کردم نه آن جنازه را دیدم و نه احدی از مباشرین امور او را و تا به حال هم نمی‌دانم که چه شدند و به کجا رفتند.

مرحوم سیّد بحرالعلوم بعد از شنیدن این جریان فرمود: این قسم از امور بسیار واقع شده و بسیار هم واقع می‌شود والآن هم بسا می‌شود که واقع می‌گردد.[1]

همانگونه که سرمایه‌داران که در پی سود و تجارت هستند، از معاملات پرسود وکلانی آگاه هستند که دیگران بی‌اطّلاع از آن می‌باشند، و همانگونه که دانشوران و افرادی که در جستجوی علم و دانش هستند از مطالب علمی آگاه می‌شوند که دیگران از آنها بی‌خبرند و....، همانگونه مردان خدا نیز از جریانات معنوی باخبر هستند که دیگران از آن‌ها خبری ندارند.

بنابراین خبر نداشتن عموم افراد از بعضی امور، دلیل بر نبودن آن امور نیست؛ بلکه دلیل بر این است که آنها در این وادی نیستند.

---

۱. العبقري الحسان: الياقوت الأحمر ۷۲/۲.

قدرت‌های غیبی و نامرئی
قدرت یاوران بزرگ امام عصر ارواحنا فداه

از حسین بن علی روایت کرده‌اند که گفت: زنی از من سؤال کرد که وکیل مولای ما کیست؟ بعضی از قمیّین به او گفتند که او ابوالقاسم بن روح ﷺ است و آن زن را به او راهنمایی کردند، او نزد شیخ وارد شده و من نـزد آن جـناب بودم.

گفت: ای شیخ؛ چه با من است؟

فرمود: با تو هر چـه هست آن را در دجـله بـینداز، پس انـداخت آن را و برگشت و آمد نزد ابی القاسم بن روح و من نزد او بودم، فرمود ابوالقاسم بـه مملوک خود که بیرون بیاور حقّه را برای ما، پس حقّه را نزد او آورد و به آن زن فرمود: این حقّه‌ای است که با تو بود و در دجله انداختی.

گفت: آری.

فرمود: خبر دهم تو را به آنچه در آن است یا تو خبر می‌دهی مرا؟

گفت: تو مرا خبر ده.

فرمود: در این حقّه یک جفت دستبند از طلا است و حلقهٔ بزرگی که در آن جوهری است و دو حلقهٔ کـوچک کـه در آن جـوهری است و دو انگشـتری فیروزه و عقیق می‌باشد.

پس حقّه را باز کرد و آنچه در آن بود به من نشان داد و زن نظر کرد به آن و گفت: این به عینه همان است که من برداشته بودم و در دجله انداختم. پس من و آن زن از شعفِ دیدن این جریان از خود بی‌خود شدیم.[1]

---

۱. منتهی الآمال: ۱۱۲۸.

نیروی غیبی

بدیهی است این گونه امور و بسیاری از جریاناتی که در عصر ظهور واقع می‌شود، در آن زمان جزء مسائل عادّی است ولی ما چون با آن‌ها آشنایی نداریم و چنان روزگاری را در ذهن خود ترسیم نکرده‌ایم، از شنیدن آن‌ها شگفت‌زده می‌شویم؛ در حالی که اگر فکر و اندیشهٔ خود را پیرامون جهان پرشکوه روزگار ظهور به کار بیندازیم، متوجّه می‌شویم نه تنها بسیاری از جریاناتی که اکنون برای ما شگفت‌انگیز است، در آن زمان طبیعی است و آن‌ها لازمهٔ دنیای پیشرفتهٔ آن زمان می‌باشند و بر اثر زمینه‌های فراوانی که در آن روزگار نورانی علم و آگاهی جهان را احاطه می‌کند، بسیاری از مسائل و جریانات، عادّی و طبیعی است.

اعتقاد دیگران به عالم غیب!

در دنیای مادّی ما که سیاستمداران و بسیاری از مردم جهان در مادّیگری غوطه ورند و تمام هستی وجود آنان را مادّیت فراگرفته چگونه می‌توانند به جهان نامرئی و عالم غیب ایمان آورند؟

آیا اعتقاد به عالم غیب نسبت به آنان، وظیفه‌ای بالاتر و بیشتر از ظرفیت و توان فکر آنان نیست؟ آیا خداوند، برای ایمان و اعتقاد آنان به عالم غیب برهان و حجّت خود را چگونه تمام می‌کند؟

خلاصه آیا امکان اعتقاد به جهان نامرئی و عالم غیب برای افرادی که در مادیگری غوطه ورند وجود دارد یا نه؟

این سئوالی است که ممکن است در فکر و اندیشه بعضی از افراد وجود داشته باشد و جوابی که مشکل آنان را حل کند، نداشته باشند مخصوصاً برای افرادی که به کشورهای خارج مسافرت کرده و احساس نموده‌اند که مادّیگری بر افکار بسیاری از مردم حاکم است.

اشیاء نامرئی

در پاسخ به این سئوال می‌گوئیم:

برخی از کشورهای جهان به اشیاء نامرئی و درک جهان غیر مرئی روی آورده‌اند، و این جریان به خاطر چند علّت است:

۱ـ از نظر علمی وجود اشیاء غیر مرئی که در جهان دارای نقش عظیمی هستند ثابت شده است.

۲ـ سرخوردگی از صنعت و تکنولوژی ویرانگر، سبب روی آوردن آنها به جهانی نامرئی شده است اینک به توضیح این دو نکته می‌پردازیم:

۱ـ امروز بهترین موجوداتی که علم ثابت کرده در جهان مادّهٔ عقلی وجود دارند، موجوداتی ائنی هستند. این موجودات از ائن یا لاکترون‌های متفکّر و مخصوص ساخته شده‌اند که به صورت نیروهای سازنده ومؤثّر در طبیعت و گیتی عمل می‌کنند. موجودات ائنی از هوش پیشرفته‌ای برخوردار هستند و در آفرینش طبیعت و نقش دادن به گیاهان و حیوانات و جمادات، اثر مؤثّری داشته و بخشی از نیروهای خلّاق هستی را تشکیل می‌دهند. آن‌ها شکل خاصّی ندارند، به صورت امواج بسیار ظریف در گیتی پراکنده‌اند و ساختمان اصلی آن‌ها را «آگاهی» یا شعور تشکیل می‌دهد.

با توصیفی که از جهان مادّه کردیم، ما دو نوع تکامل داریم: یکی دیدنی که مخصوص با توصیفی که از جهان مادّی و ملموس است، که خود ما هم شاهد آن هستیم و دیگری **تکامل نادیدنی که مخصوص جهان مادّه‌های رقیق و ظریف و نامرئی است**[1].[2]

۲ـ سرخوردگی غرب از صنعت و زندگی (ماشینی) و کوتاهی و نارسائی علم از تفسیر و توضیح بسیاری از مشکلات و ترمیم بیچارگی‌ها موضوعی

---

۱. انسان و جهان فرا آگاهی: ۱۴۶ دکتر محسن فرشاد.

۲. حسّ مذهبی ترجمه مهندس بیائی: ۱۴.

است که بسیاری از دانشمندان دربارهٔ آن سخن گفته و همگی اذعان دارند این گروه سر در گم که در زندگی ملّت مغرب زمین پیدا شده، اثر مستقیم طرد ارزشهای اخلاقی و مذهبی و اخراج دین و معنویت، از صحنهٔ زندگی و گرایش کامل به مادّه و ماشین و تکنولوژی است.

ناپدید شدن ارتشیان در جنگ‌های جهانی

۳ـ علّت دیگر برای روی آوردن سیاستمداران به سوی عالم غیب و شناخت آن ـ البتّه به خاطر مسائل سیاسی ـ ناپدید شدن ارتشیان در جنگ جهانی و همچنین افراد دیگر در زمان جنگ، می‌باشد.

نمونه‌ای از ناپدید شدن تعداد زیادی از ارتشیان در زمان جنگ را، می‌آوریم:

یکی از شگفت انگیزترین رویدادهای ناشناختهٔ جهان که دانشمندان و پژوهشگران و سیاستمداران را به اندیشه و تفکّر دربارهٔ عالم غیب و جهان نامرئی وادار ساخت، جریان ناپدید شدنهای متعددی بود که برای افراد در گوشه و کنار جهان واقع شده و همهٔ سیاستمداران دنیا را مات و مبهوت ساخته است! یکی از نویسندگان در این باره می‌نویسد:

تاکنون هیچیک از دانشمندان به راز ناپدید شدن ناگهانی افراد بشر، پی نبرده‌اند. البته برخی از دانش پژوهان درباره ناپدید شدن کشتی‌ها و هواپیماها در منطقه مشهور مثلث برمودا، نظریات علمی و غیر علمی ارائه می‌دهند، ولی این ناپدید شدنها تنها اختصاص به منطقه مثلث برمودا ندارد و گهگاه در گوشه و کنار این جهان وقایعی نظیر آن اتفاق می‌افتد که بشر، با دانش کنونی خویش از ارائه هرگونه دلیل منطقی برای این رویدادهای شگفت انگیز، عاجز است و چاره‌ای جز آن ندارد که گناه اینگونه حوادث را به گردن

نیروهای ماوراء الطبیعه که ماهیت آنها هنوز برای بشر معلوم نیست بیندازد.[۱]

دربارهٔ ناپدید شدن افراد ارتش، تاکنون چند فقره حادثه در تاریخ ثبت شده است. یکی از حوادث، مربوط به چهار هزار سرباز تعلیم دیده و کاملاً مجهز است که در زمان جنگهای اسپانیا، یک شب در کنار رودخانه کوچک اطراق کردند: بامداد روز بعد، این افراد با سرنوشتی عجیب و باور نکردنی میعاد داشتند. اردوی خود را برچیدند و به سوی دامنه تپه براه افتادند و دیگر هیچ کس آنان را ندید و از آنان خبری به دست نیامد.

۶۵۰ سرباز فرانسوی نیز هنگامی که در سال ۱۸۵۸ به سوی «سایگون» در هند و چین در حرکت بودند به همین سرنوشت گرفتار شدند و در دهکده همواری که فقط ۲۵ کیلومتر با شهر فاصله داشت، همگی با هم ناپدید شدند.

اسناد نظامی جدید، از جزئیات یک ماجرای اسرار آمیز که در سال ۱۹۳۹ اتّفاق افتاد، پرده بر می‌دارد. در تاریخ ۱۰ دسامبر همان سال، ژاپنی‌ها «نانکینگ» را فتح کردند. سربازان چینی به دستور سرهنگ «لی فوسین» به منطقه‌ای در جنوب «نانکینگ» گسیل شدند. دو ساعت بعد، معاون فرمانده به اطلاع او رساند که افراد، به پیام‌های رادیوئی آنها پاسخ نمی‌دهند و معلوم نیست به چه سرنوشتی دچار شده‌اند. هنگامی که بقیه افراد به آن نقطه رسیدند، مشاهده کردند که اسلحه سربازان در کنار اجاق‌های کوچکی که درست کرده بودند افتاده است، ولی اثری از افراد به چشم نمی‌خورد. این تصوّر که کلیّه افراد، موضع خود را رها کرده و در آن دهکده متواری شده بودند، بعید بنظر می‌رسید، زیرا نیروهای دشمن بلافاصله آنها را می‌دیدند و دستگیرشان می‌کردند. اسناد و مدارک ژاپنی‌ها نیز نشان می‌دهد که در آن لحظات حسّاس، سربازان چینی را که تعداد آنها به ۲۹۸۸ نفر

---

۱. عجیب‌تر از علم: ۲۷۱.

می‌رسیدند ندیدند.[۱]

در سال ۱۹۳۹، هنگامی که نیروهای چینی در برابر پیشروی منظم ارتش مکانیزه ژاپن مقاومت می‌کردند، به سربازان چینی فرمان داده شد که در منطقه «نانکینگ» همچنان به پایداری خود ادامه دهند. در ۱۶ مایلی یک موضع مهم نظامی که در نزدیکی تنها پل آنجا قرار داشت، ۳۱۰۰ سرباز چینی، تحت فرماندهی کلنل «لی فوسین» خود را برای یک نبرد سخت و نومیدانه آمادّه کرده بودند. کلنل «لی فوسین» به دقّت، موقعیت کلیه افراد خود را مورد بازرسی قرار داد و سپس به قرارگاه خود که در حدود یک مایل با صفوف ارتش فاصله داشت عزیمت نمود.

بامداد روز بعد، هنگامی که کلنل از خواب برخاست، دستیارانش به او اطّلاع دادند که جناح راست خط دفاعی لشکر، به علائم آنان پاسخ نمی‌دهد. کلنل از این پیام، سخت حیرت کرد و دوباره برای سرکشی به آنجا رفت، امّا در کمال تعجّب مشاهده نمود که از این تعداد، فقط ۱۱۲ تن، نزدیک پل موضع گرفته‌اند و از ۲۹۸۸ نفر بقیه کمترین اثری وجود ندارد. آنها به کلی ناپدید شده بودند!

اسلحه سربازان، هنوز دست نخورده در آنجا به چشم می‌خورد و چای و برنجی که روی اجاقهای کوچک، آماده شده بود، هنوز گرم بود. هیچگونه آثاری از کشمکش و جدال که امکان داشت در تاریکی شب صورت گرفته باشد به چشم نمی‌خورد و تمام تجهیزات و وسایل نظامی و شخصی نیز که سربازان، شب گذشته به جای گذاشته بودند همچنان در اطراف اجاق‌ها دیده می‌شود. امّا با اینحال، یک لشکر کامل ناپدید شده بودند!

چه اتفاقی رخ داده بود؟ هیچ کس نمی‌دانست. **حادثه چنان سریع اتفاق افتاده بود که حتّی افراد باقیمانده نیز اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند!**

---

۱. عجیب‌تر از علم: ۲۷۲.

درباره این رویداد بسیار عجیب، می‌توان چند حدس زد. بیائید این حدس و گمانها و ابعاد گوناگون این حادثه را با هم مورد بررسی قرار دهیم:

ابتدا فرض کنیم که جنگجویان ژاپنی، با استفاده از تاریکی شب، موفق شده باشند بی‌آن‌که توجّه نگهبانان را جلب کنند، ماهرانه از پل گذشته، یا شناکنان خود را به سوی رودخانه رسانده باشند، سپس به اردوی سربازان چینی شبیخون زده باشند. در این صورت چگونه می‌توان باور کرد که یک دسته کماندوی ژاپنی ـ هر قدر هم زبده و ورزیده باشند ـ بتوانند در حدود ۳۰۰۰ سرباز آمادّه نبرد را بی‌آن‌که قطره خونی ریخته شود اینطور بی‌سر و صدا ربوده با خود ببرند و همه این کارها آنچنان برق آسا صورت گرفته باشد که حتی یکی از سربازان نتواند خود را به اسلحه‌اش رسانده شلیک کند! برای انجام چنین عملیاتی، دست کم به تعداد قابل ملاحظه‌ای کماندوی ژاپنی نیاز است تا بتوانند چنین برق‌آسا، در حدود سه هزار سرباز چینی را دستگیر ساخته و بربایند؟ از آنی گذشته، اگر هم فرض کنیم که یک چنین عملیات قهرمانی صورت گرفته باشد، بعید بنظر می‌رسد که ژاپنی‌ها، چنین موفقیت بزرگی را مسکوت گذاشته و در تبلیغات جنگی خود منعکس نکنند!

حال فرض کنیم که سربازان ارتش چین، بطور دستجمعی مواضع خود را ترک گفته و به خطوط ژاپنی‌ها گریخته و تسلیم شده باشند. باز هم، چنین اقدام بز دلانه‌ای، خوراک خوبی برای آسیاب تبلیغات ژاپن بشمار خواهد رفت. در چنین مواقعی، دست کم، گزارش عملیات یعنی گزارش مربوط به دستگیری و یا تسلیم ۲۹۸۸ سرباز چینی بی‌درنگ به مقامات مافوق داده خواهد شد، در حالیکه در مدارک رسمی ژاپن، چنین گزارشی منعکس نشده است.

دسته‌ای از سربازان چینی که روی پل موضع گرفته بودند، همچنین افرادی که در آن شب به پاسداری مشغول بودند سوگند یاد کردند که در ساعات تاریکی، هیچ صدائی نشنیده و هیچ حرکت مشکوکی مشاهده نکرده‌اند. آنان

بر این گفته تأکید داشتند که در شب ساعات تاریکی، هیچ صدائی نشنیده و هیچ حرکت مشکوکی مشاهده نکرده‌اند. آنان بر این گفته تأکید داشتند که در شب حادثه، هیچ کس ـ چه دوست و چه دشمن ـ از پل عبور نکرده است. دستیاران کلنل نیز قسم می‌خوردند که هیچ بیگانه‌ای به اردوی آنها نزدیک نشده است.

با این حال، ۲۹۸۸ سرباز چینی بی‌آن که نشانه‌ای از خود باقی گذارند ـ ناپدید شدند و برای نمونه، حتی از یکی از آنان خبری به دست نیامد![1]

* * *

با توجّه به امور یادشده بعضی از کشورهای بزرگ برای راه یافتن به عالم غیب تلاش گسترده‌ای کردند که تعدادی زیادی از افراد خود را در این راه از دست دادند و آنها را به هلاکت رساندند.

تلاش برای راه یافتن به عالم غیب

بعضی از کشورهای بزرگ برای راه یافتن به عالم غیب! و درک اسرار ناشناختهٔ جهانِ نامرئی، سرمایه‌های کلانی را از دست داده و تعدادی از نیروهای خود را به هلاکت رسانده‌اند.

همانگونه که در زمان‌های گذشته فرعون برای رفتن به آسمان و دیدن خدا! با استفاده از افکار وزیرش هامان دست به دامن چند «کرکس» شد تا او را برفراز آسمانها بالا برند؛ اینان نیز با ایجاد میدان‌های الکترومغناطیسی در خیال راه یافتن به عالم غیب بودند و می‌خواستند جهان نامرئی را نیز در اختیار خود قرار دهند! برای رسیدن به این هدف دست به کار شدند و به تلاش و تجربه پرداختند. ولی نتیجه‌ای که عاید آنها شد این بود که تعدادی از نیروهای آنها، به جنون گرفتار شدند و دکتر جساپ مهمترین شخصیت علمی آنها که کارها را با نظر

۱. عجیب‌تر از علم: ۲۷۳.

او انجام می‌دادند، ناگهان به طرز نامعلوم و اسرارآمیزی دست به خودکشی زد.

او در پیرامون این آزمایش به یکی از دوستان خود نوشت:

«هدف از ایـن آزمـایش تأثـیر مـیدان مـغناطیسی شـدید بـر روی کشـتی سرنشین دار بود. این عمل به وسیلهٔ مولدهای مغناطیسی انجام می‌شد و این دستگاه‌ها در اطراف کشتی مورد نـظر، مـیدان مـغناطیسی بسـیار شـدیدی را ایجاد می‌کردند تا آن را ناپدید سازند.

گرچه احتمال می‌رفت میدان مغناطیسی بر روی سرنشینان کشتی اثرات منفی بگذارد، ولی نتیجه هایی که به دست می‌آمد، بسیار مهم‌تر از جان عده‌ای انسان بود(!) هنگامی‌که نخستین بار این آزمایش انجام پذیرفت، نوری سبزرنگ تیره پدیدار شد و درست مانند مه نورانی سبز رنگـی کـه بـازماندگان از حـوادث برمودا نقل می‌کنند در اطراف کشتی پدید آمد»[1].

کسانی که بیش از حدّ در میدان مغناطیسی مانده‌اند، «بهت زده» یا «شوکّه» می‌شوند و آن را «جهنّم مـجسّم» مـی‌نامند. افـرادی کـه دچـار چـنین حـالتی شده‌اند، قادر نیستند به میل یا اراده خود حرکت کنند، مگر آنکـه دو نـفر، یـا بیشتر، که در میدان مغناطیسی حضور دارند، فوراً به طرف او بروند و به بدنش دست بزنند، در غیر این صورت مثل سنگ منجمد می‌شود و فـلج مـی‌گردد. هرگاه مردی فلج شود و یا به اصطلاح خشکش بزند، مکان و موضع او باید به دقّت تعیین گردد و سپس نیروی مغناطیسی قطع شود. او دیگر قادر به حرکت نیست. آنگاه، فرد جدیدی را به آن نقطه اعزام می‌کنند و او در کـمال حـیرت، فقط صورت، و یا پوست برهنه آن شخص را مشاهده می‌کند، یعنی به عبارت دیگر اثری از لباس یا یونیفرم معمولی بر تـن او نـمی‌بیند. گـاهی مـدّت یک ساعت طول می‌کشد، گاهی یک شبانه روز، و در پاره‌ای موارد، مدّت شش ماه به طول می‌انجامد تا آن شخص را از حالت انجماد یا فلج شدگی خارج سازند.

---

۱. وحشت در برمودا: ۲۷۶.

... افرادی که دچار انجماد شدید شده‌اند، از گذشت زمان آگاه نیستند، و درست مانند افرادی که در حالت نیمه اغماء به سر می‌برند، زندگی می‌کنند، نفس می‌کشند، می‌بینند و احساس می‌کنند، با این حال نسبت به خیلی چیزها آگاهی ندارند. برعکس، اشخاصی که دچار حالت معمولی انجماد شده‌اند، از گذشت زمان آگاهند، ولی هیچگاه دقّت آنها نسبت به زمان، به اندازه دقّت من و شما نیست. همانگونه که گفتم، مدّت شش ماه طول می‌کشد تا آنها به حال عادّی برگردند. همچنین بالغ بر ۵ میلیون دلار برای دستگاههای الکترونیک، و یک محل مخصوص برای قرار دادن کشتی در آن خرج برمی‌دارد.

هیچ‌یک از افرادی که در آزمایش «فیلادلفیا» شرکت کرده‌اند، حاضر نیستند دوباره نامرئی شوند. در حال حاضر تعداد انگشت شماری از این افراد باقی مانده‌اند... بیشترشان دیوانه شده‌اند. یکی از آنها در برابر دیدگان همسر و فرزند خویش و دو تن خدمه کشتی، از میان دیوارهای اقامتگاه خود بیرون زد و دیگر هیچکس او را ندید، و دو تن دیگر به درون شعله‌های آتش رفتند و جان باختند.[1]

* * *

نیروی دریائی آمریکا در «فیلادلفیا» دست به آزمایش حیرت‌انگیزی زد. آنها می‌خواستند به راز ناپدید شدن کشتی‌ها و هواپیماها پی ببرند.

روزنامه و مجلاّت گوناگون در سراسر جهان شرح این آزمایش را که به «آزمایش فیلادلفیا» موسوم شد، با آب و تاب تمام درج کردند و شرح این واقعه شگفت‌انگیز در کتابها نیز منعکس شد، ولی حقیقت هیچگاه چهره خود را نشان نداد و همه چیز در پرده ابهام باقی ماند. کسانی که شاهد این ماجرا بودند، زندگی را بدرود گفته‌اند و آنها نیز که اطلاعاتی درباره این آزمایش دارند، حاضر نیستند حرفی در این باره بزنند. و حتّی یکی از افرادی که در این

---

۱. گم‌شدگان مثلّث برمودا: ۲۲۲.

باره تحقیق می‌کرد، دست به خودکشی زد. گزارش‌ها و تفسیرهای مطبوعات نیز دربارهٔ «آزمایش فیلادلفیا» کاملاً روشن نبود.

آنها نوشتند: «کوشش نیروی دریائی آمریکا برای ناپدید کردن یک کشتی موفقیت‌آمیز بود، ولی احتمالا نتیجه زیان باری عاید سرنشینان آن شده است».

بین «آزمایش فیلادلفیا» و «مثلث برمودا» رابطه‌ای وجود دارد، زیرا بطور مصنوعی یک میدان مغناطیسی ایجاد کرده بودند تا موقتاً «یک ناوشکن و سرنشین آن را ناپدید سازند. به عبارت دیگر در نظر داشتند به همان عملی مبادرت ورزند که در موارد مختلف در مثلث برمودا انجام می‌شد.

نفع این کار برای نیروی دریائی آمریکا در آن بود که به این وسیله می‌توانست وسایل و کشتی‌های جنگی خود را از نظر پنهان کند و آنها را نامرئی سازد.

ولی این آزمایش از لحاظ علمی بیشتر حائز اهمیت است، زیرا از این طریق افراد بشر و اجسام مختلف می‌توانند موقّتاً به «بعد» دیگری منتقل شوند. ولی از لحاظ انسانی، یک جنایت محسوب می‌شود.[1]

در جستجو و تلاش برای غیب شدن!

در کتاب «سفر به بی‌نهایت» جریان را این گونه نقل کرده است:

تقریباً هزار کیلومتر دورتر از «نورفولک»، در کنار اسکله در جایگاه کشتی‌های فیلادلفیا، یک ناوشکن در لنگر برای چند دقیقه‌ای ناپدید گردید و بعد دوباره ظاهر شد.

همه ی این ماجرا در نوامبر سال ۱۹۴۳ در روز روشن اتّفاق افتاد، و چون یکی از اسرار بزرگ ولاینحل جنگ جهانی دوّم باقی ماند. اطلاعات نیروی دریائی از دادن هرگونه خبری امتناع کردند و هیچ یک از کتابهای مخصوص شرح وقایع روزانه کشتی‌ها و هیچ سند و مدرکی که این ماجرا را توصیف

---

۱. گمشدگان مثلّث برمودا: ۲۲۲.

نماید و بتواند در دسترس مأموران تحقیق قرار گیرد وجود نداشت.

امکان دارد که بین این موضوع سری و مرگ مردی که در این سلسله ماجراها مطالعه می‌نمود و همچنین دارای اکتشافات وسیع علمی نیز بود، ارتباط داشته باشد.

غیر از عدّه‌یی از کارمندان اداری که گفته می‌شد در این باره برای حفظ سکوت قسم خورده بودند، هیچکس چیز بیشتری نمی‌دانست. داستان از اوایل سال ۱۹۴۲ شروع شد. یک روز فردی که هرگز نام او افشا نشد، از اداره مرکزی، بخش اطلاعات نیروی دریائی در واشنگتن دیدن کرد. نیروی دریائی ممالک متّحده با دانشمندان شایسته متعدد آمریکائی ارتباط برقرار کرده و از آنها خواسته بود تا نظرات جدید خود را درباره سلاح‌های غیر متعارف و روش‌های عملیات جنگی ارائه دهند.

آمریکا در آن زمان شاید در یکی از مراحل تاریک تاریخ خود قرار داشت. ژاپنی‌ها کنترول اقیانوس کبیر را در دست گرفته بودند، و در نبرد سهمگین و غافل گیرانه در «پرل هاربر»[1] نیروی دریائی ممالک متّحده از هم پاشیده شده بود. پرزیدنت روزولت شدیداً خشمگین بود و گفته بود که: این موضوع در تاریخ مانند یک «روز زشت» بر جای می‌ماند.

با نتیجه‌ای که در «پرل هاربر» حاصل شد، ضروری بود تا ناوگان آمریکا تجدید سازمان یابد و مردان و تدارکات جنگی در مقیاسی عظیم، قبل از مقابله با دشمن، بسیج گردد و در نتیجه استراتژی نظامی نیز بالاجبار تجدید طرح می‌گردید. همه‌ی این مهمّ دو سال وقت گرفت. بسیاری از کشتی‌های نیروی دریائی نه تنها از جنگ جهانی اوّل، بلکه از زمانهای اولیه و کاملا از کار افتاده در لیست قرار گرفت. به همان ترتیب نقشه‌های نبرد و سیستمهای استتار برنامه‌ریزی شد. اطلاعات نیروی دریائی از ابتدا به راهنمایی‌های کارشناسان،

---

۱. Pearl Harbour

در موضوع پنهان نمودن وسائل جنگی تکیه کرده و از آنها کمک فوری درخواست می‌نمود.

در این زمان بود که دانشمندی، سرشناس، که نامش مخفی نگهداشته شد از اداره تحقیقات نیروی دریائی بازدید به عمل آورد.

او گفت: «آقایان کشتی یی به من بدهید، و من غیر ممکن را به شما نشان خواهم داد ـ استتار کامل.» درباره نوع استتاری که او در نظر داشت، سئوال گردید. و آن چه که او می‌خواست انجام دهد، مختصر و مفید و از لحاظ فنی صحیح و دقیق، تشریح نمود افسران آن چه گوشهایشان می‌شنید نمی‌توانستند باور کنند. او با خون سردی و بدون هیچ هیجانی توصیف کرد که می‌تواند هر کشتی یی را ناپدید سازد. از آن جائی که او یکی از برجسته‌ترین فیزیک دانان آمریکا و اعتبارش برای همه آشکار و قابل قبول بود و از طرفی ظاهر او در آن موقع که بسیار جدّی می‌نمود سبب شد اظهاراتش مورد تأمّل قرار گیرد.

بعداً این موضوع مبهم، با مرگ و زندگی غیر عادی یک «آستروفیزیست»[1] (متخصص فیزیک نجومی) پیچیده‌تر شد. دکتر «موریس کی. جساپ»[2] که نام او همیشه با این نمونه اسرارآمیز در آمیخته است آزمایشی را که سبب گردید یک کشتی با کارکنانش ناپدید گردد مورد بررسی قرار داد و آن را آشکار ساخت. آن تجربه فنا و نیستی برای تعدادی ملوانان گمنام که در آن شرکت کرده بودند به همراه داشت.

در همین زمینه در «پینه موند» در آلمان، برنامه‌های تحقیقاتی در جریان بود که آنها شامل آزمایشات غیر رسمی در ممالک متحده آمریکا، در طول جنگ جهانی دوّم، می‌شد. قصد آنها به خاتمه رسانیدن جنگ، به سرعت ممکن، با

---

۱. Astrophysicist

۲. M.K. Jessup

بکار بردن روشهای جدید بود. دکتر «جساپ» در تعدادی از این پـروژه‌های سری شرکت می‌جست.

دکتر «جساپ» با اطلاعات فیزیکی خود کاملا از مـنظور مـلاقات آلبـرت اینشتین با روزولت مطلع بود. اینشتین برای اختتام جنگ ساختن یک «فـوق بمب» را پیشنهاد کرده و همراه این پیشنهاد جریانی دیگر نیز مطرح گردید، و آن، بوجود آوردن میدان مغناطیسی و الکتریکی و در نتیجه ایجاد نیروئی که ـ تقریباً بطور باور نکردنی ـ می‌توانست انسان و اشیاء را ناپدید نـماید. اثـرات جنبی آن و همچنین قسمت دکتر «جساپ» در این آزمـایشات هـرگز مـعلوم نگردید.

صورت اسامی دانشمندانی که در این برنامه تمام سری شـرکت داشـتند، گفته می‌شود که در بایگانی وزارت نیروی دریائی ممالک متّحده نگـاهداری می‌شود، و دسترسی به تمام مدارک به جز افـراد بـلندپایه و بـرحسب اجـازه مستقیم «پنتاگون» Pentagon (وزارت دفاع آمریکا) برای هیچکس مقدور نمی‌باشد. در پایان جنگ دوّم جهانی دکتر «جساپ»، به عنوان آسترونومیست، در دانشگاه «دریک» گماشته شد و بعداً به دانشگاه میشیگان انتقال یـافت. در بین مسائل گـوناگـون سـال‌های پس از جـنگ او «یـوفاها» UFOs (اشـیاء ناشناخته پرنده Unidentified Fling Opjects) یا بشقابهای پرنده را که بسیار بصورت حاد شایع شده بود شناسائی کرد، و در چند مجلّد از کتابهایش دربارهٔ آنها بـه بـحث پـرداخت. در ابـتدای سـال ۱۹۵۰، پـرفسور «جسـاپ» نامه‌های متعددی که بیشتر درباره «یوفوها» (منشاء و پیچیدگی آنـها) مـی‌شد دریافت می‌کرد و در ضمن آنها، نامه‌هایی نـیز در مـورد مـوضوع‌های زمـان جنگ که برای دکتر جساپ تازگی نداشت زیرا حتّی در مـواردی خـود او در آنها شرکت داشت به چشم می‌خورد.

در موردی نویسنده‌ای منبع انرژی که «یوفوها» را نیرو می‌بخشد مستقیماً با پروژه تحقیقاتی زمان جنگ، برای پیشبرد یک استتار کامل جهت کشتی‌های

نیروی دریائی، مربوط می‌دانست.

پروفسور «جساپ» این نامه‌ها را در یکی از کتابهایش به چاپ رسانید، آنها خارق العاده به نظر می‌رسیدند، و سرویس مخفی نیروی دریائی و اداره تحقیقاتی آن توجهی فوری بر آنها نمودند. آن چه در این نامه‌ها شایان توجّه بود مطالبی بود که درباره آزمایشهای سال ۱۹۴۳ به انجام رسید و سبب‌هایی که در نتیجه ناقص بودن به دنبال داشت.

نامه‌ها امضاء «کالوس میگیول آلنده»[۱] را در برداشت و از «نیوکنزینکتون»[۲]، در «پنسیلوانیا»[۳] صندوق پستی ۲۲۳، پست گردیده بود. روشن بود که نویسنده نامه‌ها دانش قابل توجهی از فیزیک دارد.

چند نامه بعدی فقط با نام «کارل ام. آلن» مشخص می‌شد.

علّت علاقمندی دکتر جساپ به این نامه‌ها این بود که نویسنده، با وجود ارائه ندادن دلیل، درباره آزمایش نیروی دریائی، بر پایه فرضیه میدان الکتریکی اینشتین، سخن رانده و گفته بود که آن تجربیات بطور ناقص به انجام رسید. او اضافه کرده بود که بر پایه آن فرضیه **غیر ممکن است در فاصله‌های عظیم، سراسر فضا، بدون گذشتن از زمان مسافرت نمود.**[۴]

* * *

موردی که نقل کردیم گزارش مفصّلی بود از تلاش‌های شکست خوردهٔ رهبران گمراه جهان برای غیب شدن؛ ولی هیهات که آنان از این شکست‌ها درس بیاموزند، و دست از جهالت‌های مدرن خود! بردارند. هر چند آنان انجام این گونه اعمال را به عنوان مسایل سیاسی و جنگی انجام می‌دادند، ولی

---

۱. K . M . Allende

۲. Kensington

۳. Pennsylvania

۴. سفر به بی‌نهایت: ۱۸۸.

آنچه برای آن‌ها مهمتر است درک امور فوق طبیعی و ماوراء الطبیعه می‌باشد. آن‌ها می‌خواهند بدانند غیر از بُعد ظاهری جهان، بُعد نامرئی جهان چگـونه است؟ و چگونه می‌توان به آن راه یافت؟ آیا جهان‌های موازی چیست و چه قدرت‌هایی در آن جاها وجود دارد؟...



«زمان»

در عصر ظهور

کشف اسرار در عصر ظهور

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در گفتارهای بی‌نظیر خود، بسیاری از حقائقِ آیندهٔ جهان را بیان نموده‌اند، که هر یک از آنها نیاز به توضیح و تفسیر دارد، و با تفکّر و تأمّل در اعماق آن‌ها، شاید بتوانیم اندکی از اسرار آنها را درک نموده و با آگاه شدن از آنها قلب خود را روشن کنیم.

بدیهی است در میان گفتارهائی که آن حضرت بیان فرموده‌اند، آنچه را که به خواصّ اصحاب و صاحبان اسرار خود فرموده‌اند، از ویژگی‌های بیشتری برخوردار می‌باشد و سزاوار است علاوه بر درک کلی ترجمهٔ این گونه روایات، دربارهٔ اعماق و اهدافی که در باطن این فرموده‌ها وجود دارد دقّت و کنجکاوی شود، تا از حقایق بیشتری آگاه شویم.

همچنین دقّت در لوازم فرموده‌هایی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام و

سایر معصومین علیهم‌السلام به خواصّ اصحاب خود بیان فرموده‌اند، نکاتی به دست می‌آید که از معنی و ترجمه ظاهری آن روایات، بسی عمیق‌تر و مهم‌تر است.

اکنون یکی از روایاتی را که امیر عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام به یکی از صاحبان سرّ خود یعنی جناب کمیل بیان فرموده‌اند نقل می‌کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با اشاره به اسرار عوالم هستی که در عصر ظهور آشکار می‌شود به جناب کمیل فرمودند:

یا کمیل ما من علم إلاّ وأنا أفتحه وما من سرّ إلاّ والقائم یختمه[1]

ای کمیل هیچ علمی وجود ندارد مگر اینکه من آن را آغاز می‌کنم و هیچ سرّی نیست مگر آنکه قائم آن را به پایان می‌رساند.

یکی از اموری که هنوز حقیقت آن ناشناخته مانده و از اسرار عالم خلقت می‌باشد «زمان» است.

گرچه دربارهٔ «زمان» بحث‌های زیادی شده و عقاید گوناگونی اظهار شده است؛ ولی بحث هایی که در طول تاریخ شده دربارهٔ اینکه حقیقت زمان چیست به جایی نرسیده و همچنان اختلاف عقیده دربارهٔ آن وجود دارد.

آیا «زمان» یک امر اعتباری است یا مهمتر از آنست و در خارج وجود دارد، یعنی خلقت آن به اعتبار مادّه یا فضا نیست بلکه خداوند «زمان» را آفریده است و فقط یک امر اعتباری نیست.

در دعای شب پانزدهم ماه رمضان از خداوند به نام خالق «زمان»ها یاد شده است:

خالق الازمنة والاعصار[2]

خلق کننده زمان‌ها و روزگارها.

بنابراین «زمان» مخلوقی است که به اعتبار مادّه یا حرکت یا فضا نیست، هر

---

۱. بحار الأنوار: ۲۶۹/۷۷ و ۴۱۴.

۲. بحارالانوار: ۹۸ / ۴۰.

چند همراه با آنان باشد از آنجا که بحث ما در این بخش از کتاب دربارهٔ «زمان» است و همچنین بخش آینده کتاب که دربارهٔ «سفرهای فضایی» است در ارتباط بسیار با «زمان» می‌باشد، سزاوار است مقداری دربارهٔ زمان سخن بگوییم.

آیا در «زمان» این مخلوق عظیم الهی می‌توان تصرّف نمود؟

آیا «زمان» قابل توسعه و کشش می‌باشد؟

آیا «زمان» را می‌توان فشرده نمود و وسعت آن را کم کرد؟

آیا سرعت گذشت «زمان» در همهٔ کرات یکسان است؟

آیا سفر به «زمان»های گذشته ممکن است؟

آیا سرعت آن در تمام کره زمین به یک صورت است؟

آیا مکان‌های خاصّی از ویژگی هایی در این باره برخوردارند؟

آیا سفر به «زمان»های آینده امکان‌پذیر است؟

آنچه که پاسخ به آن از همه مهمتر است این است که آیا «زمان» این مخلوق الهی چه ارتباطی با مقام ولایت و امامت دارد؟

آیا همهٔ معصومین علیهم‌السلام حاکم بر «زمان» هستند؟

آیا برای آنان سفر به «زمان» گذشته یا آینده واقع شده است؟

اگر همهٔ معصومین علیهم‌السلام حاکم بر «زمان» هستند چرا فقط به حضرت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه «صاحب الزمان» می‌گوییم؟

قبل از آنکه مطالبی را در پاسخ به این سئوالات بگوییم سزاوار است به یک واقعیت دردناک توجّه کنیم یک واقعیت بسیار اسف بار، یک واقعیت بسیار سهمگین و نابود کننده، یک واقعیت بسیار تلخ و زهرآگین که تاکنون جان میلیاردها انسان را در کام خود فرو برده است.

این واقعیت جانکاه، غفلت از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه است. بسیاری از مردم جهان بر اثر تبلیغات گمراه کننده در راه باطل گام برداشته و عمر خود را

به تباهی کشانده و بر اثر پیروی از ادیان و مسالک گمراه کننده هیچگونه آشنایی با امام زمان عجّل الله تعالی فرجه نداشته و ندارند و در غفلت کامل از آن بزرگوار بوده و هستند.

و ما که معتقد به امامت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه هستیم، آنگونه که باید توجّه به آن بزرگوار نداشته و با مقام عظیم ولایت آن حضرت، آشنایی کامل نداریم و نتوانسته‌ایم مرز زمان و مکان را بشکنیم.

امّا در مدّت طولانی غیبت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه کسانی بسیار اندک بوده‌اند که توانسته‌اند خود را از قید و بندها رها ساخته و به انجام مأموریت هایی که از سوی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه دریافت می‌نمایند، بپردازند.

آنها بزرگترین مردان معنوی جهان هستند آنها وجودشان نوری و به خاطر نزدیک بودن با «نورالانوار» یعنی امام زمان نورانیّت پیدا کرده‌اند، و قدرت و مقامی را که به دست آورده‌اند با دکان داری و خودستایی از دست نمی‌دهند.

آنها هیچگاه برای خود موضوعیت قائل نیستند و در پی شهرت و نام و نان نیستند.

آنها در هر وضع و شرایطی که هستند و در هر گوشه و کنار جهان که زندگی می‌کنند دارای عزم و تصمیم و مردان صاحب اراده‌اند گرفتاری‌های مادّی، مریضی‌ها و بلاهای گوناگون، فکر آنها را به خود مشغول نمی‌کند. آنان غفلت را کنار گذاشته و از توجّه به نورالانوار اهل بیت علیهم‌السلام یعنی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه غافل نمی‌شوند و با وجود معنوی و نوری خود در مکان و زمان می‌توانند تصرّف کنند.

اکنون که سخن به اینجا رسید، به آن اکتفاء نموده و از نقل موردی در این باره صرف نظر نموده و به اصل بحث می‌پردازیم و به پرسش‌هایی که عنوان شد پاسخ بگوییم:

پاسخ به این پرسش‌ها نیاز به توضیح دارد و به این جهت برای روشن شدن مطلب، بحث را با توضیح لازم ادامه می‌دهیم:

معنای «صاحب الزّمان»

امام عصر عجّل الله تعالی فرجه دارای اسماء و القاب بسیاری می‌باشند که هر کدام دارای معنایی بلکه معانی متعدد می‌باشد.

توجّه کردن به معانی آنها و دقّت نمودن دربارهٔ آنها، ما را به علوم و معارف بسیاری راهنمایی می‌کند. و سبب معرفت ما به آن حضرت می‌شود.

یکی از القاب آن بزرگوار که درک معنای آن در شناخت حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه تأثیر زیادی دارد لقب شریف «صاحب الزمان» است که یکی از پرمعنی‌ترین القاب امام زمان عجّل الله تعالی فرجه می‌باشد.

برای درک معنای «صاحب الزمان» مقدمهٔ کوتاهی را بیان می‌کنیم تا ما را در فهمیدن معنای «صاحب الزمان» کمک کند:

پیامبران الهی برای اثبات حقّانیّت خود و اینکه از جانب خداوند به رسالت برانگیخته شده‌اند، معجزاتی را انجام می‌دادند که برتر و مهم‌تر از جریاناتی بوده است که در آن عصر مورد توجّه همه بوده و دشمنان انجام می‌دادند. مثلاً حضرت موسی در زمانی به رسالت برانگیخته شد که سحر و جادو بسیار پیشرفت کرده بود و ساحران نفوذ بسیاری در افکار مردم داشتند و بسیار مورد احترام مردم آن زمان بودند. در آن زمان حضرت موسی معجزه‌ای را برای مردم آن دوران آورد که مهم‌تر از سحر همهٔ ساحران آن زمان بود و همهٔ ساحران از آوردن نظیر آن عاجز شدند. بدستور فرعون، جادوگران با سحر و جادوی خود مارهای بسیاری را ظاهر کردند و حضرت موسی عصایی را که در دست داشت تبدیل به اژدها کرد و تمامی مارها را بلعید و پس از بلعیدن آن همه مار تبدیل به چوبی کوچک شد و از آنهمه مارها و افعی‌ها هیچ نشانی باقی نماند.

در زمان حضرت عیسی علم طب بسیار پیشرفت کرده بود و طبیبان بسیار مورد احترام مردم بودند، حضرت عیسی با معجزهٔ زنده کردن مردگان کاری

انجام داد که همهٔ اطبّاء آن دوران از انجام دادن نظیر آن عاجز بودند.

پیامبر اکرم ﷺ در زمانی به رسالت مبعوث و برانگیخته شدند که فصاحت و بلاغت بسیار رواج داشت و مورد توجّه شدید مردم بود. رسول خدا ﷺ در آن زمان قرآن را به مردم ارائه دادند که تمامی فصحا و بلغاء آن دوران، آثار خود را که بر خانهٔ خدا آویخته بودند برداشتند؛ زیرا هیچیک از آنها قابل مقایسه با قرآن نبود.

بنابراین پیامبران برای اثبات حقّانیّت خود کاری انجام می‌دادند که بزرگترین دانشمندانِ آن علم در آن روزگار از آوردن نظیر آن عاجز بودند.

با توجّه به این مطلب: از آنجا که یکی از دلیل‌ها برای اثبات حقّانیّت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه در آغاز ظهور، معجزاتی است که در آن زمان از آن بزرگوار صادر می‌شود امام زمان عجّل الله تعالی فرجه دست به انجام معجزه‌هائی می‌زنند که همهٔ دانشمندان را مورد حیرت قرار داده و آنها را از آوردن نظیر آن عاجز می‌نماید.

ما می‌دانیم یکی از علومی که بسیار مورد توجّه قرار گرفته و هنوز در مرحلهٔ آغاز خود می‌باشد علم فضانوردی و صعود به آسمان می‌باشد.

دانشمندان در جستجوی راهی هستند که شاید بتوانند سرعت فضانوردی را به سرعت سیر نور برسانند.

ولی با پیشرفتی که دانشمندان عصر غیبت، در فضانوردی نموده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند بر منظومهٔ شمسی راه یافته و مسلّط شوند. بنابراین با محدودیّت دانشی که دارند کی می‌توانند منظومهٔ شمسی را پشت سر بگذارند؟ و کی می‌توانند از اوّلین کهکشان بگذرند؟ و چه زمانی می‌توانند به کهکشان‌های بی‌شمار سفر کنند؟!

بنابراین برای سفر به کراتی که میلیون‌ها سال نوری با کرهٔ زمین فاصله دارند، تنها راهی که وجود دارد، درهم شکستن مرز زمان و سبقت‌گرفتن بر

زمان است، بگونه‌ای که زمان هیچ‌گونه تأثیری برای صعود آن‌ها به آسمان‌ها نداشته باشد.

معلوم است سفر به کرات دیگر که فراتر از زمان باشد، بزرگترین دانشمندان جهان را به عجز در آورده است.

معلوم است کسانی که اصلاً نمی‌دانند زمان چیست؟ چگونه می‌توانند در آن تصرّف نموده و مرز زمان را درهم بشکنند و یا چگونه به سفرهایی که مافوق زمان است بروند؟!

آنان هنوز هیچگونه تصویری از زمان ندارند و نمی‌دانند ماهیّت زمان چیست؟ در کتاب «دو هزار دانشمند در جستجوی خدا» می‌نویسد:

اینجاست که به گردونهٔ اسرارآمیز زمان می‌رسیم. عامل مرموز و پایداری که هنوز هیچ چیزی از آن میسّر نیست...[1]

آری «زمان» عامل مرموز و پیچیده‌ای است که از بزرگترین اسرار جهان شمرده می‌شود و از همان اموری است که بنا به فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ راز آن آشکار خواهد شد. ولی در عصر غیبت نه تنها «زمان» برای همگان ناشناخته است، بلکه بسیاری از اموری که در ارتباط با زمان است، نیز ناشناخته باقی مانده است.

آیا زمان در همهٔ کرات یکسان می‌گذرد؟ آیا گذشت زمان در تمام مناطق کرهٔ زمین به یک صورت است یا در بعضی از مکان‌ها مانند غار اصحاب کهف و... به گونه‌ای دیگر می‌گذرد؟

آیا می‌توان به زمان گذشته سفر نمود؟ آیا سفر به زمان‌های آینده امکان‌پذیر است. آیا می‌توان در سرعت سیر زمان تصرّف نموده و آن را کمتر یا بیشتر نمود، آیا فضا نقشی در زمان دارد؟ اگر فضا در زمان تأثیر دارد، این اثرگذاری به چه صورت است؟

---

۱. دوهزار دانشمند در جستجوی خدا: ۱۴۴.

همهٔ این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری مانند این سئوال آیا زمان‌های گذشته نابود شده و از بین رفته‌اند و یا باقی مانده‌اند، اگر زمان‌های گذشته باقی هستند، در کجا می‌باشند؟

این پرسش‌ها اکنون از اسرار عالم خلقت هستند و با فرا رسیدن عصر تکامل علم و دانش و عصر آشکار شدن رازهای جهان آفرینش، پاسخ داده می‌شوند.

همانگونه که طبق روایات در زمان‌های پیامبران از مهمترین مسایل روز آن زمان‌ها سئوال می‌شده، در عصر ظهور، نیز از فضانوردی به کهکشان‌های دور که نیاز کامل به روشن شدن ماهیّت زمان و گذشتن از مرز زمان است از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سئوال می‌شود و شناخت «زمان» و راز تصرّف در آن آشکار می‌شود.

بنابراین عصر ظهور، عصر شناخت «زمان» و آسمان‌ها است اما در زمان سایر امامان علیهم السلام، عموم مردم هیچگاه از اینگونه مطالب از آن بزرگواران سئوال نمی‌کردند و با اینکه **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بارها به صورت عمومی به مردم می‌فرمودند از من از راه‌های آسمان سئوال کنید؟ کسی چیزی نمی‌پرسد ـ هر چند **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام، اصحاب خاصّ خود را بارها به سفرهای آسمانی برده‌اند، و نمونه هایی از آن را در بخش آینده نقل می‌کنیم.

پس چون آن بزرگوار مرز زمان را شکسته و از قید زمان خارج شده حاکم بر زمان هستند و از اسباب و وسیله‌های سفر به آسمانها استفاده می‌نمایند و برای افراد دیگر نیز چنین شرایطی را برای سفر به آسمانها فراهم می‌کنند، و رمز و راز مسایل مربوط به زمان را آشکار می‌کنند، آن حضرت «صاحب الزمان» هستند.

توسعهٔ زمان

یکی از شگفتیهای مهم در زمان ظهور تغییر زمان و تحوّل بزرگی است که در آن پیش می‌آید به طوری که زمان بسیار طولانی می‌شود. این از ویژگی‌های عصر ظهور است که تا عصر ظهور فرا نرسد زمان آن گونه طولانی نخواهد شد. **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام می‌فرمایند:

وتصفو له الزمان ویسمع کلامه.[1]

زمان برای او رام می‌شود و فرمان او را اطاعت می‌کند.

این گفتار **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام به خوبی ثابت می‌کند که زمان در عصر ظهور با زمان در عصر غیبت فرق می‌کند زیرا «زمان» در عصر ظهور گوش به فرمان حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

تحوّل در زمان و طولانی شدن آن در عصر ظهور واقع می‌شود و بر اثر ظهور و حکومت الهی حضرت ولیّ الله الاعظم عجّل الله تعالی فرجه می‌باشد. و این نیز یکی از جهاتی است که یکی از القاب آن حضرت که صاحب الزمان است، می‌باشد.

با توجّه به معنای «صاحب الزّمان» آگاهی و معرفت انسان به عظمت حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه، افزون شده و درک می‌کند جهان امروز که آن را عصر فضا نام نهاده‌اند، تا چه حدّ با علم و آگاهی فاصله دارد.

آنچه گفتیم در ارتباط با معنای «صاحب الزّمان» برای درهم شکستن مرز زمان و سیطره و تصاحب زمان نسبت به سفرهای دور دست به آسمان‌ها می‌باشد.

ممکن است آنچه تاکنون گفتیم به نظر بعضی استفاده از وسایل مادّی و طبیعی باشد در حالی‌که ممکن است سفرهای مافوق نور به وسیلهٔ اسباب غیر مادّی باشد و با وسیله‌های فوق مادّه مورد استفاده قرار گیرد همانگونه که

---

۱. معجم احادیث الإمام المهدی علیه‌السلام: ۱۳۴.

پیغمبر اکرم ﷺ در معراج از وسیلهٔ «براق» استفاده کردند.

بنابراین به این نکته باید توجّه کنیم که سفرهای فضایی امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در انحصار آنچه گفتیم نیست؛ بلکه ممکن است بدون نیاز به هرگونه وسیلهٔ مادّی و غیر مادّی انجام پذیرد، که در بخش آینده توضیح می‌دهیم.

آیا فقط امام عصر صاحب الزمان هستند یا معصومین دیگر نیز حاکم بر زمانند؟

در اینجا این سئوال را عنوان می‌کنیم که آیا فقط امام عصر عجّل الله تعالی فرجه صاحب زمان هستند یا معصومین دیگر نیز در زمان تصرّف نموده و قید زمان را از میان بر می‌داشتند؟

برای پاسخ به این سئوال می‌گوییم تصرّف در زمان و بازگشت و نشان‌دادن زمان‌های گذشته و یا سیر در زمان‌های آینده از جریانات بسیار مهمّی است که نه تنها در عصر ظهور؛ بلکه گاهی در زمان‌های گذشته نمونه‌هایی از آن توسّط ائمّهٔ اطهار علیهم السلام واقع شده است و در روزگار پرشکوه ظهور که عصر تکامل مسایل علمی و حیاتی است این‌گونه جریانات در اوج خود قرار خواهد گرفت.

نمونه‌هایی از نشان دادن زمان آینده و یا گذشته در زمان ائمّهٔ اطهار علیهم السلام در تاریخ خاندان وحی علیهم السلام ذکر شده است. در یکی از مواردی که توسّط حضرت امام حسین علیه السلام واقع شد، آن حضرت جریانات روز عاشورا را قبل از وقوع آن به حضرت امّ سلمه نشان دادند.

تذکّر این نکته مفید است: با اینکه همهٔ معصومین علیهم السلام شاهد بر خلقت زمان و حاکم بر زمان هستند، ولی تنها حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه به عنوان «صاحب الزمان» معروف شده‌اند. چون ـ در روزگار آن حضرت، زمان و آنچه در ارتباط با زمان است، اوج می‌گیرد. چون مردم آن زمان نیاز به درک آن دارند برای اینگونه مطلب بیشتر واضح شود به این نکته دقّت کنید:

همهٔ معصومین علیهم‌السلام دارای جود و سخاوت می‌باشند امّا چرا فقط به امام جواد علیه‌السلام جوادالائمّه می‌گوییم؟ چون آن حضرت بیشتر، به مردم جود و سخاوت نموده‌اند پس لقب جوادالائمّه علیه‌السلام هیچگونه منافاتی ندارد که سایر معصومین علیهم‌السلام نیز صاحب جود و سخاوت باشند. همینگونه حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه «صاحب الزمان» هستند، هرچند سایر معصومین علیهم‌السلام نیز بر «زمان» حاکم هستند و سیطره دارند. پس گفتن «صاحب الزمان» به امام عصر عجّل الله تعالی فرجه هیچگونه منافاتی با این که سایر معصومین علیهم‌السلام صاحب زمان حاکم بر آن باشند، ندارد.

اکنون نمونه‌ای از جریان تصرّف و سیطرهٔ **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بر زمان را نقل می‌کنیم.

یکی از جریانات بسیار جالب که امیر عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام مرز زمان را شکسته و در آن تصرّف نموده‌اند جریان آن حضرت با سلمان در دشت «ارژن» است. ما این جریان را نقل نموده و سپس به توضیح آن می‌پردازیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و سلمان در دشت «ارژن»

قشیری از علمای شافعی در کتاب خود «احسن الکبائر» نقل کرده است: **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بالای بام خانه خرما تناول می‌کرد و در آن زمان سنّ آن حضرت بیست و هفت سال بود، و سلمان در حیاط آن خانه لباس خود را می‌دوخت، علی علیه‌السلام دانهٔ خرمائی به طرف او رها کرد، سلمان گفت: ای علی؛ با من شوخی می‌کنی در حالی‌که من پیرمردم و تو جوان کم سنّ و سال هستی؟

حضرت علی علیه‌السلام فرمود:

یا سلمان؛ حسبت نفسك كبيراً ورأيتنی صغيراً! أنسيت «دشت أرژن» ومن خلّصك هناك من الأسد؟

ای سلمان؛ مرا از نظر سنّ و سال کوچک و خودت را خیلی بزرگ خیال کرده‌ای؟ آیا قصّهٔ دشت ارژن را فراموش کرده‌ای؟ در آن بیابان که گرفتار شیر درنده شدی چه کسی تو را نجات داد؟

سلمان با شنیدن این کلمات از امیرالمؤمنین علیه السلام به وحشت افتاد و عرض کرد: از کیفیّت آن جریان برایم بگو. حضرت علی علیه السلام فرمود:

تو در وسط آب ایستاده بودی و از شیری که در آنجا بود می‌ترسیدی، دستها را به دعا بلند کردی و از خداوند نجات خود را طلبیدی، خداوند هم دعایت را اجابت فرمود، و مرا که در آن صحرا عبور می‌کردم به فریاد تو رساند.

من همان اسب‌سواری هستم که زره او بر روی شانه و شمشیرش به دستش بود. شمشیر کشیدم و ضربه‌ای بر آن شیر وارد کردم که او را دو نیم کرد و تو خلاص شدی.

سلمان عرض کرد: نشانهٔ دیگری که در آنجا بود برایم بگو.

امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را دراز کرد و از آستین یک شاخه گل تازه بیرون آورد و فرمود:

این همان هدیهٔ تو است که به آن اسب‌سوار دادی.

سلمان با دیدن آن، بیشتر دچار حیرت و سرگردانی شد و ناگهان صدائی شنید که: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شو و قصّه‌ات را برای آن حضرت بازگو.

سلمان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و قصّهٔ خود را چنین آغاز کرد: ای رسول خدا؛ من اوصاف شما را در انجیل خواندم و محبّت شما در دلم جای گرفت، همهٔ ادیان غیر از دین شما را رها کردم و آن را از پدرم مخفی کردم تا سرانجام متوجّه شد و نقشهٔ کشتن مرا کشید ولی دلسوزی او نسبت به مادرم

مانع می‌شد و دائماً چاره‌ای در قتل من می‌اندیشید، و مرا به کارهای سخت و دشوار وادار می‌کرد، تا اینکه فرار کردم و به سرزمینی به نام «ارژن» رسیدم در آنجا خواستم ساعتی استراحت کنم، خوابم برد و محتلم شدم.

وقتی از خواب بیدار شدم کنار چشمه‌ای که در همان نزدیکی بود رفتم، لباسهای خود را بیرون آوردم و داخل آب شدم تا غسل کنم، ناگهان شیری ظاهر شد و نزدیک آمد تا روی لباس‌های من قرار گرفت، وقتی او را دیدم به وحشت افتادم، ناله و زاری کردم و از خداوند نجات خود را از چنگال او درخواست نمودم که اسب‌سواری پدیدار شد و شیر را با شمشیر خود ضربه‌ای زد و دو نیم کرد.

من از آب بیرون آمدم و خود را بر رکاب اسبش انداختم و آن را بوسیدم، و چون فصل بهار بود و صحرا پر از گل‌ها و سبزی‌ها بود شاخهٔ گلی گرفتم و به او هدیه کردم و چون گل‌ها را گرفت از چشمان من ناپدید گشت و بعد از آن از او اثری ندیدم، **از این جریان بیشتر از سیصد سال می‌گذرد** و من این قصّه را برای هیچکس نگفته‌ام، امروز پسر عموی شما علیّ بن ابی طالب ﷺ آن قضیّه را به من گفت.

رسول خدا ﷺ فرمود:

> ای سلمان؛ هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سدرة المنتهی که رسیدم جبرئیل از من جدا شد و فاصله گرفت، من تا کنار عرش پروردگارم بالا رفتم و در حالیکه با خداوند گفتگو می‌کردم ناگهان شیری (از نور) مشاهده کردم در کنارم ایستاده است، نگاه کردم دیدم علیّ بن ابی طالب ﷺ است.
>
> وقتی به زمین برگشتم علی ﷺ بر من وارد شد، و پس از سلام، به من بخاطر الطاف و عنایاتی که خداوند در این سیر ملکوتی نموده تبریک گفت سپس از تمام گفتگوهای من با پروردگارم خبر داد.
>
> **اعلم یا سلمان؛ أنّه ما ابتلي أحد من الأنبياء والأولياء منذ عهد**

آدم إلى الآن ببلاء إلّا كان عليّ هو الّذي نجّاه من ذلك.

بدان ای سلمان؛ هر کدام از انبیاء و اولیاء از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون که گرفتار شده است علی علیه السلام او را از گرفتاری نجات داده است.[1]

مؤلّف کتاب نفیس «القطرة» رحمه الله گوید: شیخ کاظم اُزری رحمه الله در قصیدهٔ هائیّهٔ خود به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید:

واسأل الأنبياء تنبّئك عنه إنّه سرّها الّذي نبّاها
وهو علّامة الملائك فاسأل روح جبريل عنه كيف هداها

از پیامبران سئوال کن به تو خبر می‌دهند که، همانا علی علیه السلام است آنکه در نهان آنها را خبر داده است.

و او است که معلّم فرشتگان است پس سئوال کن، از جبرئیل که چگونه او را هدایت نموده است.[2]

با دقّت در جریان بسیار جالب **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام و جناب سلمان در دشت ارژن، واضح می‌شود که آن بزرگوار در جریان مذکور تصرّف در زمان نموده‌اند، و تسلّط و سیطره **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بر زمان به خوبی آشکار می‌شود، زیرا پس از گذشت سیصد سال از جریان دشت ارژن **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام شاخهٔ گل را به جناب سلمان می‌دهند و می‌فرمایند:

این همان هدیه تو است که به آن اسب سوار دادی.

این مطلب واضح است که شاخهٔ گلی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام به سلمان دادند همان شاخهٔ گل در سیصد سال قبل بوده است؛ زیرا می‌فرمایند این همان شاخهٔ گل است، نه اینکه گلی را ایجاد نمایند و به سلمان بدهند، زیرا اگر این شاخهٔ گل همان شاخه گل سیصد سال قبل نبود، نمی‌فرمودند این همان

---

۱. محدّث نوری رحمه الله این حدیث را در کتاب «نفس الرحمان: ۲۷» با کمی اختلاف روایت کرده است.

۲. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۲۸۲/۱.

شاخه گل است.

این نمونه‌ای از تصرّف **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام از هزاران مورد تصرّف **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام است.

نمونه‌های دیگر از تصرّف در زمان را در سفرهای فضایی آن حضرت در بخش آینده کتاب نقل می‌کنیم.

سفر به آینده

همانگونه که گفتیم یکی از مطالب مهمّی که در پیرامون زمان وجود دارد بحث دربارهٔ سفر به زمان آینده است؛ آیا سفر به آینده ممکن است؟ آیا در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ سفر به آینده روایت یا روایت هایی وارد شده است؟

در پاسخ به این سئوال می‌گوییم نه تنها سفر به آینده از نظر روایات اهل بیت علیهم‌السلام ممکن است بلکه چند روایات دربارهٔ سفر به آینده در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد.

سفرهای اسرارآمیز به آینده، در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از روایت بسیار مهمّی که از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام وارد شده، استفاده می‌کنیم سفر به آینده چند گونه است:

۱ـ سفر به آینده برای کسانی که در این دنیا هستند به زمان آینده در همین دنیا.

۲ـ سفر از عوالم قبل از این دنیا، به آینده در این دنیا!

اکنون به فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام توجّه کنید:

عن الحکم بن عیینة قال: لمّا قتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام الخوارج یوم النهروان قام الیه رجل (فقال: یا امیرالمؤمنین طوبی لنا اذ شهدنا

معك هذا الموقف، و قتلنا معك هؤلاء الخوارج).

فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: والّذي فلق الحبّة وبرء النسمة لقد شهدنا في هذا الموقف أُناس لم يخلق الله آباءهم و لا اجدادهم بعد، فقال الرجل: وكيف يشهدنا قوم لم يخلقوا؟ قال: بلي قوم يكونون في آخرالزمان يشركوننا فيما نحن فيه و يسلّمون لنا، فاولئك شركاؤنا فيما كنّا فيه حقّاً حقّاً.[1]

حکم بن عیینه می‌گوید: چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خوارج را در روز نهروان کشتند، مردی ایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین خوشا به حال ما که در خدمت شما در این جایگاه حاضر بودیم و ما با شما این خوارج را کشتیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قسم به پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید حتماً و قطعاً با ما در این جنگ انسان هایی حاضر بودند که هنوز خداوند پدران آنها را نیافریده و هنوز اجداد آنان را خلق نکرده است.

آن مرد عرض کرد: چگونه با ما بودند قومی که هنوز خلق نشده‌اند؟!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آری آنها قومی هستند در آخر الزمان که با ما شریک هستند و شرکت می‌کنند در آنچه ما در آن هستیم و تسلیم ما هستند. پس براستی آنها شریکان ما هستند در جنگ ما حقیقتاً.

تذکّر: همانگونه که مقصود شخصی که با **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام سخن گفت از کلمه «شهدنا» حضور آنها در خدمت **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بوده، مقصود آن بزرگوار نیز از کلمه «شهدنا» حضور دوستانِ آخرالزمان در آن جایگاه است، نه اینکه آنان از عوالم قبل مانند عالم ارواح و اظلّه فقط نظاره‌گر جنگ‌های امیرالمؤمنین و لشکریانشان با خوارج، باشند.

جالب توجّه است که در قرآن مجید نیز گاهی مادّه «شهد» به معنای «حضر»

---

۱. بحارالانوار: ۵۲ / ۱۳۱.

آمده است. مانند فرمایش خداوند بزرگ که در سورهٔ فرقان می‌فرماید:

«والّذین لایشهدون الزور» ای لایحضرون[1]

یعنی: در جایگاه زور حاضر نمی‌شوند.

بنابراین سفر آنان از عالم ارواح واظلّه سفر به آینده است از عوالم قبل به این عالم.

تذکّر یک نکته: کسانی که بر اثر محبّت شدید که مودّتی است که سبب تقرّب به خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود، توانسته‌اند از عوالم قبل به این عالم بیایند و در سفر به آینده به این جهان، و جلوهٔ **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام در جنگ‌ها و غیر آن را ببینند، از این زمان هم می‌توانند به زمان‌های گذشته سفر کنند و محضر **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام را در آن زمان درک کنند.

آنچه دربارهٔ سفر به آینده گفتیم مربوط به سفر در آینده از عالمی به عالم دیگر است. نوع دیگر از سفر به آینده، سفر از همین عالم به آیندهٔ همین عالم است که معمولاً مقصود کسانی که دربارهٔ سفر به آینده بحث می‌کنند، این نوع از سفر به آینده است.

جالب توجّه است که سفر به آینده همانگونه که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده در زمان‌های ما هم نیز نقل شده تا همگان یقین کنند آنچه را که شاهدان خلقت زمین و زمان فرموده‌اند حقیقت دارد تا اتمام حجّت بر همگان شود.

در اینجا نمونه‌ای از سفر به آینده را نقل می‌کنیم:

نمونه‌ای از سفر به آینده

نمونه‌هایی مانند مورد زیر یکی از عجیب‌ترین رویدادهایی است که تاکنون به وسیله هیئت هوانوردی کشوری تجربه شده است. چنانکه گفته

---

۱. قاموس القرآن او اصلاح الوجوه والنظائر: ۲۷۰.

شده، با وجودی که این هیئت ماه‌های متمادی بـر روی پـرونده‌ها و مـدارک بیشماری که تمام گفته های خلبان را در مورد تجربه اش، تأیید می کرد، ولی نتوانست یک راه قابل قبول عموم بدست دهد.

داستان مربوط به خلبان یک هواپیمای شخصی در سال ۱۹۶۱ می‌گردد. او به تنهایی در آسمان‌های اوهایوا[1] پرواز می کرد و از میان قطعات بزرگ ابرهای سفید می‌گذشت که ناگهان حین عبور از یک قطعه بخار مه آلود متوجه شد که درست بالای هواپیمای دیگری قرار گرفته است.

خلبان که بشدّت دستخوش ترس و وحشت شده بود سعی کرد به سرعت هواپیما را بلند کند ولی این سرعت آنقدر نبود که از تـصادف بـا هـواپـیمای زیرین که دارای یک بال منحنی نقره‌ای بود، جلوگیری کند. خلبان که از شدت وحشت احساس می کرد قلبش از سینه بیرون آمده و در گـلویش گـیر کـرده است، کوشید وضع را اصلاح کند و مستقیما پرواز نماید، در این حالت نگاهی بـه عـقب انـداخت چـون مـی‌خواست بـبیند چـه اتـفاقی افـتاده است، دیـد خوشبختانه درست عمل کرده و یک تـصادف وحشـتناک هـوائـی را بـا یک هواپیمای خیلی قدیمی دفع نموده است! این هواپیما یک هواپیمای دو بـالهٔ متعلق به جنگ جهانی اول از نوع کلاسیک بود کـه سـاختمان آن از چـوب و پارچه کتانی بود. خلبان آن نیز مانند هواپیمایش، لباس‌هایی بـا مـدل قـدیمی پوشیده بود ـ او کلاه‌خود چرمی بسر داشت و عینک و شیشه گرد بزرگی بـه چشم هایش زده بود.

لحظه ای بعد، هواپیمای قدیمی راه خود را بسوی قطعه‌ای ابر کشـید و از نظر محو شد.

خلبان هواپیما با سرعت هر چه تمامتر خود را به خانه‌اش رساند و آنجا به زمین نشست در حالی که هنوز قلبش از شدت ترس و هیجان مـی‌طپید و بـا

---

۱. ohio

عجله رفت که گزارشی را در مورد این ماجرا بنویسد. خلبان در گزارش خود نوشت که یک هواپیمای قراضهٔ قدیمی در آسمان با هواپیمای او تصادف کرد! و او دلش می خواست گردنش را بشکند؟

خلبان هنگامی حیرتش فزونی یافت که پس از جستجوی دقیق و همه جانبه متوجه شد که در هیچ پرونده و دفتری ضبط و منعکس نشده است که چنین هواپیمایی در آن منطقه و در آن موقع در حال پرواز باشد. هیچ یک از فرودگاهها و یا زمین ایستگاه هوایی در آن ایالت و یا نزدیک آن ایالت چنین هواپیمایی نداشت. خلبان به جستجوی فهرست گواهینامه‌ها پرداخت، ولی هیچ گواهینامه‌ای برای چنین هواپیمایی صادر نشده بود.

سپس به بررسی امکانات مربوط به وجود تصادف در آن منطقه از کشور پرداخت، ولیکن حتی یک مورد تصادف در اطراف آن زمان که او با هواپیمای قدیمی تصادف کرده بود، پیدا نکرد.

خلبان با ناباوری سرش را تکان داد و روی این ماجرایی که خود شاهد آن بود بعنوان یک رویداد خارق‌العاده و عجیب زندگیش، خط بطلان کشید.

چند ماهی از این ماجرا نگذشته بود که خلبان یک موضوع خیلی حیرت‌انگیز شنید: هواپیمایی که درست مثل همان هواپیمایی بود که او چند ماه قبل در آسمان با آن تصادف کوچکی داشت در همان نزدیکی در یک انبار صحرایی که انباشته از یونجه بود، پیدا شد! متخصصین امر پس از بازرسی هواپیمای قدیمی اظهار داشتند که این هواپیما سالها بود که به همان وضع دست نخورده، قرار داشت.

ولی موضوع عجیب دیگری که در مورد این هواپیما کشف شده بود، این بود که در خورجین خلبان هواپیمای قدیمی یک دفتر یادداشت روزانه پیدا شد که در آخرین یادداشت آن چنین نوشته شده بود: لحظاتی قبل تصادف جزئی با یک هواپیما در آسمان داشته است.

هنگامی که آن روز صبح در میان ابرها پرواز می کرد ناگهان با یک

هواپیمای دیگر «هواپیمای بزرگ نقره‌ای» مواجه شد و هواپیما با او تصادف کرد! و خوشبختانه فقط خراشی روی انتهای بال هـواپـیمایش ایـجاد کـرد و تصادف چندان شدید نبودکه هواپیما را از کار بیندازد و یا خسارت شدیدی به آن وارد کند. سپس هواپیمای برّاق خود را از هواپیمای او کنار کشید و رفت. خلبان هواپیما شدیداً ترسیده بود و از اینکه در این تصادف زنده مانده بـود، خدا را شکر می کرد.

خلبان اوهایو از این کشف مبهوت ماند. دفتر یـادداشت قـدیمی بـه ادارهٔ هوانوردی ارائه گردید و ادارهٔ هوانوردی نیز به نوبه خود آزمایشهائی را روی هواپیمای قدیمی به عمل آورد و نتایجی به دست آمد که ایـن اداره اطـمینان داشت طرح این ماجرا حقه و نیرنگی بیش نیست، مات و متحیر شده بود.

ولی آیا واقعا چنین بود؟ دفـتر یـادداشت روزانـه کـاملا مـعتبر و صـحیح تشخیص داده شد و ثبت وقایع آن مربوط به پنجاه سال قبل می‌شد!

پس از این اطلاع شگفت‌آور، ادارهٔ هوانـوردی هـواپـیمای قـدیمی را بـه کرات مورد آزمایش و بررسی دقیق قرار داد. نتیجهٔ بدست آمده، چنین بـود: یک علامت خراش در یک سمت هواپیمای قدیمی دیده می شد که آثاری از رنگ و آلومینیوم از خود باقی گذاشته بود. آثار رنگ و آلومینیوم برای آزمایش در اختیار لابراتوار قرار گرفت و معلوم شد که کاملا از نوع رنگ و آلومینیوم هواپیمای جدید است!

اداره هوانوردی، علی رغم این نتیجه باز هم معتقد بود که نتیجه هـر چـه باشد مهم نیست، این موضوع شوخی و نیرنگی بیش نیست. آنهائی که خلبان هواپیمای جدید را می شناختند همه به صداقت و خـلوص نـیت او گـواهـی دادند. این خلبان از آن افراد اهل دوز و کلک نبود. در این صورت آیا چگونه می‌توان این ماجرا را تفسیر نمود؟

شاید مربوط به مسئله زمانی و وقوع آن در خلاف جهت عادی بوده است. آیا انسان می‌تواند لحظه‌ای به زمان گذشته یا آیـنده بـازگردد؟ مـوارد زیـادی

مشابه چنین ماجراهایی طی سالیان دراز اتّفاق افتاده و هنوز هم اتّفاق می‌افتد؟[1]

زمان و رازهای ناشناخته

گاهی در جهان همانندی‌هایی میان افراد واقع می‌شود که بسیار شگفت‌انگیز است و انسان نمی‌داند که راز آنها چیست؟ و چرا اینگونه جریانات با شباهت‌های بسیار زیاد در دو زمان واقع می‌شود؟ آیا روح و روان افراد در این همانندی نقش کامل دارد؟ **آیا زمان هم در وقوع آنها مؤثر است؟**[2] اکنون به نقل یکی از آنها که بسیار شگفت‌انگیز است می‌پردازیم و سپس دربارهٔ آن توضیح می‌دهیم:

اسرار زمان

همانندهای کاملا تکان دهنده‌ای بین سرنوشت لینکلن و تقدیر کندی توسّط «جس ستین»[3] در «اسراری از دنیای روان» نوشته شده است.

.... هر دو برای حقوق و امتیازات مدنی سیاه‌پوستان مبارزه کردند، هر دو در روز جمعه به قتل رسیدند و تنها توسط تعدادی مأموران امنیتی غیر قابل اعتماد محافظت می‌شدند. هر دو در اثر اصابت گلوله به سرشان کشته شدند، و در هر دو مورد همسرانشان حاضر و شاهد مرگ آن‌ها بودند. کندی در سالروز صدمین سال اعلامیه لینکلن درباره آزادی، ترور گردید. درست همان طور که به لینکلن اعلام خطر گردید که خود را در تأتر ظاهر نسازد، به همان نحو به کندی گفته شد که به دالاس نرود.

---

۱. مثلّث مرگ: برمودا: ۲۲۹.

۲. مقصود از «زمان» مخلوق عظیم و ناشناخته‌ای است که خداوند آن را خلق کرده است، باید توجّه داشته باشیم که ماه و خورشید و زمین، از نوع «زمان» نیستند، بلکه وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زمان هستند همانگونه که ساعت وسیلهٔ اندازه‌گیری زمان است.

۳. Joes Stean

و تشابهات قابل توجّه دیگر: هر کدام نایب ریاست ـ جمهوری یی داشتند به نام «جانسون» که قبلاً عضو مجلس سنا بودند، اوّلین «جانسون» ـ «آندریو»[۱] ـ اولین جنوبی یی بود که رئیس جمهور گردید، و به همان ترتیب دومین «جانسون» ـ «لیندون»[۲] ـ تحت همان شرایط رئیس جمهور شد. قاتل لینکلن، «جان ویلکس ـ بوث»[۳] در سال ۱۸۳۹ تولد یافت، و «لی هاروی اوسوالد»[۴] قاتل کندی در سال ۱۹۳۹ به دنیا آمد. «بوث» در تأتر لینکلن را هدف قرار داده و به داخل مغازه‌ای فرار نمود، «اوسوالد» به کندی از داخل مغازه‌ای شیلیک نموده و به داخل تأتری گریخت. هر دو تروریست قبل از آن که محاکمه شوند هدف گلوله قرار گرفته و کشته شدند. لینکلن و کندی هر یک دو فرزند از دست دادند، یکی قبل از راه یافتن به کاخ سفید و دوّمی در زمانی که به مقام ریاست جمهوری نایل شده بودند. کندی منشی یی داشت بنام «لینکلن» و منشی لینکلن «کندی» نام داشت.

در همانندهای بیشتر: «اندریو جانسون» در سال ۱۸۰۸ به دنیا آمد، «لیندون جانسون» در سال ۱۹۰۸ دیده بر جهان گشود. نام «لیندون جانسون»[۵] و «اندریو جانسون»[۶] هر کدام از سیزده حرف تشکیل یافته است.

به همین ترتیب نام‌های «جان ویلکس بوث» و «لی هاروی اوسوالد» هر کدام از پانزده حرف ترکیب شده است.

هر کدام از رئیس جمهورها در دهه چهارم زندگیشان با زن سبزه روی و مشکین موی بیست و چهار ساله که فرانسه راسلیس صحبت می‌کردند

---

۱. Andrew

۲. Lyndon

۳. John Wilkes Booth

۴. Lee Harvey Oswald

۵. Lyndon Johnson

۶. Andrew Johnson

ازدواج نمودند. هر دو رئیس جمهور عضو گروه اقلیت حزب بودند. هر دو در سال ۴۷ قرن خود به عضویت حزب کنگره برگزیده شدند.

هر دو در سال ۵۶ قرن خود در اولین کاندیدایی بعنوان نایب ریاست جمهوری شکست خوردند و در این مورد هر دو چهار سال بعد نماینده ریاست جمهوری گردیدند. هر دو خویشی نزدیک به عنوان سفیر کبیر در انگلستان داشتند: پدر کندی، «جوزف پی. کندی» و پسر لینکلن «ربرت».[1]

نقل این جریان با توجّه به شگفتی‌هایی که در آن وجود دارد بهانه‌ای است که دربارهٔ «زمان» و اسرار ناشناختهٔ آن توضیح دهیم.

با توجّه به این نکته که ممکن است روح کندی و لینکلن همانندی‌ها و تشابه‌هایی با هم داشته باشند، ولی آنچه که در اینجا برای ما مهمّ است نقش زمان در این جریان و تأثیر آن در وقوع این تشابه‌های شگفت‌انگیز می‌باشد.

چگونه زمان تولّد آن دو و همچنین مرگ آن دو و نیز چگونگی کشته شدن آن‌ها در زمان هایی که میان آن همانندی‌ها و تشابه هایی وجود داشته واقع شده است؟!

برای توضیح این نکته که زمان در هنگام تولّد و همچنین هنگام مرگ انسان و حتّی در روز رستاخیز دارای تأثیر مهمّ است، به این بیان حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السلام که در عصر ظهور وزیر حضرت بقیّة الله الاعظم ارواحنا فداه است توجّه کنید.

قرآن کریم از زبان حضرت عیسی می‌فرماید:

﴿والسلام عليّ يوم ولدت ويوم اموت ويوم أُبعث حيّاً﴾[2]

سلام بر روزی که متولّد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

---

۱. سفر به بی نهایت: ۱۰۶.

۲. سورهٔ مریم آیهٔ ۳۳.

از آیهٔ شریفه استفاده می‌کنیم که زمان در هنگام ولادت و همچنین در هنگام مرگ انسان دارای نقش مهمّی است.

در کلمات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که اگر کسی در روز نیمه شعبان به دنیا بیاید، در هر گوشه دنیا و از هر ملّتی که باشد، عاقبت به خیر خواهد شد.

این خود دلیل است بر اینکه زمانِ هنگام تولّد نقش بسیار مهمّی در زندگی انسان دارد.

آنچه گفتیم توضیح این مطلب بود که گاهی همانندی‌های بین دو نفر ممکن است به خاطر نقش زمان در هنگام تولّد آنها باشد.

امّا اینکه زمانِ هنگام تولّد چگونه می‌تواند نقش به سزایی در آینده انسان داشته باشد؟ از اسراری است که همچنان مکتوم مانده و اسرار آن در عصر ظهور حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه که صاحب و حاکم بر زمان هستند فاش خواهد شد.



سفرهای فضایی

در عصر ظهور

راه یافتن به آسمان
از نظر قرآن و روایات

راه یافتن به سوی فضا و اوج گرفتن به سوی آسمانِ پـهناور، یک جـریان بسیار مهمّ است و امکان بلکه وقوع آن در قرآنِ کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مورد توجّه قرار گرفته است.

از آنجا که برخی از افراد همه چیز را با کوتاه‌اندیشی بـررسی مـی‌نمایند و می‌خواهند همهٔ حقایق عالم هستی را با عقل محدودشان درک کنند، به ناچار چون از فهم و درک بسیاری از حقیقت‌های ارزنده عاجز می‌شوند، به انکار آن برخاسته و از ریشه منکر آن می‌شوند!

اشتباه بودن این گونه طرز فکر، روشن است و زمان آینده و عصر درخشان ظهور، خود پاسخ قاطع آنان خواهد بود؛ علاوه بر آن ما برای اثـبات ادّعـای خود، به منابع علم و حکمت و سرچشمهٔ دانش و فضیلت یعنی قرآن و عترت

روی می‌آوریم و انشاء الله در این بخش از کتاب با آیات و روایاتی در این باره آشنا خواهید شد.

سفرهای فضایی در عصر ظهور

در میان روایت‌های ارزنده‌ای که از اهل بیت علیهم‌السلام دربارهٔ سفرهای فضایی در زمان ظهور به ما رسیده است، می‌توان از روایتی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام آن را نقل کرده‌اند نام برد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج که آن حضرت بر فراز آسمان‌ها رفته و در عرش با خداوند هم‌سخن شدند، خداوند بزرگ از سفرهای فضایی حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه با رسول گرامی خود سخن گفتند؛ نه تنها از سفرهای فضایی آن بزرگوار بلکه از تشکیل حکومت واحد جهانی، از تداوم آن تا قیامت، از تحوّلات و دگرگونی‌های عظیم در سراسر گیتی، از پاکسازی جهان از وجود دشمنان و... خبر داده است. در اینجا قسمتی از این روایت را آورده و سپس به بیان نکته‌هایی دربارهٔ آن می‌پردازیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند:

... فقلت: يا ربّ؛ هؤلاء أوصيائي بعدي؟ فنوديت يا محمّد؛ هؤلاء اوليائي وأحبّائي وأصفيائي، وحججي بعدك على بريّتي، وهم أوصيائك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك.

وعزّتي وجلالي؛ لأظهرنّ بهم ديني، ولأعلينّ بهم كلمتي، ولأطهّرنّ الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأُملّكنّه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرنّ له الرّياح، ولأُذلّلنّ له السحاب الصعاب، ولأُرقينّه في الأسباب، ولأنصرنّه بجندي، ولأُمدّنّه بملائكتي، حتّى يعلن دعوتي، ويجمع الخلق على توحيدي، ثمّ لأديمنّ

ملکه، ولأداولنّ الأیّام بین أولیائي إلی یوم القیامة.[1]

گفتم: ای پروردگار؛ اینان اوصیای من بعد از من هستند؟
پس ندا شدم: ای محمّد؛ اینان اولیاء من و دوستان من و برگزیدگان من و حجّتهای من بعد از تو بر خلق من هستند و آنان اوصیاء تو و جانشیان تو و بهترین خلق من بعد از تو می‌باشند.
سوگند به عزّتم و سوگند به جلالم؛ حتماً دینم را به وسیلهٔ آنان ظاهر می‌سازم و کلمهٔ خود را به وسیلهٔ آنان برتر می‌نمایم و حتماً زمین را به وسیلهٔ آخرین آنان از دشمنانم پاک می‌سازم و حتماً او را مالک بر مشرق‌های زمین و مغرب‌های آن می‌گردانم و حتماً بادها را در تسخیر او درمی‌آورم و حتماً ابرهای سخت را برای او رام می‌سازم و حتماً او را در وسیله‌ها بالا می‌برم و حتماً او را با لشکر خودم یاری می‌نمایم و حتماً او را به وسیلهٔ ملائکهٔ خود مدد می‌کنم تا دعوت مرا آشکار ساخته و همهٔ خلق را بر اعتقاد به توحید و یکتایی من گرد آورد. سپس ملک او را پایدار ساخته و ایّام را تا روز قیامت میان دوستانم می‌گردانم.

همان‌گونه که دیدید، در این روایت از مطالب مهمّی صحبت شده است: از عظمت مقام ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام، از فضیلت و برتری آنان، از ظاهر شدن دین اسلام توسّط آنان، از پاکسازی زمین از دشمنان به وسیلهٔ آخرین آنان، از ابرهای فضانورد، از وسیله‌های صعود به آسمان‌ها، از ارتش خداوند، از معتقد شدن همهٔ خلق بر یکتایی خداوند و از حکومت واحد جهانی و پایداری آن تا روز قیامت و...

نکته‌های جالبِ روایت

در این روایت که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام آن را نقل فرموده‌اند، نکته‌های جالب و مهمّی وجود دارد که با تأمّل در آن می‌توان به برخی از آن‌ها

---

۱. بحار الأنوار: ۳۱۲/۵۲.

دست یافت:

۱ـ در این روایت این جمله که خداوند می‌فرماید: «**لأُسخّرنّ له الریاح، ولأُذلّلنّ له السحاب، ولأُرقّینّه في الأسباب**»، دلیل بر این نکته است که صعود آن حضرت به آسمان‌ها با وجود جسمانی آن حضرت است، همان‌گونه که معراج رسول خدا ﷺ جسمانی بوده است. یعنی رفتن آن بزرگوار به آسمان‌ها با قالب مثالی نیست، همان‌گونه که مقصود از صعود بر فراز آسمان‌ها صعود روحی نیست. زیرا اگر رفتن آن حضرت به آسمان‌ها صعود روحی باشد و یا با قالب مثالی صورت گیرد، نیازی به سحاب صعاب و یا اسباب نیست. برای رفتن روح و یا قالب مثالی به آسمان‌ها لازم نیست از وسیله‌های فضایی استفاده شود.

۲ـ نکتهٔ جالب دیگری که از این روایت برداشت می‌کنیم این است: اگرچه آن حضرت اگر اراده کنند برای صعود جسمانی به آسمان‌ها هم نیازی به اسباب و وسیله‌های فضایی ندارند بلکه می‌توانند بدون وسیلهٔ ظاهری و یا با استفاده از براق که مخصوص رسول خدا ﷺ بوده و در اختیار آن حضرت است استفاده کنند. در روایت که تعبیر به اسباب و وسیله‌ها شده دلیل بر آن است که رفتن آن حضرت به آسمان‌ها توسّط یک وسیلهٔ انحصاری همانند براق نیست. بنابراین لفظ اسباب و وسیله‌ها، ظهور در این دارد ـ به خاطر تعدّد وسیله‌ها و جمع بودن لفظ اسباب ـ که آن حضرت از یک وسیلهٔ انحصاری مانند «براق» استفاده نمی‌فرمایند.

جالب توجّه است که لفظ «سحاب صعاب» و ابرهای سخت نیز به صورت جمع آورده شده است.

۳ـ این نکته را نیز استفاده می‌کنیم که در روزگار ناشناختهٔ ظهور برای فضانوردی و رفتن به آسمان از وسیله‌های گوناگون استفاده می‌شود که در این روایت به سه نوع آن تصریح شده است:

الف) «**لأُسخّرنّ له الریاح**»؛ ریاح را حتماً در تسخیر او قرار می‌دهیم.

در قرآن کریم از حضرت سلیمان و بساط عظیم او که بادها بساط او را بـا صدها نفر به آسمان می‌بردند، سخن به میان آمده است.

قدرت بادها و طوفان‌های شدید بسیار شگفت‌انگیز است که تسخیر آن‌ها به معنای در اختیار داشتن آن‌ها و کنترل آن‌ها می‌باشد.

در عصر ما هیچ‌گاه دانشمندان نتوانسـته‌انـد طـوفان‌ها را مـهار کـنند و از قدرت آن‌ها استفاده کنند، ولی بنابر آیات قرآن کریم حضرت سلیمان قدرت بر چنین کاری را داشته است.

حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه ـ که ولایت بر همه چیز دارند ـ با کنترل آن‌ها نه تنها آثار منفی آن‌ها را از بین می‌برند، بلکه با تسخیر آن‌ها و تسلّط بر آن‌ها از آن‌ها استفادهٔ مثبت می‌نمایند.

ب) «**ولأُذلّلنّ له السحاب الصعاب**»؛ و حتماً ابرهای سرسخت را، برای او رام می‌کنیم.

بدیهی است ابرهای نوری و قدرت‌های شگفت‌انگیز آن‌ها غـیر از ریـاح می‌باشند.

ج) «**ولأُرقینّه فـي الأسـباب**»؛ و حـتماً در وسـیله‌های فـضایی او را بـالا می‌بریم.

جالب توجّه است که در این جمله از کلمهٔ «فی» استفاده شده که به معنای این است که آن حضرت در میان وسـیله‌های فـضایی قـرار مـی‌گیرند و اگـر مقصود از اسباب همان «سحاب صعاب» می‌بود باید کلمهٔ «علیٰ» به کار بـرده می‌شد یعنی سوار بر ابرها می‌شود نه در ابرها.

۴ـ علاوه بر نکته‌های فراوان دیگری که در این روایت وجود دارد، توجّه به این نکته بسیار مهمّ است که خداوند در این حدیث قدسی پس از سوگند یاد نمودن به عزّت و جلال خود تمام مطالبی را که برای رسول گرامی خود بـیان فرموده است با «لام» و با «نون» تأکید آورده است که این‌ها همه دلیل بر ایـن

نکته است که جریاناتی که در این روایت به آن‌ها تصریح شده، مانند رفتن آن حضرت به آسمان‌ها توسّط وسیله‌های فضایی و... قطعاً و صد در صد در عصر درخشان ظهور واقع خواهد شد و قابل هیچ‌گونه شکّ و تردید نمی‌باشد.

۵ـ نکتهٔ بسیار جالب دیگری که از روایت استفاده می‌کنیم این است: در تسخیر بودن همهٔ ابرهای صعاب و تمامی اسباب‌ها و وسیله‌های فضایی، تنها برای استفادهٔ شخص آن حضرت نیست؛ بلکه تعدّد و فراوان بودن آن‌ها دلیل بر آنست که اصحاب و یاوران و هر کسی را که آن حضرت اراده فرمایند از این وسایل استفاده خواهد کرد و در اختیار آن‌ها قرار خواهد گرفت.

همان‌گونه که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام بعضی از اصحاب خود مانند جناب سلمان و... را با ابرهای فضانورد به آسمان‌ها بردند و صعود و عروج آن‌ها به آسمان تا آن حدّ بود که کرهٔ زمین برای آنان به اندازهٔ گردویی دیده می‌شده.[1]

بدیهی است صعود آن‌ها به آسمان‌ها بیشتر از فاصله‌ای است که میان ماه و کرهٔ زمین هست یعنی آنان خیلی بالاتر از کرهٔ ماه، به آسمان صعود نموده‌اند؛ زیرا با این‌که ماه از زمین بسیار کوچکتر است از اندازهٔ یک گردو بزرگتر دیده می‌شود. پس فاصلهٔ آن‌ها تا زمین خیلی بیشتر بوده از فاصله‌ای که میان ماه و کرهٔ زمین وجود دارد.

۶ـ از آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که **حکومت حضرت بقیّة الله الأعظم** ارواحنا فداه **فراتر از یک حکومت عدل جهانی در سراسر گیتی است**؛ زیرا خداوند پس از بیان این نکته که تمامی شرق و غرب زمین در عصر شکوهمند ظهور در تحت سیطرهٔ قدرت و ولایت آن حضرت خواهد بود، سفرهای فضایی و

---

۱. و همچنین حضرت سلیمان علیه السلام که افراد او بر بساط آن حضرت نشسته و او به بادها دستور می‌داد بساط را با تمامی افراد به آسمان بالا برد که جریان آن در قرآن مجید بیان شده است.

وسیله‌های گوناگون فضانوردی در آن زمان را بیان می‌کند.

بنابراین، علاوه بر ملکوت آسمان‌ها در عصر درخشان ظهور، از نظر ملک نیز آسمان در آن روزگار فرخنده در اختیار حضرت ولیّ عصر عجّل الله تعالی فرجه خواهد بود. یعنی حکومت جهانی آن حضرت در عصر ظهور، محدود به کرهٔ زمین نیست و آسمان‌ها در سیطرهٔ حکومت آن بزرگوار خواهند بود.

۷ـ نکتهٔ بسیار مهمّ دیگری که از این روایت استفاده می‌کنیم این است که: با توجّه به عظمت جهان آفرینش و گستردگی فضا و آسمان‌ها، لفظ «اسباب السّماوات» که در این روایت به کار رفته است، دلیل بر این نکتهٔ بسیار مهمّ است که سفینه‌ها و وسیله‌های فضایی که در آن عصر شکوهمند آسمان پهناور را طی می‌کند، باید وسیله‌هایی باشند که فراتر از سرعت نور باشند.

پس تعبیر به «اسباب السماوات»؛ (وسیله‌هایی که آسمان‌ها را می‌پیماید) وجود وسیله‌های فضایی برتر از سرعت نور را ثابت می‌کند؛ به گونه‌ای که از جاذبهٔ مادّه و مکان گذشته و به محدودیّت زمان گرفتار نباشد. این خود از اصول اساسی در سفرهای فضایی است.

در توضیح این نکته که در سفرهای فضایی در عصر ظهور به اسباب السموات یا وسیله‌های مقتدری که بتواند آسمان‌ها را به پیماید نیاز داریم، باید از عظمت جهان هستی آگاه شویم.

اگر از گستردگی جهان آفرینش، از عظمت آسمانها و کهکشان‌ها، از عظمت سحابی‌ها و... آگاه شویم متوجّه می‌شویم هیچگاه انسان نمی‌تواند با وسیله‌هایی که در حدّ سیر نور و یا بیشتر از آن است به تمام عوالم پرواز کند، بلکه باید از وسیله‌هایی بهره‌مند باشد که فراتر از زمان باشد و او را از قید زمان خارج نماید. برای آگاه شدن از عظمت جهان هستی، در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام زانو می‌زنیم تا ببینیم آن بزرگواران در عصری که هیئت بطلمیوسی حاکم بر اذهان مردم بوده، چگونه عظمت عالم هستی را برای ما بیان کرده‌اند.

عظمت جهان هستی

پیشوایان بزرگوار مکتب وحی علیهم السلام که شاهد خلقت بوده و آگاه از عظمت جهان هستی هستند، آسمان‌ها و فضاهای دور را آنچنان گسترده می‌دانند، و کرات آسمانی را آنقدر زیاد می‌بینند که انسان در برابر عظمت جهان هستی بهت‌زده می‌شود.

پیشوایان مکتب ما در موارد گوناگون، شیعیان و دوستان خود را ـ در زمانی که تلسکوب و دستگاه‌های جدید در کار نبوده ـ از فضاهای دور، از تعداد بسیار زیاد خورشیدها و ماه‌ها، از فراوانی ستاره‌ها و کرات آسمانی آگاه نموده‌اند که انسان را شگفت‌زده نموده و به تعجّب درمی‌آورد.

ما در اینجا برای آشنا شدن با عظمت جهان هستی، نمونه‌ای از روایاتی که ائمّهٔ اطهار علیهم السلام برای پیروان مکتب وحی بیان نموده‌اند می‌آوریم تا برای خوانندگان محترم آشکار شود که با سفینه‌های فضایی کنونی هیچ گونه امکان پرواز به سوی کهکشان‌ها وجود ندارد و سفرهای فضایی در عصر پیشرفتهٔ ظهور نیاز به وسایلی دارد که مناسب عصر ظهور است.

اکنون به این روایت که نمونه‌ای از فرموده‌های آن بزرگواران دربارهٔ عظمت جهان آفرینش است توجّه کنید:

مردی از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام پرسید:

گفت: فاصله بین مشرق و مغرب چند است؟

فرمود: به قدر مسیر یکروز شمس؟

گفت: عمر دنیا چقدر است؟

فرمود: گفته شده هفت هزار سال، ولی «تحدیدی» نیست.

گفت: تا چند عرش او بر آب درنگ داشت قبل از این که آسمان و زمین را خلق کند؟

فرمود: آیا حساب را نیکو می‌دانی؟ گفت بلی!

فرمود: شاید، نیکو ندانی؟

گفت: بلی حساب نیکو می‌دانم.

فرمود: پس آیا می‌فهمی که اگر آن قدر خردل در زمین ریخته شود که تمام هوا را «پر» نموده مابین زمین و آسمان را پر کند سپس اذن بتو داده شود که (با وجود ضعفت) آن را دانه دانه به مقدار فاصله مشرق تا مغرب حمل کنی و در عمر تو تمدید شود و قوّه و توانایی به تو عطا شود تا آن را حمل کنی و احصاء کنی هر آینه این آسان‌تر است از احصاء عدد سالیان درازی که عرش او بر آب بوده قبل از این که آسمان و زمین را خلق کند و من برای تو فقط پاره‌ای از عشر عشر از یک جزء از یکصد هزار جزء، را وصف کردم و استغفار می‌کنم از تقلیل تحدیدم. آن مرد سری تکان داده و شهادتین را اداء کرد.

الله اکبر «جلّ العلم، جلّ القرآن، جلّ الامام»، عظمت حساب و ریاضیات را در نظر امام ﷺ بنگرید. عدد زنده انتخاب می‌کند، برای توجّه به حساب عددهای زنده‌ای است مانند عدد امواج دریاها و بحور و عدد لیالی و دهور. عدد گیاه و شجر، عدد مو و کرک، شعر و وبر، عدد سنگ و کلوخ، حجر و مدر، عدد گردش چشم، عدد تنفس صبح، عدد وزش باد در بیابان و هامون و صخور «**لا اله إلاّ الله عدد اللیالی والدهور، عدد امواج البحور، عدد ما یجمعون، عدد لمح العیون، عدد تنفس الصبح اذا اسفر، واللیل اذا ادبر، وعدد ریاح البراری والصخور، عدد الیوم الی یوم نفخ الصّور.**»

عدد کواکب از این قبیل است که بیننده را هاج و واج می‌کند که باید هزاران دیده به عاریه بگیرد و با هزاران اسلحه چشم خود را مسلح کند تا با هزاران دیده به رخ آسمان و جهان بنگرد که رقیم الهی است.[1]

پس از قرن‌ها که امیر عوالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ از عظمت جهان هستی پرده برداشتند دانشمندان عصر غیبت، از عظمت عالم و

۱. آفرینش آسمان و زمین در نهج البلاغة: ۱۹۰.

گستردگی آسمانها و کهکشان‌ها آگاه شدند. آن‌ها در این باره می‌گویند:

ما نمی‌توانیم فاصله‌ها و مقیاس‌های فضایی را با متر یا کیلومتر بسنجیم. زیرا، به عنوان مثال، اندازه‌گیری فاصلهٔ میان لندن و توکیو با سانتی‌متر بسیار احمقانه است! از این رو، برای فاصله‌های فضایی مقیاس جدیدی به وجود آمده که سال نوری نامیده می‌شود و برای سنجش و اندازه‌گیری ابعاد و فاصله‌های فضایی به کار می‌رود.

سال نوری، فاصله‌ای است که نور، در مدّت یک سال زمینی طی می‌کند. نور، در هر ثانیه، ۳۰۰ هزار کیلومتر راه می‌پیماید. بنابراین، در هر سال زمینی، فاصله‌ای برابر با ۹۶۵۴ میلیارد کیلومتر را طی می‌کند. این است مقیاس سال نوری.

در اینجا مثال دیگری می‌زنیم که نشان می‌دهد سنجش فاصله‌های فضایی با سال نوری، تا چه اندازه آسان‌تر از سنجش آن با کیلومتر است.

در کهکشان خود ما، نزدیکترین ستاره به زمین، ستارهٔ آلفا قنطورس است که اندکی بیش از ۴ سال نوری با آن فاصله دارد. یک سفینهٔ فضایی که بتواند در هر ساعت ۴۰ هزار کیلومتر راه بپیماید، باید ۱۲۰ هزار سال در راه باشد، تا به آن برسد!

تصوّر این ارقام و فاصله‌ها، دشوار است. تمام طول تاریخ زندگی انسان، به اندازه‌ای نیست که در آن، یک بار، بتوان به نزدیک‌ترین ستاره سفر کرد! زمین ما، در این جهان، مانند دانهٔ کوچک شنی است در صحرای کبیر آفریقا.[1]

یک نکتهٔ مهمّ

اکنون که از عظمت عالم هستی آگاه شده و دانستیم بزرگی آسمان‌ها و کهکشان‌ها و... را نمی‌توانیم تصوّر کنیم، در این نکته باید دقّت کنیم: خداوند

---

۱. شگفتی‌های کاوش جهان: ۲۳۱.

در قرآن کریم فرموده است:

﴿وسخّر لكم السموات وما في الأرض جميعاً منه ان فی ذلك لآيات لقوم يتفكّرون﴾[1]

و رام کرد برای شما آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است همه از اوست به درستی که در آن هر آینه نشانه‌هاست برای گروهی که اندیشه کنند.

آیا تاکنون آنچه در آسمان‌ها و فضاهای دور وجود دارد ما از آن‌ها استفاده کرده‌ایم و یا در آینده این چنین خواهد شد؟

سلیم بن قیس می‌گوید **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ فرمودند:

سلوني قبل أن تفقدوني، سلوني عن القرآن، وانّ في القرآن علم الاوّلين والآخرين لم يدع لقائل مقالاً ولا يعلم تأويله الاّ الله والرّاسخون في العلم...»[2]

از من سئوال کنید قبل از آن که مرا نیابید، از من از قرآن بپرسید زیرا که در قرآن علم اوّلین و آخرین موجودات و هیچ گفتاری برای گوینده‌ای وانگذاشته و تأویل آن را کسی نمی‌داند جز خداوند و کسانی که در علم راسخ هستند.....

این سخن را **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ در مسجد در برابر همه فرموده‌اند ولی کسی از آن حضرت سئوال نکرد چگونه آنچه در آسمان‌ها و... برای استفادهٔ ما وجود دارد رام ما هستند، ما از این همه چگونه می‌توانیم استفاده کنیم؟

ثابت شده در آسمان‌ها موجوداتی هستند که هنوز حقیقت آن‌ها را ما نمی‌توانیم درک کنیم. آنها موجودات عجیبی هستند که به نام زروئید نامیده

---

۱. سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۱۳.

۲. بحارالانوار: ۱۷۸/۲۴.

شده‌اند.

زروئیدها موجودات زنده‌ای هستند که می‌توانند به ابعاد و اشکال گوناگون درآیند و یا خود را نامرئی سازند.

بعضی از متخصصان می‌گویند: زروئیدها شکل مافوقِ هوشمند حیات هستند که میلیاردها سال است به دیدار زمین و سیر در فضا مشغولند و کراراً به صورت گوی‌های فروزان در آسمان دیده می‌شوند.

آن‌ها معتقدند، هر زروئید می‌تواند به طور حیرت‌آوری در چشم بیننده به صورت متفاوتی درآید؛ زیرا قادرند از طریق تله‌پاتی به هر شکلی که مایلند از یک نور آتشین گرفته تا یک مرد فضای مو طلایی تغییر حالت دهند.

موضوع قابل توجّه آن است که آن‌ها با سرعت‌های غیر قابل تصوّری در فضا حرکت می‌کنند و با یک چرخش ۹۰ درجه‌ای در یک لحظه ناپدید می‌شوند.

مدارک علمی بسیاری در دست داریم که شکلی از حیات را تأیید می‌کند. زروئیدها موجودات هوشمندی هستند که می‌توانند در فضا به زندگی خویش ادامه دهند.

محقّقان این نتیجه‌گیری حیرت‌آور را ابر یا مه مدارک مستند علمی به دست آورده‌اند. آن‌ها می‌گویند با درگیری راداری، عکسبرداری، وسائل مخصوص و استفاده از دستگاههای حسّاس که انرژی الکتریکی و گرمایی حاصله از موجودات فضایی را ثبت می‌کنند، به وجود زروئیدها پی برده‌اند.

آن‌ها معتقدند زروئیدهائی که از انرژی خالص تشکیل شده‌اند دارای توانائی‌های خارق‌العاده هستند. آن‌ها می‌توانند در هر لحظه که بخواهند ظاهر یا ناپدید شوند و شکل و اندازهٔ خود را تغییر دهند. شکل حیات آن‌ها بی‌همتا است و حکایت از مرحلهٔ بسیار عالی حیات ذی‌شعور دارد.

این موجودات فضایی دارای آن‌چنان توانایی هستند که قادرند مستقیماً فکر انسان را بخوانند.

در یک جریان تعجّب‌آور سه نفر یک زروئید را به اشکال مختلف دیدند. یکی از آنان زروئید را به شکل شبحی اسرارآمیز نظیر فیلم‌های علمی و تخیّلی دیده است. دیگری آن را به صورت یک مرد کوچک سبز رنگ مشاهده کرده و سوّمی هم می‌گوید او را به شکل موجود فضایی زیبائی با موهای طلائی و چشمانی قرمز دیده است.

یکی از کسانی که دربارهٔ زروئیدها تحقیق می‌کند، توانسته است در طول ۵ سال گذشته حداقل ۲۵ عکس مادون قرمز از مخلوقات فضایی بردارد.

او می‌گوید: آن‌ها می‌توانند در سرعت فوق العاده زیاد و در حین انجام حرکات نامنظّم زیگزاک مانند، ناگهان ۹۰ درجه تغییر مسیر دهند.

هیچ کمبودی از نظر مدارک مستدلّ وجود ندارد که این موجودات در فضا زندگی می‌کنند. وقتی که هیچ شیء قابل رؤیتی در آسمان نبوده با کامل‌ترین دستگاههای الکترو مغناطیس حسّاس آن‌ها را ردیابی نموده‌اند.

این موجودات فضایی که از انرژی خالص تشکیل شده‌اند می‌توانند خود را نامرئی سازند و شکل و اندازهٔ خود را از یک ذرّهٔ کوچک تا یک جسم عظیم، تغییر دهند.[1]

آیان انسان‌ها اکنون می‌توانند از وجود آنها استفاده کنند یا در آینده‌ای بس درخشان یعنی در عصر ظهور راه‌های بهره برداری از آن‌ها برای انسان آشکار می‌شود؟

حتماً علّت مهمّی در کار بوده که **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ بارها به مردم می‌فرمودند از من سئوال کنید ....

در روایت دیگر **حضرت امیرالمؤمنین علی** ﷺ می‌فرمایند:

سلوني قبل أن تفقدوني فإنّي بطرق السّماء أخبر[2] بطرق الارض

---

۱. رجوع کنید به کتاب بشقاب پرنده گزارش نشنال انکوئیر ترجمهٔ حمید رضا جودیر ص ۸۳.

۲. این روایت در میان فریقین مسلّم الصدور است، و در چند روایت بلفظ «أعلم» نیز رسیده است.

بپرسید از من پیش از اینکه نیابید مرا؛ پس بدرستی که من به راه‌های آسمان داناترم تا به راه‌های زمین؛

یعنی هر مشکلی که دارید بپرسید از من پیش از اینکه نیابید مرا به رسیدن اجل موعود من بیان وجه امر ایشان به پرسیدن از او هر چه را خواهند این است که من به همه چیز دانایم و به حلّ همهٔ مشکلات عارفم به مرتبه‌ای که به راه‌های آسمان داناترم از شما به راه‌های زمین که دیده‌اید و مشاهده نموده‌اید.[1]

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایت دیگر بر منبر بصره فرمودند:

«یا ایّها النّاس سلوني قبل أن تفقدونی، سلونی عن طرق السموات فانّي أعرف بها من طرق الأرض...»[2]

ای مردم از من سئوال کنید قبل از آنکه مرا نیابید، از من سئوال کنید از راه‌های آسمان‌ها، زیرا که من به راه‌های آسمان‌ها آشناتر از راه‌های زمینم.

سفرهای فضایی

فرمایش **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام که فرمودند: از من از راه‌های آسمان سئوال کنید ... ، دارای نکته‌های فراوانی است که باید در آن‌ها دقّت کنیم تا از مطالب ارزنده‌ای که در این کلامِ با عظمت وجود دارد آگاه شویم، ما در این جا نکاتی را **در پیرامون سفرهای فضایی** بیان می‌کنیم:

۱ـ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این کلام خود فرموده است **از من سئوال کنید** ... این جمله برای برانگیختن مردم و تحریک آنان برای آگاهی از راه‌های آسمان است، زیرا تا مردم انگیزه‌ای برای دانستن آن نداشته باشند و در طلب و جستجوی آن نباشند، میل و رغبتی به آن ندارند، و در نتیجه اگر ابتداءاً حضرت دربارهٔ راه‌های آسمانی مطلبی بگویند با بی میلی مردم و بی توجّهی آنها روبرو می‌شوند و در نتیجه در طلب و جستجوی آن نخواهند بود.

---

۱. شرح محقّق بارع جمال الدین محمّد خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم: ۴ / ۱۴۸

۲. بحارالانوار: ۱۰۸/۳۹.

۲ـ در آسمان‌ها شگفتی‌های عجیبی وجود دارد که تنها آگاه شدن از آنـها کافی نیست بلکه انسان‌ها باید شاهد آن‌ها و نظاره گر آن‌ها باشند.

نکته‌ای دیگر که در کلام امیر عالم هستی وجـود دارد، ایـن است کـه آن حضرت فرمودند: از راه‌های آسمان از من سئوال کنید و نفرمودند از آسمان از من سئوال کنید، و این خود نشان دهندهٔ آن است که مردم باید از راه‌های صعود به آسمان آگاه باشند تا بتوانند به آسمان‌ها صعود کنند، چگونه انسان می‌تواند به آسمان‌ها مسافرت کند راه‌های رفتن به سوی آسمان‌ها چیست؟ انسـان از چه راه یا از چه راه هایی می‌تواند برای سفرهای فضایی استفاده کند.

۳ـ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این کلام را در بـرابـر عـموم مـردم بـیان فرمودند، یعنی عموم مردم باید از راه‌های صعود به آسمان‌ها آگاه باشند نه فقط گروهی از خواصّ و نزدیکان آن حضرت. بنابراین عموم مردم بـاید در ایـن سطح از نظر فکری قرار داشته باشند که خواستار یادگیری راه‌های صعود بـه آسمان و دیدن آسمان‌ها از نزدیک باشند، متأسّفانه دستان جـاهلیّت، قـرن‌ها است که انسان‌ها را از این نعمت محروم ساخته است.

۴ـ از آنجا که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام این گفتار بسیار با عظمت را در برابر عموم مردم عنوان می‌کردند، یقیناً آن را با خواصّ اصحاب خود نیز بیان می‌کردند و دلیل بر آن سفرهای فضایی متعدّدی است که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام اصحاب خود را مانند سلمان و... با وسیله‌های فضایی به آسمانها برده و آن‌ها از نزدیک شاهد امور عجیب و شگفت‌انگیز شده‌اند.

۵ـ مطلب دیگری که مناسب است در اینجا عنوان شود این است که چون حکومت به دست بنی امیّه و بنی العبّاس رسید، در زمان حکومت آنها ممکن نبود این مطالب برای عموم مردم بیان شود و به این جهت امامان معصوم علیهم‌السلام این گونه امور را برای خواصّ اصحاب خود بیان می‌نمودند و به عموم مردم چیزی نمی‌گفتند.

۶ـ نه تنها اهل‌بیت علیهم‌السلام برای اصحاب خاصّ خود این امور را بیان می‌کردند

بلکه ـ آنها را با خود به سفرهای آسمانی می‌بردند تا آنها از نزدیک شاهد آنچه در آسمان است باشند. سفر آسمانی جابر در خدمت امام باقر علیه السلام نمونه‌ای از آن‌ها است.

۷ـ چون در عصر ظهور دشمنان نابود شده و کسی نمی‌تواند مانع اظهار علم و دانش بی پایان امام عصر ارواحنا فداه باشد، و امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف راه‌های آسمان‌ها را برای عموم مردم بیان می‌کنند و اختصاص به خواصّ اصحاب آن حضرت ندارد.

۸ـ در عصر ظهور سفرهای فضایی اختصاص به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف ندارد و مردم نیز به آسمان‌ها رفت و آمد می‌کنند.

۹ـ خواسته‌های بی پاسخ سرور عالم هستی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام که از مردم می‌خواستند از راه‌های آسمانی از آن حضرت سئوال کنند، در عصر ظهور جامهٔ عمل به خود می‌پوشد. بنابراین اگر در صدر اسلام مردم به خواسته‌های **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام پاسخ ندادند و از علم و دانش آن حضرت دربارهٔ راه‌های آسمانی و عجائب آسمان‌ها بی بهره ماندند در روزگار ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف، مردمان عصر ظهور از علم و آگاهی آسمان‌ها و راه‌های آسمانی بهره‌مند خواهند شد.

۱۰ـ ائمّه علیهم السلام در سفرهای آسمانی نه تنها ملک بلکه ملکوت آسمان‌ها را به بعضی از خواصّ خود نشان می‌دادند، در عصر ظهور نیز، انسان هایی که می‌توانند دیدن ملکوت آسمان‌ها را تحمّل کنند، از این نعمت بهره‌مند خواهند شد. اکنون روایتی را دربارهٔ سفر فضایی **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و چند تن از اصحاب خاصّ آن حضرت نقل می‌کنیم و سپس به بیان بعضی از نکات فراوانی که در این روایت وجود دارد می‌پردازیم:

مؤلّف کتاب «منهج التحقیق إلی سواء الطریق» از سلمان فارسی رحمه الله نقل کرده است که گفت:

من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمّد بن حنفیّه و محمّد بن ابوبکر و عمّار یاسر و مقداد در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب بودیم، فرزندش امام حسن علیه السلام به آن حضرت عرض کرد:

ای امیر مؤمنان! سلیمان از خداوند سلطنتی را درخواست کرد که هیچ کس بعد از او لایق و سزاوار آن نباشد، و خداوند به او مرحمت فرمود، آیا شما هم از آن پادشاهی و سلطنت بهره‌ای دارید؟

امام علیه السلام فرمود: **والّذي فلق الحبّة وبرأ النسمة إنّ سليمان بن داود سأل الله عزّوجلّ الملك فأعطاه، وإنّ أباك ملك ما لم يملكه ـ بعد جدّك رسول الله صلی الله علیه و آله ـ أحد قبله ولا يملكه أحد بعده.**

قسم به آن کسی که دانه را شکافت و خلق را آفرید، سلیمان بن داود از خداوند سلطنتی آنگونه درخواست کرد و خداوند به او عطا کرد، و همانا پدرت سلطنت دارد بر آنچه جز جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس قبل از او و بعد از او نداشته و نخواهد داشت.

امام حسن علیه السلام عرض کرد: می‌خواهیم از کراماتی که خداوند به تو بخشیده و تو را به آن برتری داده به ما نشان دهی.

فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی بخواهد این کار را می‌کنم.

آنگاه برخاست، وضو گرفت، دو رکعت نماز خواند و خداوند را به دعاهائی خواند که آن را کسی نفهمید، سپس به طرف غرب اشاره‌ای کرد، فوراً ابری از آن ناحیه آمد و بالای سر ما ظاهر شد و کنار آن ابر دیگری پدیدار گشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای ابر، به اذن پروردگار متعال فرود آی.

پس ابر پائین آمد در حالی که می‌گفت:

أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله وأنّك خليفته ووصيّه، [من شكّ فيك فقد ضلّ عن سبيل النجاة].

شهادت می‌دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست، و محمّد فرستاده و تو

جانشین و وصیّ او هستی، هر کس دربارهٔ تو شکّ کند از راه نجات و رستگاری دور افتاده است.

امام حسن علیه السلام می‌فرماید: سپس آن ابر روی زمین گسترده گردید مانند آنکه سفره‌ای را پهن کرده باشند و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جمع فرمود: روی این ابر بنشینید، هر کدام در جائی از آن نشستیم.

بعد به ابر دیگری اشاره فرمود، او هم پائین آمد و همان گفتار ابر اوّل را گفت، امیرالمؤمنین علیه السلام تنها در آن نشست سپس کلماتی فرمود، و جهت مسیر را که به طرف مغرب بود اشاره کرد، ناگهان بادی در زیر ابرها پدیدار شد و آنها را با ملایمت بالا برد.

من نگاهی به امیرالمؤمنین علیه السلام کردم، دیدم روی تختی نشسته است و نور از چهرهٔ مبارک او به حدّی می‌درخشد که چشم طاقت دیدارش را ندارد.

امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان، سلیمان بن داود انگشتری داشت که به خاطر آن همه چیز از او فرمانبرداری می‌کردند، شما چه چیزی دارید تا به آن وسیله از شما اطاعت کنند. فرمود:

أنا عين الله في أرضه، أنا لسانه الناطق في خلقه، أنا نورالله الّذي لايطفى، أنا باب الله الّذي يؤتى منه وحجّته على عباده.

من چشم بینای خداوند بر روی زمینم، و زبان گویای او در میان مردمان هستم، من آن نور خداوندی هستم که خاموشی ندارد، من آن درِ رحمت الهی هستم که باید از آن وارد شوند، و من حجّت خداوند بر بندگانم.

سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود را به شما نشان دهم؟

عرض کردیم: بلی. امام علیه السلام دست مبارک خود را میان جیبش کرد و انگشتری را که از طلا بود و نگین یاقوت سرخ داشت بر روی آن نوشته شده بود: «محمّد و علی» بیرون آورد.

سلمان گوید: ما از مشاهدهٔ آن تعجّب کردیم. فرمود:

از چه چیزی تعجّب می‌کنید؟ از مثل من نشان دادن این چیزها عجیب نیست، امروز چیزهائی که هرگز ندیده‌اید به شما نشان خواهم داد.

و حدیث را ادامه داد تا اینکه فرمود: آیا می‌خواهید سلیمان بن داود را ببینید؟

عرض کردیم: بلی.

امام علیه‌السلام برخاست و ما به دنبال او به راه افتادیم تا اینکه ما را وارد باغی کرد که زیباتر از آن چشم ما ندیده بود، در آنجا انواع میوه‌ها و انگورها بود، نهرها جریان داشت و پرندگان بر روی درختان باهم گفتگو می‌کردند، و وقتی آن حضرت را دیدند اطراف او می‌چرخیدند و بالهای خود را می‌جنباندند تا وسط آن باغ رسیدیم، به تختی برخورد کردیم که بر روی آن جوانی آرمیده و دست خود را بر سینه‌اش نهاده بود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام انگشتر را از جیب خود بیرون آورد و در انگشت او که سلیمان بن داود بود قرار داد، فوراً حرکتی کرد و از جا برخاست وعرض کرد:

السلام علیك یا أمیرالمؤمنین، ووصیّ رسول ربّ العالمین، أنت والله الصدّیق الأکبر والفاروق الأعظم، قد أفلح من تمسّك بك، وقد خاب وخسر من تخلّف عنك، وإنّي سألت الله بكم أهل البیت فأُعطیت ذلك الملك.

سلام بر تو ای امیر مؤمنان، و ای وصیّ فرستادهٔ پروردگار عالمیان، بخدا قسم تو بزرگترین راستگو، و بزرگترین جداکنندهٔ حقّ از باطل هستی، هر کس دامن تو را گرفت رستگار شد و هر کس تو را رها کرد و از تو روی برگردانید زیانکار شد و به مقصد نرسید، من خدا را به واسطهٔ شما اهل بیت خواندم و آن پادشاهی و سلطنت را به من عطا کرد.

سلمان گوید: همینکه گفتار سلیمان را شنیدم نتوانستم خود را نگهدارم، بر روی قدمهای امیرمؤمنان افتادم، آنها را می‌بوسیدم و خداوند را سپاس می‌گفتم که به من لطف فرموده و مرا به ولایت اهل بیت همان کسانی که خدا هر گونه پلیدی را از آنها دور ساخته و وجود مبارک آنها را از هر جهت پاک و

پاکیزه آفریده هدایت نموده است.[۱]

مؤلّف ﷺ **گوید:** سیّد هبة الله ﷺ در کتاب «مجموع الرائق» این حدیث را به طور مفصّل‌تر نقل کرده به طوری که این حدیث و حدیث بعدی را شامل می‌شود و در آن ذکر شده است که:

یأجوج و مأجوج را به آنها نشان داد، هر کدام از آنها ۱۲۰ ذراع قد داشتند و بعضی از آنها شصت ذراع بودند، برخی از آنها یک گوش خود را زیر خود فرش کرده و گوش دیگر را لحاف خود کرده بود، و آن سدّی که بین ما و آنها قرار داشت دیدند، درختی را که امیرالمؤمنین ﷺ هر صبحگاه دو رکعت نماز زیر آن می‌خواند مشاهده کردند و با آنها صحبت کرد و گفت: چهل صبحگاه است که ایشان نیامده و اینجا نماز نخوانده است، و نیز فرشته‌ای را که موکّل است به تاریکی شب، و یک دست او در مغرب و دیگری در مشرق بود دیدند، و در آن حدیث علم امیر المؤمنین ﷺ به ماورای کوه قاف بیان شده، و نیز باقی‌ماندهٔ قوم عاد و هلاکت ایشان را بعد از اختیار که به آنها نشان داد ذکر شده است.

و در آخر حدیث علی ﷺ به آنها فرموده است:

آیا می‌خواهید شگفت‌انگیزتر از آنچه دیدید به شما نشان دهم؟

عرض کردیم: هیچ کدام از ما بیشتر از این تحمّل نداریم.[۲]

مؤلّف ﷺ **گوید:** سلمان سلام الله علیه کسی است که در مرتبهٔ دهم ایمان قرار داشته، به بلاها و مرگ و میرها دانا بوده، اسم اعظم می‌دانسته، و وقتی نزد امام صادق صلوات الله علیه یادی از او به میان می‌آمد در حقّش می‌فرمود:

صلوات الله علی سلمان.

درود خدا و رحمت او بر سلمان.

---

۱. مدینة المعاجز: ۲٤٤/۱ ح ۱۵۵.

۲. مدینة المعاجز: ۵٤۹/۱ ح ۳۵۱، محتضر: ۷۱ ـ ۷٤، بحار الأنوار: ۳۳/۲۷ ح ۵، نفس الرحمان: ۱۱۷ ـ ۱۱۹.

او با همهٔ این اوصاف طاقت ندارد که مناقب او را آنگونه ببیند و تحمّل کند، ما که ذرّه‌های بی‌مقدار بلکه کمتر از آن هستیم و امثال ما چگونه ظرفیّت پذیرش مناقب او را خواهیم داشت؟

از خداوند تبارک و تعالی درخواست می‌کنم که توفیق تصدیق و قابلیّت پذیرش آن معارف را مرحمت فرماید و به او پناه می‌برم از وسوسه‌های شیطان، و از ناسپاسی کردن و کفران.[1]

مرحوم سید هاشم بحرانی پایان این جریان را در کتاب مدینة المعاجز اینگونه نقل کرده است؛ سلمان می‌گوید:

می‌خواهیم برگردیم، فرمودند:

ان شاء الله آن را انجام می‌دهم، سپس به آن دو ابر اشاره کردند و آن ابرها پایین آمدند و فرمود: بروید جای خودتان بنشینید، ما نیز نشستیم و ایشان نیز جای خودشان نشستند، پس به باد امر فرمودند که ما را به آسمان ببرد، باد نیز آمد و ابرها را بالا برد تا وقتی که زمین را مانند درهمی دیدیم، سپس ما را کمتر از چشم بر هم زدن در منزل امام علی علیه‌السلام گذاشت و رسیدن ما به مدینه هنگام ظهر بود که مؤذّن اذان می‌گفت و خارج شدن ما وقتی بود که خورشید بالا آمده بود؛ در حالی که تا کوه قاف پنج سال راه است؛ امّا فقط پنج ساعت از روز گذشته بود و ما خیلی تعجّب کرده بودیم، ایشان به ما فرمودند:

تعجّب نکنید، اگر می‌خواستم شما را کمتر از یک چشم به هم زدن دور هفت زمین و هفت آسمان می‌گرداندم، عرض کردیم: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم شما آیات عظمی و اسم اعظم خدا هستید و معجزات را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث برده‌اید.[2]

---

۱. قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام: ۱ / ۳۱۳ ح ۲۰۲.

۲. مدینة المعاجز: ج ۱ ص ۲۶۵، (ترجمهٔ سید غریب عساکره مجد).

دقّت در ایـن جـریان مـطالب مـهمّی را آشکـار مـی‌کند و کسـانی کـه در جستجوی حقایق عالم هستی هستند، باید با فکر و اندیشه در پیرامون اینگونه جریانات، مطالب بسیار مهمّ و ارزنده‌ای را به دست آورند.

همانگونه که در این روایت دیدید سـفر فـضایی **حـضرت امـیرالمـؤمنین عـلی** علیه‌السلام بـا ابـرهای نـوری پـنج سـاعت طـول کشـیده است، ولی **حـضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام فرمودند: اگر می‌خواستم شما را کمتر از یک چشم به هم زدن دور هفت زمین و هفت آسمان می‌گرداندم.

بدیهی است حضرت سلیمان چنین قدرتی نداشته و قدرت و ملکی که به دست آورده به خاطر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده است، همانگونه کـه در ایـن جریان نقل کردیم به **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام عرض کرد: **وانّي سألت الله بكم اهل البيت فاعطيت ذلك الملك**. من خدا را به واسطه شـما اهـل بـیت علیهم‌السلام خواندم و آن پادشاهی و سلطنت به من داده شد.

بنابراین ملک و سلطنت حضرت سلیمان به هـیچ وجـه قـابل مـقایسه بـا سلطنت و ملک اهل بیت علیهم‌السلام نیست؛ زیرا ملک آن بزرگواران **مُلک عظیم** است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ام يحسدون النّاس على ما آتاهم الله من فضله فـقد آتـينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكاً عظيماً﴾[1]

آیا حسادت می‌ورزند مردم بر آنچه خداوند از فضل خود به آنان داده است. پس به تحقیق که ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک عظیم دادیم.

از نظر روایات ملک عظیم از آنِ اهل بیت علیهم‌السلام است و آنانند که ملک سلیمان هیچگاه با ملک عظیم آنان قابل سنجش و مقایسه نیست.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۴.

سفرهای فضایی اهل بیت علیهم السلام
از نظر قرآن

بنابراین چون آن بزرگواران دارای ملک عظیم هستند و بر آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست ولایت دارند و آنها در اختیار آن بزرگواران است پس باید بتوانند به آسمان‌ها بروند.

از نظر قرآن کسی که ملک آسمان‌ها و زمین در اختیار او باشد باید با وسیله‌ها و اسباب آسمانی به آسمان‌ها برود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أم لهم ملك السّموات والأرض ومابينهما فليرتقوا من الأسباب﴾[1]

آیا برای آنان ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست می‌باشد پس در اسباب بالا بروند.

این آیه دربارهٔ کفّاری است که خود را مالک همه چیز می‌دانند خداوند می‌فرماید اگر آنها مالک آسمان‌ها و زمین و ما بین آن‌ها هستند باید با اسباب بالا روند، یعنی ملاک رفتن به آسمان‌ها مالکیت بر آسمان‌ها است و اهل بیت علیهم السلام که دارای ملک عظیم هستند چنین مالکیّتی دارند. بنابراین کسی که دارای ملک آسمان‌ها است باید بتواند به آسمان‌ها بالا رود. فاء تفریعیه در «فلیرتقوا» دلالت بر این می‌کند که لازمه داشتن ملک آسمان‌ها بالا رفتن به آسمان‌ها می‌باشد. و از آنجا که اهل بیت علیهم السلام دارای ملک عظیم هستند و بر ماسوی الله ولایت دارند پس می‌توانند به آسمان‌ها بالا روند.

آیهٔ دیگری که دلالت بر سفرهای آسمانی اهل بیت علیهم السلام می‌کند این آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید:

﴿يا معشر الجنّ والإنس ان استطعتم ان تنفذوا من أقطار

---

۱. سورهٔ ص، آیهٔ ۱۰.

السّموات والأرض فانفذوا لاتنفذون إلاّ بسلطانٍ﴾[1]

ای گروه جنّ و انس اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید پس بگذرید، نمی‌توانید نفوذ کنید مگر به تسلّط.

به این آیهٔ شریفه استدلال شده است برای اثبات سفرهای فضایی که با قدرت و تسلّط می‌توان به آسمان‌ها صعود نمود و چون همهٔ قدرت‌ها و تسلّط در اختیار اهل بیت علیهم‌السلام است آنان به آسمان‌ها بالا می‌روند.

حال با توجّه به این آیات و آنچه **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام فرمودند که اگر می‌خواستم شما را کمتر از یک چشم به هم زدن دور هفت زمین و آسمان می‌گرداندم، روشن می‌شود که اهل بیت علیهم‌السلام بر زمان حاکم هستند و سلطنت دارند.

و می‌توانند با تصرّف در زمان و خارج شدن از زمان به آسمان‌ها صعود نمایند. و نه تنها می‌توانند، بلکه آن را انجام می‌دهند و از آسمان و مافوق آن و آنچه در آنها است آگاه هستند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در روایت دیگری فرموده‌اند:

«سلوني عمّا فوق العرش، سلوني عمّا تحت العرش، سلوني قبل ان تفقدوني...»[2]

از من بپرسید از فوق عرش، از من بپرسید از مادون عرش، از من سئوال کنید قبل از آن که مرا نیابید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این فرمایش‌ها را در حضور عموم مردم می‌فرمودند، ولی متأسّفانه کسی از آن حضرت سئوال نمی‌کرد.

بلکه گاهی بعضی از افراد آن را انکار نموده و به بلای آن گرفتار شده‌اند. نمونهٔ آن حدیث معروف بساط است که طبق آن حدیث، **حضرت امیرالمؤمنین**

---

۱. سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۳۳.

۲. بحارالانوار: ۱۳۵/۳۶.

علی علیه‌السلام به دستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چند نفر را به اقطار زمین سیر دادند ولی یکی از آن‌ها که انس بن مالک بود به انکار آن پرداخت و نتیجهٔ آن را دید.

حدیث معروف بساط

انس بن مالک در بصره در مجلسی سخن می‌گفت مردی برخاست و به او گفت: یا انس! این بَرصی که در تو مشاهده می‌کنیم، از چیست و حال آن که پدر من از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل می‌کرد که مؤمنان به برص و جذام مبتلا نمی‌شوند!

پس انس سر در پیش افکند و اشک از چشم او روان شد. بعد از لحظه‌ای سر برآورد و گفت: دعای بنده‌ی صالح در حقّ من مستجاب شده است.

چون این حرف را گفت، حاضران همه از اطراف برخاسته و نزد او حاضر شده و گفتند: ای انس! آنچه گفتی، برای ما بیان کن.

انس گفت: از این درگذرید؛ امّا فایده نکرد و هر چه التماس نمود، اصرار بیشتری کردند. چون دید که فایده ندارد، گفت: بر جای خود بنشینید تا بگویم و حدیثی را که سبب بَرَص من است، بیان کنم. چون حاضران به جای خود قرار گرفتند، گفت: بشنوید و بدانید که:

برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بساطی (فرشی) که از ابریشم بود، از جانب مشرق هدیه آوردند، از دهی که آن را جندق گویند. پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فرستاده، امر کرد ده نفر را گرد آورم و چون یاران حاضر شدند، به **علی بن ابی طالب** علیه‌السلام امر فرمود که ایشان را بر این بساط بنشان و ببر اصحاب کهف را زیارت نموده، باز آر. و به من فرمود که ای انس! تو نیز بر این بساط بنشین و برو تا هر چه دیدی، مرا از آن خبر دهی. بعد از آن به علی علیه‌السلام توجّه نمود و گفت: باد را امر کن تا شما را برداشته، ببرد.

دستور سلیمانی

پس علی علیه‌السلام به باد خطاب نمود و گفت:

«یا ریحُ اِحْمِلْنا»؛

ای باد! ما را بردار.

چون باد بساط را برداشته، به هوا برد، علی علیه السلام گفت: **«سیرُوا عَلیٰ بَرَکَةِ الله»** و ما خود را در هوا سیّار می‌دیدیم و از مکانی به مکانی می‌گذشتیم.

بار دیگر به باد فرمود:

«یا ریحُ ضِعینا»؛

ای باد! ما را بگذار.

فوراً بر زمین قرار گرفتیم.

گفت: هیچ می‌دانید که در کدام زمین نشسته‌اید؟

ما گفتیم: خدا و رسول و وصیّ او بهتر می‌دانند.

فرمود: این مکان اصحاب کهف است.

سلام بر اصحاب کهف

سپس فرمود: برخیزید ای اصحاب رسول خدا و بر ایشان سلام کنید.

پس با او رفتیم تا به خوابگاه ایشان رسیدیم. اوّل ابوبکر و عمر بر ایشان سلام کردند و هیچ کس جواب نداد؛ سپس طلحه و زبیر سلام کردند؛ امّا جواب نشنیدند؛ بعد عبدالرحمن عوف سلام کرد و بعد باقی اصحاب سلام کردند و هر کدام می‌گفتند: **«اَلسَّلامُ عَلَیْکُم یَا أَصحَابَ الکَهْفِ وَالرَّقیم»**.

پس من پیش رفتم و گفتم: **«اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتَهُ، أَنَا أَنَس خادم رَسُولِ اللهِ یا أَصحابَ الکَهف»**؛ من انس، خادم رسول خدایم ای اصحاب کهف! ولی هیچ یک از ما جواب نشنید.

فقط جواب وصیّ را می‌دهیم

پس از آن علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و فرمود:

«اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا أَصحابَ الکَهفِ وَالرَّقیم الَّذینَ کانُوا مِنْ آیاتِ اللهِ عَجَبا»؛

سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیمی که از آیات عجیب خدا بودید.

همه با هم گفتند: «**وَعَلَيْكَ السَّلاَمُ يا وَصيّ رَسول الله وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ**».

چون اصحاب را به خاطر رسید که چرا جواب سلام ما را ندادند و حال آن که جواب سلام واجب است؟! حضرت علی علیه‌السلام پرسید که ای اصحاب کهف! چرا جواب سلام اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نگفتید و ردّ سلام ایشان نکردید؟

باز همه به یک زبان گفتند:

«يا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ إِنَّا فِئَةٌ آمِنُوا بِرَبِّهِمْ وَزادَهُمُ اللهُ هُدىً وَلَيْسَ لَنا إِذْنٌ أَنْ نَرُدَّ سَلاماً إِلاَّ عَلىٰ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ وَأَنْتَ وَصِيُّ خاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ».

ای خلیفه‌ی رسول الله! ما جوانمردانی[1] هستیم که به پروردگار خود ایمان آوردند و خداوند هدایت آن‌ها را افزون گرداند. ما اجازه نداریم که سلام کسی را جواب دهیم، مگر سلام پیامبر یا وصیّ پیامبر را و تو یا علی، وصیّ ختم کننده‌ی پیامبران و سرور تمام وصیّ‌های پیامبران هستی.

پس گفت: «**يا ريحُ اِحمِلنا**» و باد به همان روش ما را به هوا برده، سیر می‌نمود، تا آن‌که آفتاب غروب نمود. دیگر بار امر فرمود که «**يا ريحُ ضِعنا**» پس باد ما را فرود آورد بر زمینی که به غیر از زعفران و گیاهی که آن را شیخ می‌گویند، دیگر چیزی نداشت و آب در آن نبود از هیچ طرف.

ما گفتیم: ای امیر مؤمنان! وقت نماز رسید و با ما آب نیست که وضو

۱. اصحاب کهف جوان نبودند، بلکه جوانمرد بودند و فئه در وصف آنها در قرآن به معنی جوانمردی است. (ر.ک: «صحیفة الرضا علیه‌السلام»، حدیث امامت).

گیریم.

چشمه ی کرامت

پس آن حضرت برخاست و نگاهی به آن زمین انداخت و نزدیک ما نوک پایی بر زمین زد. ناگهان دیدیم که چشمه‌ی آبی پیدا شد. فرمود: این هم آنچه می‌خواستید.

چون نزدیک چشمه رفتیم، آبی در نهایت شیرینی و خوشمزگی دیدیم؛ از آن آب خوردیم و وضو ساختیم. فرمود که اگر این نمی‌بود، جبرئیل علیه السلام برای شما از بهشت آب وضو می‌آورد. نماز گزاردیم و ایشان تا نصف شب به نماز و عبادت مشغول بود.

پس گفت: بر جاهای خود بنشینید که نماز صبح را یا یک رکعت آن نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهید خواند، آنگاه دوباره باد ما را به هوا برده، سیر می‌داد تا آنکه در وقت نماز صبح به مسجد مدینه رسیدیم و رکعت دوّم نماز را رکعت اوّل گرفته، نماز را تمام کردیم (رکعت دوّم را خود خواندیم).

چون از تعقیب فارغ شدیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من توجّه نمود و فرمود: ای انس! تو می‌گویی یا من بگویم آنچه دیدی و شنیدی؟

گفتم: یا رسول الله! حدیث از دهان شما شیرین‌تر است.

پس از اوّل تا آخر آنچه بر ما گذشته بود، به نحوی بیان فرمود که گویی با ما بوده است و چون حکایت را تمام کرد، فرمود: یا انس! در وقتی که ابن عمّ من از تو گواهی طلبید، گواهی خواهی داد؟

گفتم: بلی! یا رسول الله.

جزای کتمان شهادت حق

چون آن حضرت رحلت نمود و ابوبکر به ناحق متولی امر خلافت شد، امیر مؤمنان علیه السلام حاضر شده، در حضور جمع زیادی گفت: ای انس! حکایت روز بساط و چشمه‌ی آب را نقل کن و گواهی‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن امر

فرموده بود، بده.

من گفتم: یا علی! پیری مرا در برگرفته است و همه چیز را فراموش کرده‌ام.

گفت: اگر مداهنه نمایی و به خاطر داشته باشی و بعد از آن که پیغمبر ﷺ فرمود، کتمان شهادت کرده باشی، حق تعالی سفیدی (برص) در روی تو، و آتشی در شکم تو (گرسنگی دایم) و کوری در چشم تو پدید آرد که نمی‌توانی پنهان کنی.

من از آن مجلس برنخاستم، الاّ به آن سه مرض گرفتار شدم و الحال قادر بر روزهٔ ماه مبارک رمضان نیستم و طعام در معده‌ی من قرار نمی‌گیرد.

و به آن حال بود تا مرد! (**فَاعتَبِروا یا أُولیٰ الأَبْصار!**)[1].[2]

بدیهی است افرادی مانند انس بن مالک لیاقت سفرهای فضایی را نداشتند، ولی برای اتمام حجّت بر دیگران **حضرت امیرالمؤمنین علی** ؑ او را به دستور پیغمبر اکرم ﷺ بر بساط نشانده و سیر دادند.

* * *

با توجّه به جریانات گوناگونی که دربارهٔ سفرهای آسمانی نقل شده است، متوجّه می‌شویم که سفرهای آسمانی همه یکسان نبوده است و به صورت‌های مختلف واقع شده است؛

گاهی توسّط ریاح و بساط واقع شده است؛

گاهی توسّط لباس‌های نوری اتّفاق افتاده است؛

و گاهی با استفاده از وسیله‌های نوری واقع شده است؛

و گاهی از ابرهای اسرارآمیز نوری استفاده شده؛

---

۱. بحارالانوار: ۲۱۷/۴۱، حدیقة الشیعه: ۳۸۷ و ۳۹۰.

۲. سفرهای شگفت‌انگیز ائمّه علیهم‌السلام به عوالم عجیب: ۲۴۰.

و گاهی با وسیله‌های دیگر انجام گرفته است؛

و گاهی بدون استفاده از همهٔ اینها، با قدرت ولایت انجام گرفته است.

در حدیثی که در اوّل این بخش از **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام دربارهٔ سفرهای فضایی امام عصر عجّل الله تعالی فرجه آوردیم به سه نوع از آنها تصریح شده است.

تذکّر یک نکته

توجّه و دقّت در آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام نکته‌های بسیار مهمّی را برای انسان آشکار می‌کند.

دقّت در مطالبی که لازمهٔ بعضی از آیات و روایات است، نکته هایی را برای کسانی که در آن‌ها دقّت می‌کنند واضح می‌سازد. مثلاً خداوند در قرآن فرموده است:

﴿سیروا في الأرض فانظروا کیف بدء الخلق﴾[1]

در زمین سیر کنید ببینید چگونه آفرینش را آغاز کرد.

بدیهی است گردش و سیر در زمین بر آگاهی‌های انسان می‌افزاید و با برخورد با انسان‌های دیگر مطالب تازه‌ای می‌آموزد. علاوه بر آنکه نظاره کردن بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دشت‌ها در مسافرت، تأثیر به سزایی در وجود انسان می‌گذارد. حال اگر کسی بتواند به آسمان‌ها سفر کند که همان‌گونه که گفتیم لازمهٔ عصر ظهور سفر به آسمان‌ها است هرچند برای همهٔ مردم زمین اتّفاق نیافتد. بدیهی است در سفرهای آسمانی باید سرعت سیر انسان حدّاقل به اندازهٔ سیر نور باشد تا بتواند به بعضی از کرات سفر کند، ولی برای سفر به کهکشان‌ها و ... باید از مرز زمان بگذرد و سیر در حدّ سرعت نور فایده‌ای ندارد.

---

۱. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۲۰.

حال اگر کسی در سفر فضایی سرعتش به اندازه سرعت نور باشد، یا زیادتر از آن در وجود او تأثیر بسیار فراوانی می‌گذارد که در آن حالت بدن او حالت نوری به خود می‌گیرد و حالت مادّی از او گرفته می‌شود و تروّح پیدا می‌کند برای اینکه روشن شود چگونه از یک جسم مادّی، مادّیت بر اثر سرعت سیر برداشته می‌شود، مثالی ذکر می‌کنیم:

ملخ هواپیمایی را فرض کنید که با سرعتی به دور خود می‌چرخد؛ اگر جسم مادّی دیگری مانند تکّه چوبی را به آن نزدیک کنیم، ملخ روی تکّه‌چوب تأثیر خواهد گذاشت و با چوب برخورد خواهد کرد. حال اگر ملخ با سرعت نور به دور خود در حال چرخش باشد، اگر تکّه‌چوبی که کمتر از مادّه است را بدان نزدیک کنیم، ملخ روی آن هیچ تأثیری نخواهد گذاشت و به چوب گیر نمی‌کند؛ در حالی که ساختار خود ملخ هنوز هم مادّی است اما ناظر ساکن آن را به صورت انرژی مشاهده خواهد کرد و دقیقاً هم از هر نظر به نور شبیه می‌شود.

یکی از مواردی که مادّه را به انرژی شبیه می‌کند حرکت با سرعت نور است که در آن صورت مادّه به انرژی شبیه شده و خواصّ ذرّه را دارا می‌شود.[1]

حال انسانی که، همچون سرعت نور یا فوق آن سیر می‌کند حالت تروّح و نوری پیدا می‌کند. پیدا شدن این حالت نوری در انسان تأثیرهای شگفت انگیزی ایجاد می‌کند، که می‌توان عمدهٔ آن‌ها را خروج از علاقه به عالم مادّی و ایجاد شوق فراوان به عالم نور یاد کرد.

یکی از علّت هایی که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه‌السلام بارها به مردم می‌فرمودند: از راه‌های آسمان از من سئوال کنید قبل از آنکه مرا نبینید، این است که برای راه یافتن به آسمان‌ها باید سرعتی حداقلّ همچون سرعت نور داشته باشد تا بتواند فقط از منظومهٔ شمسی خارج شود! وگرنه سفر به ماه با

۱. اطّلاعات علمی: ماهنامهٔ اسفند ماه ۱۳۷۷ ش، سال سیزدهم، شمارهٔ ۵، ص ۴۹.

آپولو و امثال آن همانند این است با کالسکه بخواهد به دور دنیا مسافرت کند.

و سیر با سرعت نوری همانگونه که گفتیم حالت تروّح برای انسان ایجاد می‌کند. کسانی که می‌توانند خلع روح کنند چون روح و قالب مثالی آنها از بدن خارج می‌شود، علاقهٔ آنها به مادّیت کم یا نابود می‌شود. به همین صورت کسی که جسمش حالت تروّح یا نوری و روحی به خود گرفته است علاقه‌اش به مادّیات نابود می‌شود.

دستور حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دربارهٔ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه به سیّد بحرالعلوم اعلی الله مقامه

در پایان کتاب مناسب است دستوری را که **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام دربارهٔ امام عصر عجّل الله تعالی فرجه به سیّد بحرالعلوم اعلی الله مقامه داده‌اند، نقل کنیم.

یکی از بزرگان می‌گوید: هنگامی که نجف اشرف مشرف بودم، یکی از خانه‌های سید بزرگوار، بحرالعلوم، را اجاره کردم. آقا سید محمد ـ که از احفاد آن سیّد جلیل القدر و از علمای معروف بود ـ شب ورودِ حقیر، به دیدنم آمد. و خانهٔ ایشان هم کنار خانهٔ من بود. شب پنجشنبه من رفتم منزل ایشان. چون خواستم برخیزم، فرمودند: «**سیّدنا! اجْلِس أتوَنَّسُ بخدمتکم**» «سیّد ما بنشین من انس می‌گیرم به حضور شما». و رو کردند به ملازم خود که: «**سوّوا قهوة لجناب السیّد**» «برای جناب سیّد قهوه بیاورید» من به ایشان عرض کردم: «اگر می‌خواهید باز خدمت شما، قدری بنشینم، از وقایع روح افزای سیّد بزرگوار، جدِّ خود را نقل کنید. اگر چه وقایع ایشان معروف و مشهور است ولکن شما اهل البیت هستید و اهل البیت أدْری بما في البیت». فرمود: می‌گویم:

شیخ یوسف که در زمان سیّد بزرگوار، کلیددار حرم محترم بود و هم قائم مقام بود و بسیار بانظم و با کفایت بود و زنان عجم که به زیارت مشرف

می‌شدند، قدغن اکید می‌کرد که با زینت به حرم مشرف نشوند که اسباب تفرقه حواس زایرین شود و هم توهین به آنها باشد. حتّی آن که یکی از دختران سلطان ایران، مشرف شد.

شیخ یوسف از او دیدن کرد و به پیش‌خدمت آن خاتون عجم سپرد که وقتی خاتون به حرم مشرّف می‌شود، چادر مندرس سر کنند که شناخته نشوند. چون شب شد، خاتون، روانهٔ حرم مطهّر شد. فانوس در پیش روی خاتون می‌کشیدند. چون به در صحن مطهّر رسید، شیخ یوسف پیش رفت و گفت که فانوس نکشند مردم می‌فهمند و لاجرم می‌گویند دختر سلطان عجم، به حرم می‌آید و تماشا می‌کنند و نگاه مردم به آنها می‌افتد این توهین به سلطان عجم است.

بالجمله، عادت شیخ یوسف، این بود که شب‌ها به جهت محافظت زوّار، در کوچه‌ها گردش می‌کرد.

هنگامی که سیّد بحرالعلوم رحلت فرمود، جنازه شریف مطهّر او را در مسجد طوسی گذارده و علمای اعلام و فضلاء محترم اجتماع نموده. در این هنگام، شیخ یوسف، زیاد گریه می‌کرد. خودش رو کرد به علمای حاضر که: «نفرمایید عزاداری و گریه بر سیّد، حق علماست (و) حق تو نیست؛ تو را چه می‌شود؟!. من، حکایتی از سیّد دارم و آن این است که شبی، در کوچه‌ای گذر می‌کردم. هنگامی که خیلی از شب گذشته بود و درهای صحن و حرم بسته شده و مردم تردّد و رفت و آمد نمی‌کردند، نزدیک کوچهٔ درب طوسی که رسیدم، دیدم شخصی رو به حرم می‌رود و عبای خود را به سر کشیده. قدری پیش رفت، تأمّل کردم، فهمیدم سیّد بحرالعلوم است. به دنبال ایشان رفتم. رسیدند به درب صحن، دست مبارک به در گذاشته در باز شد.

من تعجّب کردم، حمل بر این کردم که خدّام درب را درست نبسته‌اند یا آن که سیّد، به آنها سفارش کرده که در را نبندند که به حرم مشرّف شود.

سیّد، داخل صحن شده، از کفشداری بالا رفتند به در رواق رسیدند. دست

به درب رواق گذارده، درب رواق هم باز شد. بر تعجّب من افزود که درِ حرم و رواق را که من خودم بستم و کلید آنها، پیش من است! پس سید، داخل رواق شده، به در حرم رسیدند، دست به در حرم گذاشته، در حرم باز شد، بدون اذن دخول، داخل حرم شدند. من، همان مکان، در رواق ایستادم. سیّد نزدیک ضریح رسید عرض کرد: «السّلامُ علیك یا أمیر النّحل! السّلام علیك یا ... الفحل ـ کلمهٔ قبل او را، من، فراموش کردم ـ السلام علیك یا جدّاه!». من، صدای همهمه می‌شنیدم، امّا نمی‌فهمیدم که کلمات چیست. پس مراجعت فرموده، بیرون آمدند، قفل را به در گذارده، دستی به او گذاشتند. صدای حرکت قفل را شنیدم که بسته شد، و همچنین دَرِ رواق را. از صحن مقدّس خارج شدند. من، دنبال سیّد بودم تا سر کوچه که برگشتند سلام وداع بدهند، مرا دیدند، فرمودند: «کیستی؟» عرض کردم: «بندهٔ شما، شیخ یوسف.» فرمود: «از کی با من بودی؟». عرض کردم: آقای من از اوّل تا آخر بودم. شما را به حق صاحب همین قبر قسم می‌دهم که از من مخفی نکنید. فرمود: «می‌گویم به تو، ولی شرط می‌کنم این مطلب را تا من زنده‌ام، این سِرّ را اظهار نکنی. بعد از فوت، به جهت محکم شدن قلوب شیعیان، اظهار کن.»

عرض کردم: «سمعاً وطاعةً». فرمود: «بعضی از مسائل، بر من مشکل می‌شود، خدمت حلاّل مشکلات می‌رسم. گاهی جواب می‌فرمایند، گاهی حواله می‌فرمایند مرا به امام زمان ارواحنا فداه از آن جمله، امشب فرمودند امام زمان تو، الان، در مسجد کوفه، مشغول عبادت است برو مسائل خود را از او سئوال نما. **اوست امروز، امام زمان تو**».[1]

انشاء الله دستور **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام را عمل کنیم و هر روز و هر شب با امام عصر عجّل الله تعالی فرجه عهد و پیمان یاری ببندیم و از توجّه کامل به ساحت آن حضرت غفلت نورزیم.

---

۱. منبر الوسیلة در تعلیم و تربیت و اخلاق ج ۱ ص ۲۶۶.

* * *

امیدواریم به زودی زمین و زمان به خاطر فرا رسیدن عصر ظهور و آشکار شدن حضرت بقیّة الله الأعظم ارواحنا فداه، غرق در شادی و سرور شود، بلکه نه تنها زمین و زمان بلکه اهل آسمان‌ها به خاطر ظهور حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه شاد شوند. **حضرت امیرالمؤمنین علی** علیه السلام می‌فرمایند:

«یفرح بخروجه اهل السموات وسکّانها»[1]

به سبب خروج آن حضرت اهل آسمان‌ها و ساکنین آن شاد می‌شوند.

از این روایت استفاده می‌شود که اهل آسمان‌ها و ساکنین آن از ظهور امام عصر عجّل الله تعالی فرجه آگاه می‌شوند و به این جهت شاد و مسرور می‌شوند.

خداوند متعال در فرا رسیدن روزگار پرشکوه ظهور تعجیل فرماید و با تشکیل حکومت عدالت‌پرور جهانی، انسان‌ها از علوم و اسرار عالم هستی آگاه شوند و بدانند قدرت اهل بیت علیهم السلام فراتر از زمین و زمان است.

به یاد آن روزگار پرشکوه

---

۱. غیبت نعمانی: ۲۱۵.

مدارک کتاب

قرآن کریم

نهج البلاغه:

۱ـ **آمارها پرده برمی‌دارند:**

اصغر جدائی، نشر نور السجّاد علیه‌السلام ـ قم، چاپ اوّل، بهار ۱۳۸۳

۲ـ **آیة الکرسی، پیام آسمانی توحید:**

مرحوم محمّد تقی فلسفی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ـ تهران چاپ چهارم، سال ۱۳۸۲

۳ـ **آفرینش آسمان و زمین در نهج البلاغه:**

مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، چاپ دوّم، سال ۱۳۹۰ ـ تهران

۴ـ **إثباة الهداة:**

مرحوم شیخ حرّ عاملی، دار الکتب الإسلامیّة ـ تهران، چاپ سوّم، پائیز ۱۳۶۴

۵ـ **اثبات ولایت:**

مرحوم شیخ علی نمازی شاهرودی، نشر نیک معارف ـ تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۵

۶ـ **إحقاق الحقّ:**

مرحوم قاضی نورالله تستری، منتشورات مکتبهٔ آیة الله مرعشی نجفی ـ قم

۷ـ **اسرار موفقیّت:**

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی ، نشر الماس، چاپ دوازدهم زمستان ۱۳۹۸ ، ـ قم

۸ـ **أُصول کافي:**

مرحوم شیخ کلیني، دار الکتب الإسلامیّة ـ طهران

۹ـ **الخصال:**

مرحوم شیخ صدوق، موسسه نشر اسلامی، چاپ ششم ۱۴۲۴ ه. ق ـ قم

۱۰ـ **العبقری الحسان:**

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی، انتشارات دبستانی ـ تهران

۱۱ـ **القطرة من بحار مناقب النبي والعترة** علیهم‌السلام :

مرحوم سیّد احمد مستنبط ﷺ ، مقدمه واشراف: سید مرتضی مجتهدی سیستانی، نشر الماس، چاپ ششم، ۱۴۳۰ ه. ق ، ـ قم

۱۲ـ **انسان و جهان فراآگاهی:**

دکتر محسن فرشاد، نشر دفتر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۲ ـ تهران

۱۳ـ **بازگشت به ستارگان:**

اریک فون دنیکن، مترجم: مسعود نوده فراهانی، نشر برهمند، چاپ اوّل

۱۴ـ **بحار الأنوار:**

مرحوم علاّمه محمّد باقر مجلسی ﷺ ، منشورات مکتبهٔ اسلامیّه ـ تهران، چاپ رمضان المبارک ۱۳۹۳ ه ق

۱۵ـ **بحران علم مدرن:**

مجتبی عزیزی، انتشارات کتاب صبح، سال ۱۳۸۵

۱۶ـ **پندهای شیرین:**

سید حسین شیخ الاسلامی، نشر دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱ ـ قم

۱۷ـ **تاریخ ناشناختهٔ بشر:**

روبر شارو، مترجم: هوشیار رزم آرا، نشر سپنج ـ تهران، چاپ اوّل، زمستان ۱۳۶۸

۱۸ـ **تمدّن و علوم اسلام:**

سید محمّدرضا جوهری زاده، نشر سعیدی.

۱۹ـ **توانایی‌های خود را بشناسید:**

ویکتور پکلیس، ترجمهٔ محمّد تقی فرامرزی، نشر پارسا ـ تهران، چاپ اوّل، سال ۱۳۷۳

۲۰ـ **جنگ جهانی دوّم:**

هانری میشل، ترجمهٔ دکتر عباس آگاهی، نشر آستان قدس رضوی، چاپ دوم ۱۳۷۴ ـ مشهد مقدّس

۲۱ـ **خزائن:**

مرحوم ملا احمد نراقی، نشر قیام، چاپ اول ۱۳۷۸ ـ قم

۲۲ـ **دوازده هزار مثَل فارسی:**

دکتر ابراهیم شکورزادهٔ بلوری، انتشارات آستان قدس رضوی ـ مشهد مقدّس، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۰

۲۳ـ **دولت کریمه امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف:**

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی، نشر الماس، چاپ نهم زمستان ۱۳۹۸، ـ قم

۲۴ـ **دو هزار دانشمند در جستجوی خدا:**

رایموند روایه، ترجمهٔ فرامرز برزگر، انتشارات جاویدان ـ تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۵۸

۲۵ـ **راز آفرینش انسان:**

حمیده فتوحی اردکانی، انتشارات بیان جوان سال ۱۳۸۴

۲۶ـ **روانشناسی هیپنوتیزم:**

شعبان طاوسی «کابوک»، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوّم ۱۳۵۳ ـ تهران

۲۷ـ **زندگی پرافتخار حضرت علی**علیه‌السلام**؛ خداوند علم و شمشیر:**

رودلف ژایگر، ترجمهٔ ذبیح الله منصوری، انتشارات مجید سال ۱۳۹۱

۲۸ـ **زندهٔ جاوید و اعجاز جاویدان:**

محمّدعلی سادات، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۵۴

۲۹ـ **سراج المعانی:**

سید ناصر حسینی میبدی، انتشارات اردشیر، چاپ اول ۱۳۷۵

۳۰ـ **سفر به بی‌نهایت:**

یوهانس بوتلار، ترجمهٔ دکتر جهانگیر بهارمست، چاپ اول ۱۳۶۲ـ تهران

۳۱ـ **شرح غرر الحکم و دُرر الکلم:**

مرحوم جمال الدین محمّد خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوّم، بهمن سال ۱۳۶۶

۳۲ـ **شگفتی‌های آفرینش:**

قدیری فرد، نشر رنگ آسمان ـ قم، چاپ اوّل، سال ۱۳۸۳

۳۳ـ **شیفتگان حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف:**

احمد قاضی زاهدی گلپایگانی، انتشارات حاذق، چاپ ششم سال ۱۳۷۶

۳۴ـ **عجیب‌تر از علم:**

فرانک ادواردز، ترجمهٔ سیروس گنجوی، نشر پیک فرهنگ.

۳۵ـ **عقد الدرر في أخبار المنتظر**علیه‌السلام:

یوسف بن یحیی، تحقیق: عبدالفتاح محمّد الحلو، انتشارات نصایح ـ قم، چاپ اوّل، سال ۱۴۱۶ هق

۳۶ـ **قطره‌ای از دریای فضائل اهل بیت**علیهم‌السلام:

مرحوم سیّد احمد مستنبط رحمه‌الله نشر الماس، چاپ پانزدهم زمستان ۱۳۹۸، ـ قم

۳۷ـ **کبریت احمر فی شرایط المنبر:**

مرحوم محمدباقر بیرجندی، نشر صبح پیروزی، چاپ اول ۱۳۸۵ ـ قم

۳۸ـ **کشکول امامت:**

سید عزیزالله امامت، نشر مؤلف، چاپ سوم ۱۳۷۴ ـ قم

۳۹ـ **کمال الدین:**

مرحوم شیخ صدوق﵀، منشورات دارالکتب الإسلامیّة ـ تهران، چاپ دوّم، سال ۱۳۹۵هق

۴۰ـ **گلزار اکبری:**

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی، انتشارات علمی ـ تهران، چاپ افست، سال ۱۳۳۶ هق

۴۱ـ **گمشدگان مثلث برمودا:**

چارلز برلیتز، مترجم: سیروس گنجوی، انتشارات خواجو ـ تهران، چاپ اوّل، آبان سال ۱۳۶۲

۴۲ـ **مثلّث مرگ: برمودا:**

توماس جفری، ترجمهٔ نسترن جامعی، نشر نهال نویدان، تهران

۴۳ـ **مدینة المعاجز:**

مرحوم هاشم بن سلیمان بحرانی، ترجمهٔ سید غریب عساکره مجد، انتشارات ارمغان یوسف، چاپ چهارم ۱۳۹۶ـ قم

۴۴ـ **مروج الذهب مسعودی:**

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، نشر علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۴ ـ تهران

۴۵ـ **معجم احادیث الإمام المهدی﵇:**

تألیف و نشر مؤسسة المعارف الإسلامیة، بنیاد معارف اسلامی، سال ۱۳۸۶ـ قم

۴۶ـ **معاویه:**

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی، نشر الماس، چاپ اوّل بهار ۱۳۹۲، ـ قم

۴۷ـ **منبر الوسیله:**

مرحوم سید ابوالقاسم دهکردی، انتشارات بوستان کتاب، چاپ سوّم ۱۳۹۲ ـ قم

۴۸ـ **منتهی الآمال:**

مرحوم محدّث قمّی، انتشارات هاتف ـ مشهد مقدّس

۴۹ـ **موسوعة احادیث امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب﵇:**

مؤسسه نهج البلاغه، نشر قسم العلاقات العامه، چاپ اول ۱۳۷۴ ـ قم

۵۰ـ **نسخهٔ عطّار:**

محمّد تقی عطّار نژاد، تهران، سال ۱۳۵۸

۵۱ـ **وحشت در برمودا:**

چارلز برلیتز، ترجمهٔ دکتر قدیر گلکاریان، نشر یاران، چاپ اول ۱۳۷۱.

۵۲ـ **وسیلة النجاة در شرح دعای سمات:**

مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی، انتشارات نهاوندی سال ۱۳۷۸ ـ قم